

جنگ خلیج

و جایگاه این منطقه

در استراتژی جهانی

در خلیج فارس مسابقه بزرگ برقراری " ثبات "، بزرگترین قدرتها ی امپریالیستی جهان را به عظیمترین صف آرائی جنگ دریائی پس از جنگ جهانی دوم گشانده است. اکنون در محدوده جغرافیائی کم ظرفیت خلیج بیش از ۱۰۰ کشتی جنگی از کشورهای آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند و شوروی و کشورهای مجاور صف آرائی کرده اند و یا بمقصد آنجا در حرکتند. تاکنون تنها ۲۵۰۰۰ نیروی نظامی آمریکائی به آنجا اعزام گشته اند تا " آزادی کشتیرانی " را تأمین نمایند. اما ابعاد این رقابت بزرگ بر سر این منطقه " حیاتی " با این میزان نیروی نظامی موجود در خود خلیج روشن نمیشود بلکه بوسیله مجموعه نیروهای ترسیم میگردد که این قدرتها در عرصه های متفاوت نظامی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بکار میگیرند تا آن را بدرون قلمرو نفوذ خود بکشند و یا آنرا در آن قلمرو حفظ کرده و تسلط خود را برآن افزایش دهند. بعد نظامی این رقابت را حداقل میتوان در صف آرائی مجموعه نیروهای نظامی این قدرت ها در کل منطقه جنوب غربی اقیانوس هند دید یعنی در جایی که فقط نیروی واکنش سریع آمریکا از نیروی ثابت ۴۳۰۰۰۰ نفری برخوردار بوده و همراه با همه نیروهای کشورهای دوست خود، از سالها قبل برای ایجاد " ثبات " در منطقه حساس خلیج آماده دخالت بوده اند (بگذریم از نیرو هایی که فرانسه و یا شوروی و... در این منطقه به صف درآورده اند). همه این نیروها " برای خلیج " بوده است و آنچه هم در " خود خلیج " است بخش بسیار کوچکی است که با یک جابجائی جغرافیائی خصلت نما شده است. حتی از اینهم بالاتر آنچه از سالها قبل " برای خلیج " ندا -

رک دیده بودند اکنون "کفایت" نمیکند و از جاهای دیگری بسوی آن گسیل می دارند، بطوریکه بنا به مطبوعات شوروی، آمریکا اکنون حدود ۶۰۰ هزار نیرو در منطقه جنوب غربی اقیانوس هند یعنی از مصر تا کنیا و از کنیا تا پاکستان به صف درآورده است.

این منطقه چه اهمیتی دارد که این همه نیرو به آن اختصاص می یابد؟ در ابتدا ما پاسخ به این سؤال را در نوشته حاضر می دهیم و سپس مسیر چگونگی تکوین شرایط حاضر را در ارتباط با فرمولبندی استراتژیکی امپریالیسم آمریکا دنبال خواهیم کرد و آنگاه روی مسیر محتمل ایمن کشمکش ها در خلیج صحبت خواهیم نمود.

قبل از آغاز بحث اصلی، لازم به توضیح است که بر سر مفهوم ایجاد مناطق "نفوذ" و "یا استقرار" ثبات"، همه کشورهای امپریالیستی و سلطه گر عقیده واحدی دارند و اختلاف آنها از آنجا آغاز میشود که کدام یک از آنها به کنترل این "ثبات" بپردازند. اختلاف در نوع، میزان، شیوه و نیز وسایل کنترل و نفوذ، در هر مقطع، بین آنها وجود دارد و می تواند وجود داشته باشد ولی بر سر نفس "سلطه گری" هیچ اختلافی بین آنان وجود ندارد. سلطه گری، ستم و تجاوز همانقدر در ذات امپریا-لیسم وجود دارد که استثمار بمثابه یک جوهر کلی وجود دارد و همه اینها برای فهم مجموعه اعمال سیاسی و روزمره آن کاملاً ضروریست ولی چنانچه قبول یک مسئله کلی (اصولی) در حالت کلی خود بماند فقط صورت یک فهم تئوریک و فلسفی بخود میگیرد. آنچه در عرصه سیاست ضروری است نه تنها درک این کلیتها در معنای تئوریکشان میباشد بلکه درک شیوه ها و وسائل و اشکال تحقق این کلیت در هر دوره مشخص و در رابطه با هر نیروی مشخص است.

برای انگلیسی ها
هر چاه نفت یک کشور است (یک امیرعرب)

برای قدرتهای بزرگ سرمایه جهانی منطقه خلیج فارس از نقطه نظر اهمیت اقتصادی خود بصورت بلاواسطه حائز اهمیت استراتژیکی است . تسلط برحوزه تامین مواد خام عمده ای هم چون نفت، نه تنها منبع سودآوری عظیمی است بلکه در صحنه رقابت و کاهش فشار بحرانهای اقتصادی موجود سلاح بسیار موثر و تقریباً تعیین کننده ای است . قرار گرفتن مراکز کلیدی این منطقه در حوزه تسلط هر قدرتی به آن امکانات وسیع بین المللی می بخشد تا از یکسو سایر حلقه های نفوذ خود را ساده تر حفظ و کنترل نماید و از سوی دیگر از یک موضع مسلط و قدرتمند به حوزه های جدیدی نیز دست پیدا کنند . همراه با اهمیت اقتصادی این منطقه اهمیت سیاسی و سوق الجیشی آن نیز توسعه یافته و در مجموع آن را به صورت یک منطقه کلیدی در عرصه رقابتهای بین المللی درآورده است .

وقتی مورفی، معاون وزارت خارجه آمریکا از لزوم تامین " امنیت کافی برای مصالح و منافع حیاتی آمریکا " (۱) و یا " تامین امنیت و ثبات جریان یافتن نفت " (۲) در منطقه سخن میگوید روشن است که امریایا - لیسم غرب بسرکردگی آمریکا تا چه اندازه به حفظ و توسعه نفوذ خود در این منطقه اهمیت میدهد . این موضوع حتی از جانب ریگان واضح تر مطرح میشود :

" کشتیهای ما برای حفظ و تضمین آزادی کشتیرانی و دستیابی به منابع تامین نفت در خلیج فارس مستقر شده - اند " . (۳)

در رابطه با اهمیت منطقه، بیانیه هدایت دفاعی پنتاگون، (برنامه

اصلی ۵ ساله ۸۸-۱۹۸۴، در رابطه با جنوب غربی آسیا) اینگونه مطرح می‌کند:

"اهداف اصلی ما تامین ادامه دسترسی به نفت خلیج و جلوگیری از کنترل مستقیم (یا بوسیله هم پیمانان) شوروی و کنترل سیاسی - نظامی نفت است. ضروریست که شوروی با یک دورنمای مقابله بزرگ روبرو شود چنانچه بدنبال دستیابی به منابع نفتی خلیج باشد. شرایط هر چه باشد چنانچه روشن شود که امنیت دسترسی به نفت مورد مخاطره است ما بایستی آماده باشیم تا نیروهای آمریکا را مستقیم به منطقه بفرستیم". (۴)

بمنظور درک روشنتری از جوانب متفاوت اهمیت اقتصادی منطقه خلیج فارس در زیر سعی میشود به پاره‌ای از مهمترین جوانب آن برخورد شود.

الف: از نقطه نظر تولید و ذخایر انرژی

با آنکه در سالهای اخیر بععل متفاوتی از جمله :

"صرفه جوئی های اقتصادی در مصرف انرژی، توسعه انرژی اتمی، ذغالی و غیره همچنین کندی رشد اقتصاد - دی"، میزان مصرف نفت " (۵) کاهش یافته و " در ظرف ۱۰ سال سهم اوپک از تولیدات جهانی از ۵۲٪ در سال ۱۹۷۶ به ۳۲٪ در سال ۱۹۸۶ و سهم خاور نزدیک از ۳۷٪ به ۲۲٪ رسید" (۶)،

معذالک آسیب پذیری غرب در برابر خلیج فارس زیاد است. مسئله بر- سر این نیست که بدلالی، مصرف نفت در شرایط کنونی کاهش یافته است بلکه برسر این است که جایگاه نفت کماکان حفظ شده و در سالهای آتی حتی افزایش خواهد یافت. هم اکنون از منطقه خلیج حدود ۱۰ میلیون

بشکه نفت، از ۱۲/۵ میلیون بشکه تولید شده در منطقه، یعنی در حدود ۴۱٪ کل صادرات نفت خام در جهان، صادر میشود. موقعیت این کشورها را در تولید نفت جهان در جدول شماره (۱) مطالعه کنید.

هم اکنون ۷٪ نفت آمریکا، ۴۰٪ نفت اروپا و ۶۰٪ نفت ژاپن از این منطقه صادر میگردد. اهمیت همین مقدار نفت بحدی است که چنانچه به مدت یکسال بسته شود تولید ملی خالص آمریکا را بمیزان ۱۳٪، اروپا را ۲۲٪ و ژاپن را ۲۵٪ کاهش (۷) میدهد. البته عوارض دراز مدت آن بسیار بیش از این میباشد و عواقب اجتماعی آن هم جای خود دارد.

نفت این منطقه از این جهت نیز اهمیت زیادی دارد که به برکت بارآوری بسیار بالای خود قیمت متوسط جهانی نفت را تا حد امکان پائین آورده است. هزینه متوسط هر بشکه نفت سبک در سرچاه برای کشورهای خلیج فارس در حدود ۱۲ سنت، برای لیبی ۳۰ سنت و ونزوئلا ۵۰ سنت و الجزایر بیش از یک دلار میباشد در حالیکه بنا به پاره‌ای منابع هم اکنون نفت شمال ۵ تا ۲۰ دلار برای هر بشکه هزینه برمی دارد. با زده متوسط هر چاه در منطقه خلیج فارس ۶۵۰۰ بشکه در روز و در ایالات متحده ۱۹ بشکه است که با تلمبه استخراج میشود. در منطقه خلیج فارس برای تولید میزان زیادی نفت ۳۳۰۰ چاه نفتی وجود دارد حال اینکه در ایالات متحده به تنهایی ۵۰۰۰۰۰ چاه موجود است.

اما اهمیت خلیج صرفاً از زاویه میزان تولید نفت و گاز و ارزانی آنها در شرایط کنونی نیست بلکه بیش از هرچیز از زاویه ذخایر عظیمی است که برای سالهای مدیدی به این منطقه برتری بخشیده و آنرا از اهمیت استراتژیکی برخوردار میسازد.

باتوجه به این که سرعت جایگزینی انرژی ارزان بجای نفت بسیار کندتر از پایان یابی ذخایر شناخته شده نفت و گاز در کشورهای بزرگ صنعتی میباشد، اهمیت بسیار بیشتر نفت خلیج فارس در سالهای آینده پیش بینی میشود. از مجموعه ذخایر، ۷۰۰/۱۴ میلیارد بشکه نفت جهان، در ژانویه سال ۱۹۸۶ حدود ۵۶/۵٪ یعنی ۱۹۶/۰۵ میلیارد بشکه آن به

کشورهای منطقه خلیج فارس اختصاص دارد. در حالیکه حد متوسط ذخایر جهانی برای حدود ۳۶ سال کافی است، آمریکا فقط برای حدود ۷ سال، بریتانیا حدود ۱۳ سال (بگفته دیگر بزحمت ۶ سال - لوموند) و شوروی حدود ۱۳ سال دیگر نفت دارند ولی در منطقه خلیج برای بیش از ۶۰ سال نفت وجود خواهد داشت. چنانچه کشفیات تازه‌ای صورت نگیرد (بنا بگفته لوموند از نظر زمین‌شناسان کشف تازه بعید بنظر میرسد) بخوبی روشن است که منطقه خلیج فارس چه اهمیتی بدست خواهد آورد.

"حتی اگر رشد اقتصادی متوقف شود میزان مصرف کاهش نخواهد یافت. در عین حال با توجه بوضعیت مخازن در ظرف چند سال آینده، سطح تولید در مناطق جدید نفتی (دریای شمال، آلا - سکا و...) شدیداً کاهش خواهد یافت. در نتیجه طبق برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی تقاضا برای نفت اوپک از هم‌اکنون تا سال ۱۹۹۰، معادل یکسوم افزایش خواهد یافت یعنی از ۱۷ میلیون در روز، در سال ۱۹۸۶، به ۲۳ تا ۲۴ میلیون. همچنین از ۵۳٪ به ۵۷٪ (از ۲۶ به ۳۰ میلیون بشکه) تا سال ۲۰۰۰ خواهد رسید. قطعاً قسمت اعظم این تقاضای اضافی از طریق خلیج تا - مین خواهد شد زیرا بزرگترین ذخایر دست نخورده نفت در همین منطقه وجود دارد.... خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ میتواند حداقل ۱۳ تا ۱۴ میلیون بشکه نفت در روز و در سال ۲۰۰۰، ۱۵ تا ۲۰ میلیون بشکه صادر کند در حالیکه امروز این رقم به ۹ تا ۱۰ میلیون بشکه در روز میرسد".

(۸) به جدول شماره (۲) مراجعه شود.

اگر ۷ کشور درجه اول دارای ذخایر نفتی را در نظر بگیریم می‌بینیم که ۵ کشور خلیج فارس: عربستان سعودی، کویت، ایران، عراق و امارات متحده به ترتیب میزان ذخیره، در این لیست قرار میگیرند. فقط شوروی و مکزیک که مقام‌های سوم و پنجم بین‌المللی را دارند در میان این هفت کشورند.

موقعیتی که کشورهای خلیج از نقطه نظر ذخایر نفتی خود دارند - برای همه انحصارات بزرگ بین المللی تا آن اندازه وسوسه کننده است که حاضرند دست به هر عملی در منطقه بزنند تا "منافع حیاتی" خود را حفظ کنند. آنها به این موضوع آگاهند که ارباب جهان آینده آنکسی است که خلیج فارس را داشته باشد و طبعاً همراه با این نگرانی که آیا خود خلیج آن ارباب نخواهد بود؟ بگفته ج. لینکلن کارمند مسئول کاخ سفید "تأمین انرژی مهمترین مسئله واقعیت امروز است و امنیت انرژی شالون امنیت ملی است". (۹) از نقطه نظر ذخایر گاز نیز این منطقه دارای اهمیت زیادی است. براساس آمارهای ژانویه ۱۹۸۶ از مجموع ذخایر شناخته شده گاز، ۹۷۷۴۹ میلیون متر مکعب، ۲۵/۷٪ آن که ۲۵۱۰۶ میلیون متر مکعب میشود به کشورهای این منطقه اختصاص دارد. در این منطقه، ایران پس از شوروی دومین دارنده ذخیره گاز جهان میباشد. برای روشن شدن موقعیت جهانی کشورهای مختلف از نظر ذخایر گاز به جدول شماره (۳) مراجعه شود. در شرایطی که حدود ۳۹/۴٪ کل ذخایر گاز جهان به شوروی تعلق دارد، نگرانی جهان غرب نسبت بمنافع خود باز هم بیشتر درک خواهد شد.

ب: از نقطه نظر تجاری

جنبه دیگری از اهمیت اقتصادی این منطقه از نقطه نظر تجاری است. در این منطقه، به نسبت جمعیت خود، یکی از مهمترین بازارهای صدور کالا برای کشورهای بزرگ امپریالیستی بوجود آمده است. اکنون سه قطب مهم سرمایه داری غرب، آمریکا، بازار مشترک اروپا و ژاپن برای نفوذ و تسلط بر بازارهای این منطقه بشدت رقابت میکنند. بخش مهمی از درآمد نفتی این کشورها بمصرف وارد کردن کالاهای گوناگون از کشورهای بزرگ میرسد.

چنانچه به ارقام جدولهای ۴، ۵، و ۶ مراجعه کنیم کاملاً روشن میشود که در سال ۸۳ کشورهای بازار مشترک اروپا ۳۳/۴٪ بازار واردات کالای کشورهای شورای همکاری خلیج، حداقل ۳۳/۹٪ بازار عراق و حداقل ۳۴/۴٪ بازار واردات کالای ایران را بدست داشته‌اند یعنی آنها بیش از ۳۱/۵۹ میلیارد دلار کالا به منطقه خلیج صادر کرده‌اند. ژاپن نیز در همین سال ۱۹/۶٪ بازار کالای کشورهای شورای همکاری خلیج، ۵/۸٪ بازار واردات کالای عراق و ۱۷٪ بازار کالای ایران را بخود اختصاص داده بود، که در مجموع ۱۶/۲۷ میلیارد دلار کالا به این منطقه فروخته است. ایالات متحده آمریکا نیز ۱۵/۸٪ بازار کالای کشورهای شورای همکاری خلیج، ۴/۷٪ بازار کالای وارداتی عراق را بخود اختصاص داده بود که حداقل ۱۰/۵ میلیارد دلار ارزش آنها بوده است. چگونه غرب میتواند بازار مهمی را که هر سال میتواند در حدود ۵۷/۳۸ میلیارد دلار به آن، کالا صادر کند بسادگی از دست بدهد؟

در رابطه با "تجارت"، این منطقه تنها از نظر صدور کالا اهمیت ندارد بلکه امروزه فروش اطلاعات و نیروی تخصص بمثابة "کالای نامرئی"، "تجارت نامرئی" کشورهای بزرگ سرمایه‌داری غرب را به منطقه خلیج تشکیل میدهد. درآمد ناشی از فروش نیروی تخصص، در شرایط بحران و بیکاری، با قیمت بسیار بالا، اهمیت زیادی برای این کشورها داشته و درضمن از این طریق و مهمتر از همه یک ارتباط وسیع و تنگاتنگ اطلاعاتی و نیاز دو جانبه برای توسعه نفوذ و حفظ آن ایجاد می‌شود. ریچارد لوس در سخنرانی خود در کنفرانس لندن درباره انگلیس مطرح نموده است که:

* - عبارت "حداقل" به این خاطر بکار رفته است که در واردات عراق فقط صادرات از ۴ کشور عمده بازار مشترک ذکر شده و در واردات ایران نیز فقط از ۵ کشور بازار مشترک یاد شده است و میزان صادرات ایالات متحده آمریکا به ایران هم اصلاً مشخص نشده است.

"از میان ۱۲۵ هزار هموطن ما که در خاور میانه کار می کنند ۹۰ هزار تن فقط در خلیج به کار مشغولند و از بسیاری جهات اینها سفرای بریتانیای کبیر هستند و نقش حساسی را که باید بازی کنند در سرنوشت مملکت و هموطنانشان اثر بسیار عمیقی دارد". (۱۰)

از ایالات متحده آمریکا نیز ۷۵۰۰۰ نفر در خلیج زندگی و فعالیت می کنند. (۱۱) در رابطه با فعالیت تجاری گفته میشود که آمریکاییان فقط در عربستان سعودی ۱۰۰۰ شرکت تجاری دارند که برای ایجاد شغل و نیز سود تجاری کلان فعالیت می نمایند.

بخش مهم و بسیار سودآوری که معمولا در بخش جداول صادرات و واردات کالاها گنجانده نمیشود و عمدتا در هزینه های وزارت دفاع در بودجه بندی آورده میشود و یا از آن هیچ ذکر نمیگردد بخش معاملات اسلحه است. آمار و ارقام نشان میدهند که میلیتاریزه شدن در دهه هفتاد گسترش بسیار زیادی یافته و یکی از حساسترین نقاط جهان در این-رابطه، خاورمیانه بوده است. در حالیکه در دهه ۷۰ تجارت اسلحه جهان دو برابر میشود، تجارت اسلحه در خاورمیانه ۴ برابر میگردد و امروز منطقه خاورمیانه بیش از نیمی از همه سلاح منتقل شده به جهان سوم را به خود اختصاص میدهد که بیش از $\frac{1}{4}$ همه سلاح حمل شده برای کل جهان است. در طی کمتر از ۲۰ سال هزینه های نظامی این کشورها به تقریباده برابر یعنی از $\frac{4}{7}$ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۳ به $\frac{46}{7}$ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ رسیده است که تقریباً ۹۰ برابر حد متوسط جهانی است. چنانچه هزینه نظامی نسبت به درآمد سالانه سنجیده شود شش کشور از ۷ کشور اول جهان در این منطقه قرار دارند که قطر، عربستان سعودی، اسرائیل، امارات متحده عربی و عمان و کویت در میان آنها میباشند.

کشورهای خاور میانه در فاصله ۷۴-۱۹۷۰ به وارد کردن اسلحه به ارزش ۹۳۴۴ میلیون دلار پرداخته اند که ۵۰٪ کل اسلحه به جهان سوم

است. در آن سالها ایران ۲۲٪ اسلحه این منطقه، عراق ۴٪ آن و عربستان ۲٪ آنرا بخود اختصاص داده بودند که منبع اصلی تامین اسلحه ایران و عربستان آمریکا و برای عراق شوروی بود. سوریه و مصر با ۲۵٪ و ۲۲٪ سلاح منطقه که از شوروی تامین می شد در صدر همه کشورهای منطقه قرار داشتند و اسرائیل هم با ۱۸٪ سلاح منطقه که از آمریکا تامین میشد در مقام چهارم قرار داشت. در فاصله سالهای ۷۵-۷۹ مقدار اسلحه فروخته شده به کشورهای خاور میانه ۲۰۱۴۱ میلیون دلار بود که ۴۸٪ اسلحه به جهان سوم را تشکیل می داد. ایران با ۳۱٪ اسلحه منطقه و عربستان سعودی با ۱۴٪ اسلحه منطقه و اردن با ۱۳٪ که از آمریکا تامین می شد مقامهای اول تا سوم را داشتند. شوروی فقط اسلحه عراق و سوریه را که ۱۲٪ و ۶٪ اسلحه منطقه را تشکیل می دادند تامین می نمود. (۱۲) در فاصله بین سالهای ۱۹۸۴-۱۹۸۰ میزان اسلحه خاور میانه ۵۰/۸٪ کل اسلحه جهان سوم را تشکیل میدهد. چنانچه به جدولهای ۷ و ۸ دقت کنیم می بینیم که در فاصله بین سالهای ۸۳-۱۹۷۹ کشورهای خلیج بیش از ۳۷ میلیارد دلار اسلحه خریده اند و فقط در سال ۸۰ بیش از ۳۰ میلیارد دلار هزینه نظامی داشته اند. اگر مبلغ ۳۷ میلیارد دلار تماما بسوی کشور های بزرگ امپریالیستی بویژه آمریکا سرازیر شده است اما منفعت آنها بسیار بیشتر از این مبلغ است چرا که هزینه های نظامی سالیانه که به بیش از ۳۰ میلیارد دلار بالغ میشود بصورتی مصرف میشود که بخش مهم آن باز هم به کشورهای امپریالیستی برمی گردد.

اهمیت صرفا اقتصادی فروش اسلحه یک چیز است و اهمیت سیاسی و استراتژیکی آن چیز دیگر. فروش اسلحه به این کشورها به اعزام نیرو - های وسیعی بعنوان مشاور و متخصص می انجامد که در سمت و سو دهی و هدایت مکانیسم ارتباطی کل سیستم یک ارتش و از آنجا تماما در سیاست یک کشور منجر میشود. آمریکا فقط در سال ۱۹۷۷ دارای ۲۰۰۰ پرسنل نظامی در کشورهای خلیج بود و در سال ۱۹۸۸ فقط ۱۰۰۰۰ نفر در عربستان سعودی در بخشهای دفاعی کار می کردند. (۱۳) مطابق آمارهای

وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۸۱ حدود ۱۶۲۸۰ مستشار و تکنیسین نظامی روسی و ۱۹۲۵ مشاور نظامی از اروپای شرقی در کشورهای جهان سوم خدمت می کرده اند. (۱۴)

معاملات نظامی بنا بگفته جو استورک و جیم پاول در گزارش MERIP به ایجاد یکنوع "بورژوازی اسلحه" انجامیده است. کشورهای صادرکننده اسلحه بخاطر "ضعف نیروهای سیاسی شهری در منطقه" از طریق فروش اسلحه راه نفوذ به دولتهای خریدار را بوجود می آورند. مقامات پنتاگون با تکیه بر تئوری "مدرنیزاسیون" در تجهیزات و نیروها می گویند که موجب "تغییر عمیق در جهت گیری مصر" شده و امکان نزدیکی ارتباط بین آمریکا و مصر را فراهم نموده اند. (۱۵) ریچارد آلن مشا و امنیت ملی معتقد بود که فروش اسلحه "حضور ایالات متحده آمریکا را در امنیت آتی عربستان سعودی تامین می کند". (۱۶) در همین رابطه اسکا ت آرم استرانگ معتقد بود که معامله اسلحه محور

"یک طرح جاه طلبانه برای ایجاد پایگاههای جانشین در عربستان سعودی است که مجهز بوده و منتظر استفاده نیروهای آمریکائی باشند".

علاوه بر این جاکو گنسلر از مقامات وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۷۶ به کنگره گفت که فروش اسلحه

"مارا یاری کرد که از امکان کاهش پایگاه (صنعت نظامی) حمایت نمائیم. هزینه های تدارکاتی را کاهش بدهیم و موازنه پرداخت های بین المللی خودمان را بهبود بخشیم".

در ضمن توسعه ارتش در سایر کشورهای دوست بمعنای کاهش هزینه های کلان نیروی نظامی است، بطورکه هزینه ۱۲ سرباز در ترکیه با هزینه یک سرباز در آمریکا برابر است. (۱۷)

پس سودآوری بالای بازارهای خلیج از نقطه نظر صدور تسلیحات، جوانب متعدد اقتصادی و سیاسی و استراتژیکی دارد. در رابطه با سود-

آوری اقتصادی آنها میتوان گفت که بعلت بارآوری بسیار بالای صنایع نظامی که به انحصارات بسیار بزرگ تعلق دارند و پویائی این شاخه از صنعت، سلاحها بسرعت کهنه شده و از رده خارج میشوند و مرتبا نیاز بازارها را تجدید میسازند و ضمنا با قیمتهای انحصاری بفروش میرسند . با کاهش هزینه های دفاعی مستقیم نیز، کشورهای بزرگ امپریالیستی امکان بیشتری برای کنترل و کاهش فشار بحرانهای اقتصادی و اجتماعی بدست می آورند .

ج: سرمایه گذاری

کشورهای بزرگ امپریالیستی با درآمدهای کلان نفتی در منطقه رو- برو میشوند که بخش مهمی از آنها از طریق مجاری تجاری (در عرصه- های کالائی- از جمله تسلیحاتی- و خدماتی) جذب می کنند ولی مسئله به همینجا خاتمه نمی یابد بلکه سرمایه کلان خلیج در اشکال دیگری هم وارد دورپیمائی سرمایه های انحصاری غرب میگردد و به تقویت آنها می پردازد. آنها یا بصورت سرمایه های ثابتی ظاهر میشوند که امکانات زیربنائی سرمایه گذاری، از قبیل جاده، بنادر، فرودگاه، انبار، تلفن، برق و آب و ... را در کشورهای خود آماده میسازند تا سرمایه های انحصاری با هزینه بسیار کمتری امکان سرمایه گذاری داشته باشند یا اینکه آنها را بمثابه سپرده های بانکی به نیرو و قدرت سرمایه های بانکی (و عمدتا در غرب و یا در ارتباط نزدیک با آنها) تبدیل می کنند یا اینکه در کشورهای امپریا- لیستی با خرید سهام در سرمایه گذاری شرکت میجویند که به اشکال متفا- وتی همچون سفته ها و اسناد خزانه داری (Treasury bonds and bills) و یا سهام دولتی و یا سرمایه گذاری در املاک و ... در می آیند. از مجموعه سرمایه هائی که ترتیب آنها مشخص است کشورهای اوپک مجمو- عا دارای ۳۴۹/۹ میلیارد دلار هستند که از این مبلغ ۹۰% آن یعنی حدود

۳۰۰ میلیارد در سال ۱۹۸۳، به کشورهای خلیج تعلق دارد. از ۳۳۸ میلیارد سپرده (Reserves) ۸۵٪ آن در گروه ده کشور صنعتی سرمایه - گذاری شده اند. حدس زده میشود که سرمایه گذاری خارجی کشورهای خلیج که عمدتاً در کشورهای امپریالیستی غرب است حداقل ۳۰۰ میلیارد دلار در پایان ۱۹۸۳، بوده است. (۱۸) تنها سرمایه گذاری عربستان سعودی در با - زار سهام قرضه های دولتی ایالات متحده آمریکا در حدود ۷۰ میلیارد دلار - حدود س زده میشود. (۱۹) این سرمایه در غرب بنا بنوشته لوموند:

"در ظرف ۱۴ سال گذشته تاثیر اقتصادی بسزائی در رشد پولی و مالی اکثر کشورهای جهان داشته است". (۲۰)

سرازمی در آمد کشورهای منطقه خلیج منبع بسیار بزرگی برای رونق سرمایه های انحصاری است. سرمایه های موجود معمولاً بمثابة بخشی از سرمایه های انحصاری به آنها پیوسته و قدرت رقابت آنها را در صحنه بین - المللی افزایش میدهند.

"ایالات متحده تلاش نموده است تا منافع اقتصادی خود را در خلیج از طریق همبستگی متقابل تجاری و مالی بین ایالات متحده و منطقه افزایش بدهد. این همبستگی متقابل از طریق جریان سرمایه ها بدرون سرمایه گذاریهای ایالات متحده، جبران سود و سهام کمپانیهای نفتی ایالات متحده و صدور کالاها و خدمات آمریکا به کشورهای عربی بیان میشود". (۲۱)

از جانب کشورهای غرب همواره تلاش میشود تا درآمدهای کلان نفتی بنحوی کانالیزه شود که بیشترین منافع را برای غرب بوجود آورند و پاسخ - گوی نیازهای سرمایه مالی باشند. حتی زمانیکه مسئله صنعتی شدن مطرح است کشورهای امپریالیستی نیازمند برنامه ریزیهای خاصی هستند که جا - یگاه مناسب این صنعتی شدن را در تقسیم کار بین المللی پیش بینی

نماید.

جدولهای ۹ و ۱۰ توانائی عظیم اقتصادی کشورهای منطقه خلیج را از نقطه نظر حجم سرمایه نشان میدهند. تا آنجا که این سرمایه ها مغلوب قدرت و توانائی سرمایه های انحصاری بزرگ بین المللی میشوند منشأ نیرومندی هرچه بیشتر سرمایه داری غرب اند ولی از آنجائیکه سرمایه دارای خصلت رقابت جویانه و تراکم و تمرکز است هر دو خصوصیت "استقلال" و انضمام "را در خود دارد. از زاویه خصوصیت "استقلال" و رقابت سرمایه هاست که برای بسیاری از انحصارات قدرتمند غربی امکان پیدایش "امپراطوریهای دلار" دیگری در منطقه خلیج اندکی نگران کننده است. این روشن است که ۱۲۲۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار در این منطقه، در ظرف ده سال، نفوذ کرده و همچنان نیرو میگیرد و این قدرت را خود سرمایه به آن اعطا کرده است. علاوه بر اینها انحصارات بزرگ غرب در منطقه دارای سرمایه گذاری در شاخه های مختلف صنعتی، بازرگانی و بانکی بویژه در صنعت پتروشیمی میباشند. انحصارات بزرگ نفتی موسوم به "هفت خواهران" که عبارتند از آکسون، گلف اویل، استاندارد اوایل اوکالیفرنیا، تکزاکو، موبیل اوایل، رویال داچ شل و بریتیش پترولیوم در صنعت حفاری و استخراج، تولید و تصفیه و حمل و نقل نفت در منطقه سهام دارند و از اینجهت با تمام نیرو مجموعه تحولات منطقه را زیر نظر دارند.

۲ - خلیج فارس و اهمیت استراتژیکی تنگه هرمز

اگر کشورهای خلیج فارس تولید کننده و منبع اصلی نیروی حیات - بخش صنایع غرب یعنی نفت اند، خلیج فارس شریان اصلی انتقال این "خون" صنعتی و زندگی مدرن امروزی به "قلب" صنایع بزرگ است.

خلیج فارس یک آبراه ساده برای کشتیرانی آزاد نیست بلکه آبراه حفظ قدرت و تسلط کشورهای بزرگ امپریالیستی بویژه غرب نیز هست. اهمیت استراتژیکی خلیج فارس عمدتاً از زاویه ارتباطی است و از همین جهت حفظ این ارتباط بمعنای حفظ اقتدار در یک زنجیره مهم نفوذ و تسلط قدرتهای امپریالیستی میباشد. با درهم شکستن این آبراه نه تنها کل منطقه جنوب غربی اقیانوس هند بمخاطره می افتد بلکه بطور جـدی قدرتهای امپریالیستی را در اروپا و ژاپن به مخاطره می افکند. از این جهت است که سایروس و انس وزیر امور خارجه دوره ریاست جمهوری کارتر از تأمین "امنیت گذرگاه حیاتی خلیج فارس برای سفاین بازرگانه نی و کشتیهای نفتکش" (۲۲) صحبت می کرد و در مطالعات استراتژیکی ایدئولوگهای امپریالیسم بوضوح مطرح می شد که :

"مهمترین توجه از دیدگاه آمریکا تأمین عبور و مرور کشتیهای نفتکش از تنگه استراتژیکی هرمز است که در بخش ورودی خلیج فارس قرار دارد. در واقع تا زمانیکه جهان به این اندازه به نفتی که در منطقه خلیج فارس تولید میشود متکی است این گذرگاه را باید شاهرگ زندگی جهان صنعتی غرب تلقی کرد.... هرگونه فعالیت خصمانه در سراسر ساحل خلیج فارس باعث تعطیل صادرات نفتی خواهد شد که برای واشنگتن با حساسیت مهمی همراه است". (۲۳)

حال برای درک روشنتری از این "گلوگاه اقتصاد کشورهای صنعتی غرب" (۲۴) به توضیح اهمیت کشتیرانی و وضع جغرافیائی آن میپردازیم.

خلیج فارس حساسترین نقطه خاورمیانه است، منطقه ای که سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا را بهم اتصال میدهد. هرگونه تحولی در خلیج فارس اثر مستقیم بر تمامی منطقه خاورمیانه، شاخ آفریقا و آفریقای شمالی دارد. تنگه هرمز که خلیج فارس را به دریای عمان و اقیانوس هند

اتصال میدهد دارای ۳۳/۸ کیلومتر عرض و ۷۶ تا ۲۱۳ متر عمق میباشد. از این تنگه روزانه ۸۰ کشتی عبور می کند که در مقایسه با عبور روزانه ۶۰ کشتی از کانال سوئز اهمیت کشتیرانی در آن روشن میشود. اهمیت جغرافیائی منطقه وقتی آشکارتر میشود که در صحنه رقابتهای جهانی، نزدیکی آن به شوروی در نظر گرفته شود. خلیج فارس از طریق ایران حدود ۷۰۰ مایل تا شوروی فاصله دارد. قلمرو نفوذ فعال شوروی - افغانستان - تا دریای عمان فقط از طریق منطقه بلوچستان (در غرب پاکستان) جدا میشود که فاصله آن ۲۳۵ مایل است. از تنگه هرمز تا آبراه شط العرب ۶۰۰ مایل است. ایران در ساحل شمالی آن واقع شده و در دیگر سواحل آن عراق، بحرین (جزیره)، عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر و عمان قرار دارند. اما اهمیت استراتژیکی تنگه هرمز فقط از زاویه تجارت کالای معمولی نیست بلکه در این است که بخش اعظم نفت صادراتی خلیج از این تنگه عبور می کند.

با آنکه فشارها و خطرات موجود در خلیج فارس همه کشورهای منطقه نفت خیز خلیج را واداشته است تا شبکه های نفت رسانی خود را از طریق خطوط لوله بخارج از منطقه خلیج انتقال بدهند ولی امکانات موجود بهیچوجه تنگه هرمز را از اعتبار نینداخته و درآینده نیز برای سالهای طولانی نخواهد انداخت. هم اکنون از ۵ خط لوله استراتژیک کشورهای خلیج که به آنها امکان انتقال نفت را به مسیری غیر از تنگه هرمز می دهد فقط ۲ خط لوله قابلیت صدور نفت را دارند. اکنون از طریق خط لوله کرکوک - سیهان به دریای مدیترانه و پترولاین عربستان به یمن و دریای سرخ، که شاخه ای از آن به عراق امکان صدور میدهد، مجموعاً ۴/۳ میلیون بشکه نفت عراق و عربستان سعودی از مسیری غیر از تنگه هرمز صادر می شود. در حالیکه هنوز نزدیک به ۶ میلیون بشکه نفت روزانه بایستی از تنگه هرمز عبور کند. ایران نیز در نظر دارد خط لوله گاز را برای انتقال نفت به دریای سیاه از طریق شوروی مورد استفاده قرار دهد و خط لوله دیگری از گچساران به جاسک بکشد. با توجه به آنکه نفت صادراتی از

منطقه خلیج در سال ۱۹۹۰ میتواند به روزانه ۱۳ تا ۱۴ میلیون بشکه و در سال ۲۰۰۰، به ۱۵ تا ۲۰ میلیون بشکه در روز برسد و تا سال آینده هم ظرفیت لوله‌های انتقال نفت از خلیج از ۶ میلیون بشکه در روز تجاوز نخواهد کرد، خطرات وسیع این "گلوگاه" برای جهان سرمایه‌داری تا سالهای مدیدی همچنان باقی خواهد ماند. (۲۵) حتی اگر اهمیت تنگه هرمز، در رابطه با صدور نفت کاملاً از دست برود ولی اهمیت تجاری غیر نفتی و همینطور اهمیت جغرافیائی اش برای "محافظت" از کل منطقه نفت خیز برای امپریالیسم جهانی باقی خواهد ماند و حتی افزا-
یش خواهد یافت. (۲۶)

تاکنون بخش مهمی از منافع مستقیم امپریالیسم را، بویژه از نقطه - نظر اقتصادی، توضیح دادیم. من بعد سعی خواهیم کرد نشان دهیم چگو- نه مجموعه عواملی که به این منافع میتواند ضربه بزند در فرهنگ سیا- سی غرب "عوامل بی ثباتی" قلمداد شده و مجموعه طرحها، توطئه‌ها، فشارها و جنگها برای از میان بردن این عوامل "بی ثباتی"، آغاز می شود. توضیح خواهیم داد که مفهوم این "بی ثباتی" چیست و ایمن عوامل "بی ثباتی" کدامند، وسایل و ابزارها و نیز شیوه‌های درازمدت و کوتاه مدت امپریالیسم برای مقابله با این عوامل چه میباشند؟ درضمن تحولات سالهای اخیر در منطقه و تاحدودی جهان، بمثابة عوامل "بی- ثباتی"، و نقش آنها در تغییر سیاستهای استراتژیکی و تاکتیکی امپری- یالیسم جهانی، بویژه غرب و در راس آن آمریکا، دنبال خواهد شد تا از این طریق عوامل استراتژیکی و تاکتیکی موثر در تکوین موقعیت بحران کنونی در خلیج روشن گردند.

۳ - مفهوم بی ثباتی و عوامل آن در منطقه

سست شدن هر حلقه‌ای در زنجیره توازن قوای قدرتهای امپریالیستی

بمعنای "بی ثباتی" است و وجود هرگونه "بی ثباتی" ای بمعنای خطر از دست رفتن این یا آن بخش از منافع است. رخنه پذیری در هر کدام از حوزه های نفوذ اقتصادی، سیاسی، نظامی و حتی ایدئولوژیکی آنها "بی ثباتی" تلقی میشود. از آنجا که "شل" شدن هر حلقه، گاه به از دست رفتن کل زنجیر می انجامد، آنها تلاش میکنند در هر مقطع اساسی ترین حلقه ضربه خورده را مورد توجه قرار دهند، از گسترش خطرات آن جلوگیری نمایند و یا آنرا مجدداً بطور محکمی به زنجیر اتصال بدهند. اگر در فرهنگ سیاسی همه قدرتهای امپریالیستی، عوامل "بی ثباتی" شامل هرگونه جنبش و مبارزه انقلابی حتی الامکان در مرحله ای از نیرومندی خود، میشود ولی در موارد متعددی عوامل "بی ثباتی" یک معنای صرفاً "سیاسی" پیدا کرده و آنچه در حوزه قدرت و نفوذ یک رقیب "بی ثباتی" قلمداد میشود، در حوزه نفوذ و قدرت رقیب دیگر "حق خواهی" نامیده می شود مگر آنکه خصلت یا قلمرو آن عامل "بی ثباتی" بنحوی باشد که ارزش مجادله بین المللی نداشته و یا قبلاً بر سر آن سازش بعمل آمده باشد. نفوذ و تسلط بر هر حلقه نیز دارای سطوح متعددی است و طبعاً آن نفوذی با دوام تر و مستحکمتر و منفعت زاتر است که همه سطوح را دربر گرفته باشد. تسلط بر هر حلقه، بویژه حلقه های کلیدی، هرچقدر عمیقتر باشد نه تنها نگهداری کل زنجیر را ساده تر می کند، بلکه امکانات و نیروی جدیدی برای توسعه و گسترش نفوذ آنها در صحنه رقابت بین المللی ایجاد می نماید. از نقطه نظر کلی این سطوح در بردارنده حوزه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی هستند که از نقطه نظر عملی هریک از این سطوح خود دارای سطوح زیرین متعددی میباشد. به عبارت کلی تر، توسعه نفوذ هم در سطح و هم در عمق انجام می گیرد.

برای آنها عوامل "بی ثباتی" گاه بصورت بلاواسطه ای اهمیت استراتژیکی دارند، بویژه آنهایی که در هدایت یک جنگ طبقاتی به تهدید مستقیم کل نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری می پردازند و گاه آنها بصورت بلاواسطه دارای این اهمیت نیستند ولی از اینجهت مورد توجه قرار میگیرند که زمینه ساز و کاتالیزوری برای پیدایش خطرات

استراتژیکی میشوند. این عوامل با ایجاد هرج و مرج هایی، بویژه در حوزه سیاسی و اقتصادی، بسادگی در زنجیره توازن قوا جا نمی افتند و ممکن است موجبات "ضعف" را در حلقه های مجاور نیز فراهم نمایند. حتی اگر این عوامل از زنجیره قدرت سیاسی یک رقیب خارج شوند و به زنجیره قدرت رقیب دیگر پیوندند نیز بمفهوم محدود خود ممکن است "استراتژیکی" قلمداد شوند. مفهوم محدود استراتژیکی از این زاویه است که آنها در هیچ صورتی نظام اقتصادی - اجتماعی را در هم نمی شکنند بلکه در صف بندی دیگری از قوای رقابت بین المللی جای می گیرند.

اما عواملی که به "بی ثباتی" منجر میشوند از دو زاویه دیده می شوند اولاً عوامل درونی "بی ثباتی" که در ساخت اجتماعی - اقتصادی هر جامعه ریشه دارند و دوم عواملی که با فشار و یا تاثیر از بیرون عمل کرده و با عوامل منطقه ای و یا جهانی ارتباط دارند که ما آنها را عوامل بیرونی "بی ثباتی" مینامیم.

الف: عوامل درونی "بی ثباتی"

اگرچه جناح های عملی - سیاسی سرمایه داری تلاش می کنند مهمترین عوامل درونی، تضادهای طبقاتی، را در ایجاد "بی ثباتی" جامعه دلخواه و نیز جامعه تحت کنترل و نفوذشان، در ادبیات سیاسی خود کم اهمیت جلوه دهند و یا اغلب آنها را نادیده بگیرند ولی این موضوع به انحاء متفاوتی در عرصه تحلیل تئوریک و جامعه شناسی آنها بیان می گردد. در ادبیات سیاسی آنها بفرآوانی از "صلح و امنیت"، "دموکراسی" و جلوگیری از "اغتشاش" و "هرج و مرج" و مبارزه با "تروریسم" سخن می آید ولی همه آنها تا آنجا معنا دارند که به حوزه های نفوذ آنان لطمه ای وارد نیاید و یا به "هرج و مرج" در آن نینجامد. در

تبلیغات سیاسی آنها، عمدتاً "بی ثباتی" به عوامل "تحریک کننده"، "کمو نیست" و توطئه گر خارجی نسبت داده میشود تا دستشان در اقدار مات سرکوبگرانه برای باز گرداندن "رفاه، امنیت و آسایش" و نظم اجتماعی "و زندگی طبیعی" مردم "توجیه گردد. اگر برای برندگی تبلیغات سیاسی سرمایه داری، جدائی حوزه عملی - سیاسی از حوزه تئو-ریک سوسیولوژیک لازم گشته است ولی در حوزه جامعه شناسی آنها نا-گزیرند بنحوی تضادهای درونی را به بحث بگذارند.

از نقطه نظر طبقاتی-سیاسی مهمترین عوامل بی ثباتی که بصورت بلا-واسطه اهمیت استراتژیکی بخود می گیرند و مجموعه سیاستهای امپریا-لیستی همیشه ناظر بر این مسئله میباشد، عبارتند از پیدایش جنبشهای انقلابی توده ای، بویژه جنبشهای انقلابی کارگری که بمفهوم رشد ابتکارات و خلاقیتها توده ای در مقابل با نظم ستمگرانه موجود میباشد. تبلور سیاسی از رشد این جنبشهای اجتماعی-طبقاتی، در پیدایش سازمانها و احزاب نیرومند چپ انقلابی و سازمانهای وسیع دمکراتیک توده ای، بویژه دز صغوف کارگران، میباشد.

از نقطه نظر سیاسی، در سطح پائین تر، عوامل دیگری نیز عوامل "بی ثباتی" قلمداد میشوند، بویژه احزابی که برای انتقال به حوزه نفوذ قدرت دیگری تلاش می کنند و یا اینکه سعی می کنند نفوذ و تسلط آن قدرت را کاهش بدهند و باصطلاح به جرگه "غیر متعهدها" برانند. در همین رابطه گاه ساخت حاکمیت سیاسی نیز "بحران زا" و "بی ثبات" کننده قلمداد میشود به این دلیل که موجب انفجارات اجتماعی و رشد جنبشهای انقلابی میگردد. بارها شنیده میشود که "رژیم نظامی" و یا "استبدادی" در این یا آن کشور، از جانب این یا آن قدرت امپریالیستی و یا جناحهایی از آنها خطرناک توصیف میشود.

در رابطه با ساخت ناهمگون اجتماعی و ملی و مذهبی نیز آنها عوا-مل "بی ثباتی" داخلی می بینند. در کشورهایی که چند ملیتی بوده و جنبشهای "ملی" شکل میگیرند، یا در کشورهایی که ساخت اجتماعی بغا-

یت ناهمگونی دارند و مناسبات اجتماعی کهنه و سیعا دارای نفوذ است. مثلا وجوه بافت قبیله‌ای - عشیرتی، وجود ناهمگونی مذهبی نیز تا حدودی این کنترل همه جانبه را دچار آشفتگی موقتی می‌کند و نیز ساخت ناهم - گون جمعیتی یعنی سنگینی بار جمعیت مهاجر و

بایستی در نظر داشت که آنها از مجموعه این عوامل بجز عامل طبقاتی - سیاسی، در مرحله حادث خود، در شرایط ضروری استفاده می‌کنند تا نفوذ خود را دوام و توسعه بدهند چرا که در واقعیت همیشه بین تئوری و عمل یک فاصله وجود دارد و سرمایه‌داری همیشه مشحون از تضادهایی است که حل یا عدم حل آنها، در همان چارچوب، در سطوح متفاوت فلا - کت بار است.

برای درک روشنتر، اکنون به نوشته‌های خود آنها اشاره می‌کنیم و به راه‌حلهایی که آنان در این زمینه ارائه می‌نمایند نیز اشاره می‌نمائیم.

اگرچه امپریالیسم آمریکا، برای پیشگیری از برآمد جنبشهای انقلابی در مواردی دست به اصلاحات نسبتا گسترده‌ای زده است ولی بطور عمده سیاست آمریکا یک برنامه و طرح از پیش تنظیم شده برای این کار نداشت. اختلاف اساسی بین بلوک غرب برهبری آمریکا و بلوک شرق برهبری شوروی در همین طرح و برنامه قرار دارد. کندی و جانسون برای پیشگیری از بروز باصطلاح ناملايمات و بی‌ثباتی و طبعا پیشبرد برنامه - های آتی امپریالیستی، برنامه‌های اصلاحات ارضی و گسترش حقوق زنان و بهبود آموزشی را در ایران و بعضی از کشورهای دیگر به اجرا درآوردند.

در مطالعات استراتژیکی آمریکا ساخت سیاسی " سنتی " و خودکامه امرا و سلاطین و شاهان در خلیج فارس نیز یکی از عوامل متضاد با "مدر - نیزاسیون " جامعه تلقی شده که بصورت یک عامل بی‌ثباتی درآمده است.

در زمان زمامداری کارتر با توجه به رشد مبارزات در صحنه بین‌المللی و ایران، مسئله " لیبرالیزه " کردن ایران نیز مطرح بود تا آنجا که در محافل بین‌المللی، خودکامگی شاه عامل " بی‌ثباتی " خود ایران بحساب می‌آمد. خود شاه نیز از همین نقطه نظر آمریکا را نسبت بخود بدبین می‌

دید. آکساندر هیگ، فرمانده نیروهای آمریکایی ناتو در اروپا در زمان کارتر و وزیر کشور بعدی در مورد ایران چنین نوشت:

"در میان همه تناقضات در مورد ایران باید از انتقاد از یک حادثه خاص خودداری کرد، همانطور که هاینز در فصل آخر کتاب خود می گوید. مسئله مهمتر از اینهاست و آن اینست که آمریکا چگونه با تغییری تاریخی در کشور - های در حال توسعه که درگیر روند تجدید طلبی و مدرنیزاسیون شده اند برخورد می کند. دولت ها و سنتهای سیاسی این کشورها کمتر دموکراتیک است و اغلب حاکی از خود-کامگی است. منافع ما اغلب از سوی دولتها تامین میشود. دولتهایی که نمیتوانند دموکراسی را تجربه کنند. ایران یک مورد کلاسیک است. اما هنوز کشورهای دیگری هستند و فردا هم کشورهایی خواهند بود که همین مسئله را خواهند داشت. زمان زیادی گذشته است تا آمریکا دریافته که چگونه باید خود را با چنین اوضاعی وفق دهد" و باز هم هیگ میگوید: "در مورد ایران اشتباه اصلی و اساسی این بود که تلاش کردند بر این ملت "ژاندارم خلیج" را بگذارند". (۲۷)

شاید شیوه عمل آمریکا در هائیتی، فیلیپین و تاحدودی پاکستان و ترکیه و اکنون راه حلهایی که برای کره جنوبی ارائه میشود برای این باشد که از خطرات این عامل سیاسی در عرصه قدرت سیاسی کاسته شود اما آیا این راه حلها به "بی ثباتی" بیشتری در کل عرصه اجتماعی طبقاتی منجر نخواهد شد؟

در کشورهای منطقه خلیج، جنبش کردستان یکی از عواملی دیده میشود که مانع "حفظ تمامیت ارضی" و ایجاد "ثبات" و تمرکز در منطقه است و اخیرا، بویژه بعد از یورش روسها به افغانستان، شکلگیری و رشد جنبش بلوچستان نیز خطرناک توصیف شده است. و بلوچستان به یکی از

حساسترین مناطق استراتژیک در کشمکشها بین آمریکا و روسیه توصیف گشته که "بی ثباتی" را در پاکستان، بعنوان متحد آمریکا در منطقه، دامن میزند. باید در نظر داشت که یک جنبش تا آنجا که کاملاً خصلت "ملی" بخود میگیرد، در همان سطح باقی میماند. حتی در مواردی مورد استفاده قرار میگیرد، مثلاً استفاده از حزب دموکرات کردستان در عراق از جانب رژیم ایران و سیا برعلیه رژیم عراق بعنوان متحد روسها قبل از سال ۱۹۷۵.

وجود جمعیت مهاجر وسیع از شبه قاره هند و کشورهای عربی، بویژه فلسطین در کشورهای جنوبی خلیج فارس از عوامل - هرچند ضعیف - در ایجاد بی ثباتی دیده میشود. وجود جمعیت وسیع شیعی در بحرین (۶۰٪)، کویت (۲۳٪)، قطر (۵٪) و امارات متحده (۵٪)، عراق (۶۰٪) و عربستان (۴٪ - ۱/۲۵٪) نیز اکنون از عوامل بی ثباتی "سیاسی" در این کشورها میتواند بحساب آید هر چند اختلافات مذهبی که در جهت تحکیم مذهب عمل میکنند و اختلافات نژادی که به تحکیم نژادپرستی منجر میشوند و از کانالیزه کردن تضادهای طبقاتی و مبارزات انقلابی بشدت جلوگیری مینمایند منافع وسیعی برای حفظ سرمایه داری دارند و هر جا لازم باشد آنها را توسعه میدهند.

آنچه در یک مرحله "بی ثباتی" سیاسی قلمداد میشود ضرورتاً "بی ثباتی" استراتژیکی قلمداد نمیشود و بهمین جهت بمحض اینکه آنها در مقابل یک "بی ثباتی" استراتژیک هرچند بمفهوم محدودش هم قرار بگیرند نیروی خود را متوجه اقدام برعلیه آن "بی ثباتی" سیاسی نمی کنند و چه بسا با آن متحد شده تا برعلیه بی ثباتی استراتژیکی اقدام نمایند. برای مثال کارتر و برژینسکی دارای یک نقشه نظامی برای اشغال پاره ای از مناطق حساس نفتی ایران بودند تا ایران را وادار به آزاد کردن گروگانها نمایند ولی وقتی که هجوم سربازان روسیه به افغانستان آغاز شد، یک مسئله استراتژیکی، حتی بمفهوم محدود و رقابتی برای آمریکا ایجاد گشت، بطوریکه از طرح خود صرف نظر کرده تا "جهان اسلام" را

بر علیه رقیب خود بسیج نماید و ایران بدون تردید میتواندست جایگاه مهمی در این طرح دوم داشته باشد.

بنا بر این عوامل "بی ثباتی" را میتوان به چند سطح تقسیم بندی نمود. سطح استراتژیکی بمفهوم وسیع خود، سطح استراتژیکی بمفهوم محدود خود و سطح سیاسی - تاکتیکی. شیوه برخورد آنها نیز همیشه بر اساس فاکتورهای گوناگون جهانی، منطقه‌ای و ... فرق می‌کند. ولی همه برای آنست که قدرت (درواقع قدرت سرکوب و ستمگری و استثمار) حفظ شده و تقویت گردد. بنا بر مطالبات استراتژیکی آمریکا:

"آنچه قدرت را تضعیف می‌کند، در درجه اول عدم اطلاع نیست زیرا زمان، خودبخود نقشه‌ها و امپراطوریه‌ها را فرسوده و فرتوت می‌کند و برای دوری از این عامل نابود کننده، دولت باید خود را بانوعی نرمش در گزینش‌ها و همراه شدن با تغییرات عادت دهد تا باز هم مهمترین منافع حیاتی او با هرگونه تغییراتی در سیاست بین‌المللی پایدار بماند. دولتی با نیروی ایالات متحده به علت عدم شناسائیش نسبت بدیگران شکست نمی‌خورد اما آنچه او را شکست میدهد فقدان آینده نگری حکیمانه است که باید به آن توجه داشته باشد". (۲۸)

امروز با توجه به درسگیری‌هایی که از ایران شده است پاره‌ای از ایدئولوگهای امپریالیسم مانند کریستوفر وان هولن مطرح می‌کند که بایستی به سیاستهای بازتری روی آورد تا با تغییر نمایشات سیاسی در قدرت کشورهای تحت نفوذ همچنان پایدار بمانند. (۲۹)

برای آنان رژیم جمهوری اسلامی نیز بنا به خصوصیت بحران زایی‌اش از عوامل "بی ثباتی" منطقه قلمداد میشود و خطر آن زمانی بیشتر می‌شود که با پان اسلامیسیم سیاسی خود "صدور انقلاب اسلامی" را نیز مطرح می‌نماید یعنی موجب "بی ثباتی" درونی سایر کشورهای منطقه می‌گردد. در شرایط کنونی جنبش کارگری و انقلابی نیرومندی در منطقه

خلیج فارس وجود ندارد که بصورت یک خطر بالفعل عرض اندام کند ولی شرایطی که میتواند به آن منجر شود نسبتا شدید است. اکنون خطرات درونی برای "بی ثباتی"، عمدتا در سطح سیاسی و یا حداکثر در سطح استراتژی محدود، قرار دارند. در منطقه، تنها در ایران و عراق زمینه‌های نیرومندی برای حرکت‌های انقلابی - کارگری موجود است. با توجه به سطح تکامل عوامل "بی ثباتی" سیاسی میتوان گفت که هجوم امپریالیسم آمریکایی از آنکه نتیجه مستقیم رشد و تکامل این تضادها باشد بمنظور جلوگیری از رشد و توسعه آنها و نیز در حال حاضر عمدتا ناشی از عوامل بیرونی "بی ثباتی" و در ادامه فرمولبندی استراتژیکی جدید آمریکا در برخورد به مناطق بحرانی و بحران زاست.

ب: عوامل بیرونی "بی ثباتی"

عوامل بیرونی "بی ثباتی" را به عواملی می‌گوئیم که بر یک منطقه و یا یک کشور از بیرون تاثیر می‌گذارند. وقایع درونی نیز چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی میتوانند به عوامل بیرونی تبدیل شوند. وقتی تاثیر موضع گیریه‌ها و یا حتی خصوصیات یک رژیم را بر یک منطقه و یا کشورهای دیگر بررسی می‌کنیم آنها را بعنوان عوامل بیرونی مد نظر داریم. از آنجا که ایران نقش بسیار مهمی در منطقه داشت و انقلاب ایران موجب "بی ثباتی" منافع قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهانی گردید قبل از هر چیز به این موضوع می‌پردازیم.

۱- ایران "شاهنشاهی" و انقلاب ایران

میگویند رضا شاه به پسرش گفته بود "من یک کرانه خلیج فارس را آزاد کرده‌ام و وظیفه آزاد کردن کرانه دیگر با توست". (۳۰) اینکه این

اندیشه در سر "شاه شاهان" تا چه اندازه میچرخیده است کاری نداریم ولی اینرا میدانیم که شاه عمدتاً برای پاسخگویی به نیازهای امپریالیسم غرب به جایگاهی رسید که ایران را از نظر نقش نظامی اش به "ابر قدرت" منطقه تبدیل نمود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که بوسیله آمریکا و انگلیس تدارک یافت و شاه مجدداً به مسند قدرت رسید رژیم ایران تعهدات و وظایف جدیدی را برای محافظت از منافع امپریالیسم غرب پذیرفت. آمادگی و تدارک این رژیم برای دورانی بود که انگلیس عقب-نشینی خود را از جنوب غربی اقیانوس هند و خلیج فارس از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ اعلام نمود. بعد از شکست نظامی و سیاسی آمریکا در ویتنام، دکترین نیکسون شکل گرفته بود که بجای دخالت مستقیم و مرئی، دخالت نامرئی و غیرمستقیم را مطرح می نمود. دخالت غیر مستقیم بمعنای ایجاد "پایه های" قدرت محلی و منطقه ای بود تا این قدرتها با هدایت و نفوذ امپریالیسم آمریکا نقش و وظایف او را بعهده بگیرند. خروج انگلیس خلاء را برای تحقق این نقشه نیکسون ایجاد نمود و در نتیجه ایران یک "پایه" مقتدر برای محافظت از منافع امپریالیسم غرب بسرگردگی آمریکا را بوجود آورد. نقش این "امپریالیسم کوچک محلی" عنوانی که لوموند دیپلماتیک در ژوئن سال ۱۹۷۴ (۳۱) به آن داده بود آنقدر آشکار بود که خود شاه نیز بی پرده آنرا می گفت:

"من در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ در اینباره فکر کردم [عوامل ضروری برای ایجاد نیرومندترین قدرت نظامی] و به این نتیجه رسیدم که ایالات متحده آمریکا نمیتواند مدت زیادی نقش ژاندارم بین المللی را بازی کند..... در آغاز، در سال ۱۹۶۸ خبر رسیده بود که انگلستان تصمیم گرفته است در سال ۱۹۷۱ از حوزه خلیج فارس بیرون برود. روشن است که این خلائی پدید می آورد.... بی میلی آمریکا را هم برای اجرای نقش ژاندارم در جایی که حتی پای مصالح خودش هم در کار است براین نکته

بیافزائید هرکسی که دارای شم ژئوپولتیک باشد به این نتیجه میرسد که ما چاره دیگری نداشتیم. شما نیز در تصمیم خود برای پشتیبانی کامل از ما، چاره‌ای دیگر نداشته‌اید،"

و شاه بصراحت می‌گفت که فعالیت خرابکارانه " و " پیدا شدن رژیم - های رادیکال " را در آنسوی تنگه هرمز یعنی شیخ نشینها " تحمل نخواهد کرد. (۳۲)

حکومت‌های نیکسون و فورد به یاری کیسینجر " تاکید زیادی بر تبدیل حکومت شاه به یک عامل تضمین ثبات منطقه داشتند " (۳۳) و برای آنکه این رژیم به چنین عاملی درسیاست استراتژیکی غرب تبدیل شود راه فروش اسلحه آمریکائی را " برای تامین نیازهای ضروری خود " و " حفظ موازنه منطقه‌ای " کاملاً باز گذاشتند و در نتیجه ایران بصورت یک " عامل عمده ثبات در منطقه حساس و نفت خیز خلیج فارس بشمار می‌آمد . قدرت نظامی این کشور هم امنیت " گذرگاه حیاتی خلیج فارس را برای سفاین بازرگانی و کشتیهای نفتکش غرب تامین میکرد و هم سدی در برابر مقاصد توسعه طلبانه شوروی بشمار میرفت. نفوذ ایران در سازمان کشور- های صادر کننده (نفت) براهمیت این کشور از نظر اقتصاد آمریکا افزود " و " از نظر زمامداران وقت آمریکا یک ایران نیرومند بار مسئولیت آمریکا را در حفظ امنیت این منطقه سبک میکرد ". (۳۴) ایران به مثابه یک عامل حیاتی و ژئوپولتیک برای حفظ و حراست منافع آمریکا و غرب در منطقه خلیج کاملاً بوظایفی عمل میکرد که امپریالیسم غرب میخواست. از همین زاویه بود که رژیم شاه سربازانش را برای سرکوب جنبش ظفار فرستاد تا :

" موقعیت سلطان وحشت زده عمان را مستحکم کند، به کوششهایی که در جهت حفاظت کویت از دست اندازی عراق صورت می‌گرفت پیوست... از شورش کردها بر ضد عراق حمایت نمود... " به درخواست آمریکا، مخفیانه برای

دولت سومالی اسلحه فرستاد تا آن دولت بتواند بانپرو-
های مسلح کوبا در منطقه اوگادن مقابله کند" (۳۵)
و علاوه بر اینها در نیمه سال ۱۹۷۴ که جنبش بلوچهای پاکستان اوج-
فت برای سرکوبی آنها ۳۰ هلیکوپترکبرا را اعزام نمود. (۳۶)
براین اساس بود که برژینسکی بعدا اعلام نمود که:

" فاجعه ایران محور استراتژیک سیر حفاظتی منطقه
حیاتی نفت خیز خلیج فارس را در برابر مداخله
اجتماعی شوروی درهم شکست " و باز هم میگفت " با-
ادامه این اوضاع، ایران یا به کشوری مانند لیبی (از نظر
جهت گیری سیاسی) مبدل خواهد شد و یا در کام هرج و مرج
و جنگ داخلی فرو خواهد رفت که در نتیجه آن موقعیت
ما در خلیج فارس بخطر خواهد افتاد، اعتبار مادر دنیای
عرب متزلزل خواهد شد، اسرائیلی ها در صدد تحکم بر-
خواهند آمد و انعطاف کمتری نشان خواهند داد. نفوذ
شوروی در آسیای جنوب غربی (خاورمیانه) افزایش خوا-
هد یافت. متحدین ما اعتماد خود را به قدرت و رهبری
ما از دست خواهند داد، بهای نفت افزایش خواهد یافت.
ما بعضی از تجهیزات حساس اطلاعاتی خود را که برای
آگاهی از فعالیتهای نظامی شوروی و اطمینان از اجرای
قرارداد سالت ضرورت دارد از دست خواهیم داد و
مجموع اینها در سیاست داخلی آمریکا هم واکنش جدی
ببار خواهد آورد". (۳۷)

مجموعه نقل قولهای متعدد فوق، بوضوح موقعیت رژیم شاه و خطرات
انقلاب ایران را از زبان سیاست پردازان دست اول بیان میکند. ما
سعی می کنیم با زبان گویاتری آنها را از پوششهای دیپلماتیک خود
خارج سازیم و یک جمعبندی عمومی ارائه کنیم تا عواقب انقلاب ایران در
پهنه وسیعتری، در برخورد به منافع امپریالیسم، بویژه غرب روشن شود.

انقلاب ایران بدون تردید بعد از درگیری و جنگ طولانی ویتنام، واقعه‌ای است که استراتژی قبلی غرب، بویژه آمریکا را در برابر سئوالات جدیدی قرار داد. انقلاب یکی از حلقه‌های موثر در زنجیره قدرت امپریا-لیسم، غرب بسرگردگی آمریکا را به ضعیف‌ترین موقعیت خود راند و خطرات زیادی را متوجه کل زنجیره قدرت آن نمود. عواقب آن براوضاع منطقه، فوراً به شبه جزیره عربستان و در پهنه وسیع‌تر به کل منطقه شمال غربی اقیانوس هند انتقال یافت. امواج ناآرام انقلاب، گنجسری و اغتشاش را در ستادهای تصمیمگیری و سیاست پردازی کاخ سفید دامن زد و دکترین نیکسون را در رابطه با ایجاد تکیه گاه‌ها و یا ژاندارمهای محلی و منطقه-ای دچار ضربه ساخت و سرمستی آمریکا را در رابطه با پیروزیهایش در کمپ دیوید، برای نزدیک ساختن اعراب و اسرائیل و خلع سلاح با شوروی، سالت ۲ و نزدیکی با چین، که مدتی قبل از سرنگونی شاه و در جریان انقلاب به آنها دست یافته بود، با تلخی روبرو ساخت. انقلاب عملاً قرار داد سنتو را از هم پاشاند، توازن قوای "مطمئن" منطقه‌ای را که در خاور-میانه با نزدیکی شاه به اسرائیل ایجاد شده بود و نقش اعراب را تضعیف کرده بود، درهم فرو ریخت و موقعیتی ایجاد کرد که آمریکا را از جانب اعراب تحت فشار بیشتری بگذارد. انقلاب از جنبه دیگر، اطمینان به قدرت نجات بخشی امپریالیسم آمریکا را در میان طبقات حاکمه منطقه بویژه کشورهای عربی و در پهنه وسیع‌تر جهان ضعیف‌تر نموده، جایگاه آنها را در قرارگاه سیاست امپریالیستی "لق" نمود. از نظر استراتژی بمفهوم محدود خود شرایطی ایجاد کرد که قدرت نیرومند و رقیب امپریالیسم آمریکایی یعنی شوروی امکان بهره‌برداری پیدا کند چون سپر حفاظتی فعال و نیرومند خلیج فارس و شمال غربی اقیانوس هند دچار ضعف و خطر فروپاشی قرار گرفت اما مهم‌تر از همه و از زاویه استراتژیکی انقلاب موجب-تی برای بیداری، خلاقیتها و ابتکارات توده‌های زحمتکش ایران ایجاد کرد و زمینه رشد جنبشهای کارگری و دیگر زحمتکشان را بوجود آورد و در مفهوم وسیع‌ترش نیروهای رادیکال و چپ را امکان رشد و فعالیت بخشید و

این خطر بزرگی برای آینده منطقه از نظر غرب بود. در ضمن، شرایطی که انقلاب ایجاد کرد بزرگترین بازار صدور کالا و سرمایه منطقه را تا اندازه‌ای نامطمئن ساخت. مجموعه این اوضاع آمریکا را در موقعیتی قرار داد که مطالعات وسیع استراتژیکی را در سایه تجربیات جدید دنبال کند و این امر قدرت تصمیمگیری فوری آنرا نیز بسیار ضعیف ساخت. اما روشن است که انقلاب ایران با همه این ضربات و عوامل "بی ثبات-کننده" خود به جایگاهی نرسید که نظام اجتماعی و اقتصادی موجود را از هم بگسلد و آنرا از زنجیره عمومی تولید و بازتولید سرمایه داری جهان خارج سازد. تشخیص و ارزیابی از مجموعه عوامل بازدارنده انقلاب، بمنظور تقویت آنها و کنترل حرکت آن، بسرعت از جانب بلوکهای مختلف قدرت - های جهانی، به این یا آن نحو، دنبال شد و آنها علیرغم مجموعه اختلالات خود برای سد کردن انقلاب (تا آنجا که فاکتورهای درونی اجازه می داد) نقش ایفا نمودند. از درون انقلاب ایران یک جریان امیدبخش برای سرمایه جهانی سر برمی آورد که در رشد و تکامل خود رژیم جمهوری اسلامی را بوجود آورد. این جریان از آنجهت امید بخش بود که با خود عوامل نیرومند اتصال با زنجیر قدرت امپریالیستی را پنهان کرده بود و اکنون نیز این جنبه ها از امتیازات مهم آن از نظر امپریالیسم، بحساب می آید که در جای دیگر آنها را بیشتر بازخواهیم نمود. در پایان این قسمت بایستی اشاره کنیم که ایران در منطقه خلیج فارس، از نقطه نظر ژئوپولتیکی دارای موقعیتی است که هیچ کشور دیگری در منطقه خلیج فارس قادر نیست جایگزین آن بشود.

۲- افغانستان و هجوم قوای روسی

افغانستان اگرچه قبل از کودتای شور ۱۳۵۷ دارای روابط حسنه ای با شوروی بود ولی بمثابة یک حلقه فعال در زنجیره توازن قوای شوروی قرار نگرفته بود. حضور فعال نیروهای روسی برای محافظت از رژیم کودتا، افغانستان را بصورت تنگاتنگی بدرون حوزه نفوذ و تسلط شوروی راند. شو-

روی، با سرکوب توده‌های مردم و نقض حق تعیین سرنوشت ملی به امپریا-
لیسم غرب برهبری آمریکا امکانات و بهانه‌های وسیعی داد. شوروی تنها-
جم خود را دقیقاً در موقعیتی آغاز کرد که امپریالیسم غرب، با توجه به
شرایطی که در ایران درگیر بود، شدیداً در منطقه، بحالت دفاعی درآمده
بود. بدنبال آن، آمریکا تلاشهای خود را بکار گرفت تا پان اسلامیس-
م جمهوری اسلامی را با "اسلام خواهی" رژیمهای عربستان سعودی و پا-
کستان بوحدت رسانده در مقابل هجوم روسها در افغانستان قرار دهد.
(۳۸) این بار آمریکا در تب و تاب ایجاد سپر حفاظتی اسلامی هم در مقابل
روسیه و هم در برابر جنبشهای انقلابی بود. درک اهداف مشخص شو-
روی در افغانستان، هرچند مشکل است ولی برژنف در دسامبر ۱۹۸۰، در
دهلی این مسئله را در مقابل برچیدن پایگاه نظامی خارجی از خلیج فارس و
"جزایر مجاور" (۳۹) قرارداد که احتمالاً اشاره به برچیدن پایگاههای
آمریکائی در دیگو گارسیا، در اقیانوس هند باشد. احتمالاً شوروی علاقمند
بوده است تا افغانستان پایگاه و یا سکوی جهش مناسبی هم برای تقو-
یت جهتگیریهای رژیم جمهوری اسلامی بسوی "راه رشد غیر سرمایه داری"
باشد و هم پایگاه مناسبی برای نیروهای طرفدار روسیه در پاکستان، بو-
یژه جریانات "ناسیونالیستی" باشد، که میتوانند بصورت عامل
فشاری در قسمت جنوبشرقی، در دهانه اقیانوس هند به خلیج فارس عمل
کنند. همانطوریکه آنها در دوران این رژیم پایگاههای خود را در افغا-
نستان تقویت کرده و از کمکهای دولت افغانستان برخوردار شدند (پا-
یگاههای نزدیکی قندهار که بوسیله میررمانی رهبری میشوند و با جبهه
آزادیبخش خلق بلوچستان برهبری سردار عطاءالله خان مینگل و سردار
خیربخش میری ارتباط دارند از این جمله اند).

در هر صورت مسئله افغانستان یکی از عوامل مهمی بود که در پیدایش
استراتژی جدید آمریکا نقش مهمی بازی کرد. گفته میشود که شوروی ثابت
کرده است که در خاورمیانه، بویژه خلیج فارس دست به تهاجم میزنند
بنابراین برای مقابله با آن بایستی به تقویت نیروی تهاجمی پرداخت. و بر

این اساس مسئله رقابت را در منطقه خلیج به سطح بالاتری کشاند و آنرا صحنه صف آرائی قوای هرچه بیشتری نمود. (۴۰)

۳- رژیم جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی محصول بحران ایدئولوژیک همه جانبه‌ای است که باشکست سیاسی و ایدئولوژیک غرب و نیز شرق، مشخصاً شوروی و چین از یکسو و ناسیونالیسم عربی (بعث و ناصریسم) از سوی دیگر، تمام جهان را فراگرفته بود و این شرایط بحران عمومی با خصوصیات ویژه بحران نی درآمیخت که درجامعه شدیداً خفقان زده ایران بوجود آمده بود. رژیم جمهوری اسلامی محصول چنین بحرانی بود اما نه برای آنکه بحرانهای موجود را حل کند بلکه برای آنکه آنها را در پوشش سنتها، احساسات و عزاداریهای اپوزیسیون تاریخی - مذهبی شیعی، برای مدتی پنهان سازد. رژیم جمهوری اسلامی پاسخ به نیازهای اجتماعی و اقتصادی اواخر قرن بیستم را در ایدئولوژی بنیادگرایانه اسلامی جستجو میکند و از همین جهت خود منشاء تضادهای حاد ویرانگرانه‌ای گشته است. رژیم جمهوری اسلامی تا آنجا که به نیروی ایدئولوژیکی ضد کمونیستی تکیه داشته و به اشاعه ایدئولوژی پان اسلامیستی میپردازد متحد ایدئولوژیکی خوب امپریا-لیسم بوده و هست. بطوریکه شاه نیز برای این باور بود که ممکن است: "ایالات متحده تصمیم گرفته باشد که با اسلام انقلابی

متحد شود تا به حمله مستقیم برضد کمونیسم دست بزند"

(۴۱)

و او این نتیجه را از این گفته آندرویانگ دوست نزدیک و صمیمی کارتر و نماینده آمریکا در سازمان ملل که خمینی را یک "قدیس" نامیده بود و نیز این گفته برژینسکی که اسلام انقلابی پایه‌های امپراطوری شوروی را می‌لرزاند گرفته بود. برای تقویت و هدایت این "قدیس" یکی از راه-حلهای امپریالیسم آمریکا، از همان ابتدا، "حفظ وحدت و یکپارچگی نیروهای نظامی" بود زیرا اینها "اهمیت فوق العاده‌ای برای آینده ایران"

داشتند. سولیوان نیز دلایل حمایت از خمینی را اینگونه شمرده بود:

"اینکه نیروهای مسلح ایران و پیروان خمینی هر دو ضد کمونیست و ضد شوروی هستند، اینکه افسران جوان ایرانی معمولاً طرفدار غرب هستند و پیوندهای اقتصادی ایران با غرب در هر تغییر احتمالی گسسته نخواهد شد و اینکه ارتش ایران باید در موقعیتی بماند که توانائی دفاع از تمامیت ارضی کشور را داشته باشد". سولیوان می‌اندیشید که "نیروهای مذهبی هم در صورت بدست گرفتن قدرت، ارتش را حفظ خواهند کرد، زیرا برای برقراری نظم و حکومت به آن احتیاج دارند". (۴۲)

همه اینها با اندکی تغییر از جانب جمهوری اسلامی رعایت شده است، بنابراین تا سطوح مشخصی رژیم جمهوری اسلامی ظرفیت مقبولیت خویش را به اثبات رسانده است. اما رژیم جمهوری اسلامی در سطوح دیگری بمزاحمت‌هایی نیز می‌پردازد، مزاحمت‌هایی که هیچ‌بار ترقیخواهان‌ها ندارد. از آنجائیکه این رژیم دگم‌های سنتی و غبار گرفته را در مقابل پراگماتیسم انعطاف‌پذیر "لیبرالیسم" بورژوازی قرار داده است از یکسو با خصلت تحمیل‌گرایانه و فشار انحصارات خوانایی پیدا می‌کند ولی از سوی دیگر محدودیت‌هایی برای توسعه روبنای فرهنگی و سیاسی متناسب با آن ایجاد مینماید. سرمایه‌داری مجموعه پیچیده‌ای از تضاد - هست. از یکسو گرایش شدیدی به شکستن حریم‌های ملی دارد و از سوی دیگر خصلت رقابت‌آمیز و انحصارپسند او را به حصارهای مرزی و بازار - های "ملی" نیازمند میسازد. "پان‌اسلامیسم" سیاسی رژیم جمهوری اسلامی نیز حریم‌های ملی را برسمیت نمیشناسد. مسلمانان از نظر پان‌اسلامیسم بواحدهای ملی تقسیم نمیشوند بلکه "امت واحد" اند. خمینی گفته است:

"در اسلام ملیت وجود ندارد، اسلام تمام آنها را منحل و از میان برمیدارد. در یک معنا ناسیونالیسم یک

میراث ما قبل اسلامی است. اسلام برای الغای جمود ملی آمد. موضوع اسلام انسان است و نه ناسیونالیسم او. اسلام یک پیامی است به همه بشریت، بدون تمایز بین یک رنگ و رنگ دیگر یا یک نژاد و نژاد دیگر. هیچ تفرقی نیست بین یک عرب و غیر عرب وجود ندارد، اگر چه پیغمبر عرب بوده و قرآن به عربی آمده است همه مسلمانان از نظر اسلام با هم برابرند و همه مسلمین بایستی هر چیزی را که آنها را تقسیم میکند از میان بردارند. منبع آن ناسیونالیسم، نژاد، یا رنگ یا هر چه باشد". (۴۳)

در جای دیگری هم گفته است که :

" آنهایی که بین مسلمانان جدائی و تقسیم می آموزند از طریق توسل به عبارتهایی نظیر ناسیونالیسم یا ملیت و غیره سپاهیان شیطان اند، همدست ابر قدرتها و دشمنان قرآن میباشند". (۴۴)

می بینیم که این نگرش، در محدوده ای با ستمگری و تجاوز امپریالیستی تطابق پیدا می کند، چون در هر دو، گرایش شدیدی به اعمال زور و فشار برای رفع موانع مرزی وجود دارد اما امپریالیسم این موانع را بشیوه های مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی مورد هجوم قرار میدهد ولی رژیم جمهوری اسلامی آنها را عمدتاً از طریق ضرب شمشیر "صدور انقلاب اسلامی" این خصوصیت پان اسلامیسم سیاسی از آنجا که بر مبنای درک از نیازهای سرمایه جهانی و تقسیم جغرافیائی و اقتصادی حرکت نمی کند بشدت به ایجاد " هرج و مرج " می انجامد. ریچارد لوس از "پیدا شدن حس اعتماد به نفس در دنیای عرب " و "ملتهای منطقه " که " مربوط به گذشته بسیار غنی و تاریخ شکوهمند آنها و سنتهای عالی آنها و مذهب بزرگ آنها " است اظهار خشنودی می کند ولی بنیادگرایی ایرانی را که همراه با تروریسم است، خطرناک می خواند. (۴۵) بزبان ساده توسل به مذهب و ایدئولوژی اسلامی عالی است ولی تروریسم آن نه !

میتوان گفت که ایدئولوژی پان اسلامیسم تا زمانی که خصلت سیاسی- عملی بخود نگیرد برای امپریالیسم مفید است ولی وقتی خصلت سیاسی- عملی بخود بگیرد و بر دگمهای غیرقابل انعطاف خود پافشاری کند موجب خطراتی میشود که امپریالیسم به مهارزدن آنها نیازمند است. بطورکلی ظرفیتهای رژیم جمهوری اسلامی برای مقابله با هرگونه ترقیخواهسی و انقلابی گری و کمونیسم موجب خشنودی همه نیروهای سرکوبگر و ارتجاعی جهان بوده است. (۴۶) روسیه به رژیم جمهوری اسلامی کمک نمود تا همه جریانات رادیکال و جنبشهای توده‌ای- انقلابی را بعنوان " ضد انقلاب" و " نوکران" امپریالیسم سرکوب کرده و در " راه رشد غیر سرمایه داری" گام بردارد. در ایران این مدال شایستگی را برای لودادن و جاسوسی حزب توده و " اکثریت" بعنوان پیروان روسی " امام خمینی" بدست آوردند. پس از آن آمریکا پا بمیدان نهاد و رژیم جمهوری اسلامی حتی به نوکران حلقه بگوش روسی اش هم رحم نکرد.

آنچه رژیم جمهوری اسلامی میخواهد این است که استثمار و ستمگری را قانونیت و مشروعیت اسلامی بدهد و این مسئله با تمام ناخراشیدگی- هایی که میتواند داشته باشد، نظام اجتماعی- اقتصادی سرمایه داری عصر امپریالیستی را بهیچوجه در خطر فروپاشی قرار نمیدهد. سلطه گری و استبداد مذهبی هم استثمار و ستمگری خشن و بسیار شدیدی را تو- جیه مذهبی می کند و هم سرکوب و استبداد سیاسی باب طبع شوروی و اقمارش را. پان اسلامیسم سیاسی خصلت سلطه گرانه ای به همراه دارد که رژیم شاه آنرا بخاطر " سنت و تاریخ" شاهنشاهی- ایرانی توجیه می کرد و اکنون رژیم جمهوری اسلامی علاوه براین " سنت و تاریخ" ایرانی، پان اسلامیسم خود را نیز دارد. امپریالیستها همگی اینها را برای ایجاد پیمانهای منطقه ای براساس ایدئولوژی اسلامی، درنظر گرفته اند.

رژیم جمهوری اسلامی اگرچه از نقطه نظر سیاسی مستقیما یک حلقه کنترل پذیر در زنجیره امپریالیسم را تشکیل نمیدهد یعنی هم شرقی است

و هم غربی ولی هروقت که به فحاشی و هیا هو بر علیه "شیطان بزرگ" میپردازد مورد ستایش روسها قرار میگیرد.

این رژیم از نقطه نظرایدئولوژیکی یک حلقه موثر در زنجیره امپریالیسم، بویژه غرب است. از نقطه نظراقتصادی مسلمانان در حوزه تقسیم کار سرمایه داری بین المللی قرار دارد و نگرانیهای زیادی برای شرق و هم غرب ایجاد نمیکند. چنانچه در مجموع رشته های ارتباطی بین امپریالیسم و رژیم جمهوری اسلامی را در نظر بگیریم می بینیم که نه قبلا و نه حالا تضادهای در حدی نیست که به یک جنگ تمام عیار بین آنها بینجامد. رژیم جمهوری اسلامی از زاویه ایدئولوژیکی و نیز اقتصاد خود، دارای تضاد آشتی ناپذیری با امپریالیسم غرب برهبری آمریکا نیست ولی از نظر تبلیغات سیاسی که با الفاظ "توهین آمیز" همراه است موجب پاره ای خراشهای موقتی و سطحی بر "حیثیت و شرف ملی" (۴۷) آمریکا میشود و با صلاح ابهت، عظمت و غرور آنرا خدشه دار میسازد. باید در نظر داشت که نیروی تبلیغات روانی همیشه جوانبی از ضعف و یا قوت یک رژیم را تشکیل میدهد. سخنان و این برگر در مورد "درس دادن" و یا "گوشمالی" دادن به ایران در واقع پاسخ به این خراشهاست. توانائی رژیم جمهوری اسلامی در تبلیغات روانی با اندکی تعمق روی تبحر آخوندها در برگزاری عزاداریها، تعزیه خوانیها، سینه زدن، شیون پردازیها، برای درهم شکستن نیروی مقاومت توده ها و تصرف نیروی روانی توده های نا آگاه و جهت دهی آن بسوی اهداف خود کاملاً روشن می شود. شاید چندان اشتباه نباشد اگر بگوئیم که همین امر منبع مهمی برای تاثیر ایدئولوژیکی و بسیج توده ها به جبهه جنگ نیز بوده است. در شرایط کنونی، با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی ایران (و تقریباً بشیوه دیگر، رژیم بعثی عراق) همه نیروهای مخالف داخلی را بشدت سرکوب نموده و خود نیز در یک جنگ طولانی و خونین، فرسوده و بشدت ناتوان شده است و تقریباً مجموعه ظرفیتهای عینی محدود برای حفظ و بقای خود را در جامعه نیز ویران ساخته است (محدودیت عینی در جامعه، از خصوصیات طبقاتی و پایه های اجتماعی آن ناشی میشود). تقریباً تنها راهی که برای حفظ و بقای خویش میتواند ببیند این است

که با یک تصفیه درونی، خصلت سیاسی پان اسلامیسم را درهم بکوبد و رابطه خود را بایکی از دو بلوک، بویژه غرب (در دراز مدت) کاملاً توسعه ببخشد.

۴- جنگ ایران و عراق

جنگ ایران و عراق ادامه سیاستهای دو رژیم سرکوبگر و جبار ایران و عراق بود که بر متن نیازهای امپریالیسم جهانی بمنظور بازسازی نظم سر- مایه داری و سرکوب جنبشهای انقلابی در منطقه آغاز گشت. جنگ از نظر ایدئولوژیکی، خود را در تقابل ناسیونالیزم بعثی - عربی و پان اسلام- میسم شیعی - ایرانی بیان میکرد. اگر جنگ از یکسو موجب تقویت عوامل " ثبات " نظم سرمایه داری بود یعنی ارتش و نیروهای سرکوب را در ایران کاملاً تقویت و بازسازی نمود و موجبات سرکوب همه جانبه جنبش کارگری و جریانات رادیکال چپ را در هر دو کشور بویژه ایران که کما- کان در یک دوران جنب و جوش انقلابی بسر میبرد، فراهم نمود ولی در درازمدت که امکان کنترل آن تقریباً از دست رفته، عوامل " بی ثباتی " درونی خود را آشکار ساخت. جنگ تا محدوده مشخصی دارای منافع سیا- سی، نظامی و حتی تجاری و روانی نیز بود ولی همه این منافع وقتی کم - اهمیت میگشت که مسئله نفت در یک خطر جدی قرار میگرفت، چه از طر- یق یک جنگ غیر قابل کنترل جهانی یا منطقه‌ای و چه از طریق رشد و تو- سعه یک جنبش انقلابی که این شرایط در درون خود پرورش میدهد. برژینسکی این مسئله را به اینصورت مطرح میکرد: " در جریان جنگ ایران و عراق باید بین خطرات کوتاه مدت کمبود نفت در بازارهای جهانی که باید آنرا کم اهمیت جلوه دهیم و خطرات دراز مدت برای تهدید اهمیت منطقه تفاوت قائل شویم ". (۴۸) اکنون مسئله برسر اینست که آیا جنگ بمرحله‌ای رسیده است که به " تهدید امنیت منطقه " بپردازد؟ " امنیت منطقه " هم برای آنها دارای سطوح متفاوتی است که در هسته آنها مسئله نفت قرار دارد.

اما قبل از آنکه به این مسئله بپردازیم باید روشن سازیم که ادامه این جنگ طولانی چگونه و از چه منابعی نیروی خود را تامین می کرده است و سپس به توضیح منافع بپردازیم که تاکنون ادامه جنگ را ضروری می ساخته است تا سرانجام به پاسخ این سؤال برسیم که آیا جنگ وارد مرحله ای شده است که امپریالیسم ادامه اش را دیگر نمیتواند تحمل کند؟ جنگ نیروی خود را از دو منبع داخلی و خارجی تامین میکرده است که بطور مداوم در همدیگر تاثیر متقابل داشته اند. منبع خارجی در حمایت آشکار و نهان همه قدرتهای امپریالیستی و انحصارات بزرگ تولید و معامله اسلحه و رژیمهای ارتجاعی متفاوت قرار داشته است. سرازیری اسلحه غرب و شرق، باقیمت های بسیار گزاف، سودهای هنگفتی را در این بزرگترین بازار فروش اسلحه نصیب آنها نموده است. (۴۹) این حمایت های وسیع از یکسو دارای منافع آنی تجاری و سیاسی برای تحکیم قدرت های سیاسی موجود برای محافظت از "تمامیت ارضی" و ... بوده است و از سوی دیگر برای طبقات حاکم کشورهای منطقه خلیج این امکان را فراهم کرده که به واردات بیرویه اسلحه توجیه فریبنده تری بدهند و واردات اسلحه را بیش از پیش توسعه بدهند. جنگ برای آنها بمعنای اثبات این نظریه فریبنده بوده و هست که برای رفع خطرات خارجی نیاز به اسلحه بیشتری وجود دارد و این موضوع دیگر یک توهم خشک و خالی نیست. از نظر درازمدت چه برای طبقات حاکمه این کشورها و چه برای انحصارات بزرگ تولید و تجارت اسلحه یک پشتوانه فرهنگی و ایدئولوژیکی نیز ایجاد شده است یعنی این جنگ با خود فرهنگ و ایدئولوژی جنگ را در منطقه توسعه داده است و از این طریق به بازار مهم فروش اسلحه، در این مهمترین و ثروتمندترین منطقه جهان، ثبات و دوام بیشتری بخشیده است چه بسا برای چنین هدفی، انحصارات بزرگ، برای شروع و ادامه این جنگ دارای نقشه های مشخص و از قبل ساخته ای نیز بوده اند. در چنین وضعیتی اگر جنگ از حالت مستقیمی نظامی خود خارج شود، از آنجائیکه به همت طبقات حاکمه، "جوامع جنگی" ایجاد شده است،

سایه وحشت و ترس جنگ با فرهنگ جنگ در تمام شئون زندگی جریان می یابد و جنگ همچنان بصورت سرد در صحنه سیاسی و دیپلماتیک باقی میماند تا هم عامل کنترل مهمی برای تضادهای درونی از طریق سرکوب نیروهای رادیکال باشد و هم عامل انحراف افکار توده ها به یک موضوع خارجی و هم عاملی برای فشار و تضعیف این یا آن قدرت بین المللی در صحنه رقابت جهانی. از نظر درازمدت برای انحصارات بزرگ امپریالیستی و طبعاً دولتهایشان، جنگ این منفعت را هم داشته است، که دو کشور اصلی و مهم منطقه را که دارای نیروهای بالقوه عظیمی برای پیشرفت صنعتی و اقتصادی بوده اند چنان ضعیف کند که حضورشان در چشم انداز رقابت های آتی بین المللی به حداقل خویش کاهش یابد. در ضمن از طریق ضربات سنگین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، پیشرفته ترین نیروی طبقه کارگر منطقه را بخشی در جبهه ها از میان برده و یا بطور کلی بیبانه های سیاسی سرکوب نماید و یا در جامعه پراکنده و از حالت یک " طبقه " بمفهوم وسیع خود خارج سازد.

تاثیرات این جنگ بر مسئله تاریخی و پیچیده خاورمیانه، یعنی فلسطین و تضاد اعراب و اسرائیل نیز بنحوی بوده است که در صف آرایی های موجود، به اسرائیل و متحدانش یاری بزرگی نموده است. حتی فشارهای ملاحظه کارانه و دیپلماتیک قطب عربی این مناقشات را بسیار تضعیف نموده و به اسرائیل امکان قدرت نمایی بیشتری بخشیده است. حمایت اسرائیل از رژیم جمهوری اسلامی بمنظور درهم شکستن ناسیونالیسم عربی و ایجاد پراکندگی و جدال مذهبی در صفوف اعراب و سرکوب جنبش فلسطین بعنوان یک جنبش غیر مذهبی بطور آشکاری مطرح بوده است. از این جهت حمایت از ادامه جنگ، برای اسرائیل نیز منافع سرشاری داشته است. با توجه به روابط نزدیک اسرائیل با پاره ای از انحصارات بزرگ آمریکائی و غیر آمریکائی، میزان و ابعاد حمایت فعال از رژیم جمهوری اسلامی برای ادامه جنگ، بیشتر روشن میگردد. اسرائیل حتی از چشم انداز این جنگ، در صورتی که به پیروزی رژیم جمهوری اسلامی منجر

شود نیز بهیچوجه هراس ندارد چرا که مرحله تازه‌ای در کشاکش تضادها ایجاد میشود که تمام منطقه عربی را فرا میگیرد که در آنصورت حد-اقل صف آرایی‌های سیاسی و دیپلماتیک در مقابل اسرائیل نیز درهم می‌شکند. فرسایش نیروها، در جدال با همدیگر، برای همیشه به اسرائیل برتری لازم را برای محافظت و تحکیم مواضع خود خواهد داد چرا که احتمال سرکوب جنبشهای توده‌ای - انقلابی در این میان بسیار بیشتر خواهد شد. عوامل مهم نیروی جنگی را میتوان از درون خود رژیمهای ایران و عراق، بویژه ایران جستجو نمود. تسلط ایدئولوژیکی این رژیمها بر توده‌های مردم که با نبود یک جنبش انقلابی نیرومند و سرکوب شدید هرگونه اعتراضی همراه بوده است، به آنها در بسیج توده‌ها برای ادامه جنگ تا حدودی یاری نموده است.

جنگ ایران و عراق دیگر مدتهاست به بن بست رسیده است. پس از تصرف فاو، رژیم جمهوری اسلامی ایران نتوانسته است موفقیت چشم‌گیری داشته باشد. در حالیکه مداوما امکانات اقتصادی بیشتری را از دست می‌داده است. شکست رژیم جمهوری اسلامی در تغییراتی به چشم می‌خورد که در استراتژی جنگی آن مداوما رخ میداده است. حذف نظامی رژیم بعثی عراق، گشایش راه کربلا به قدس و جایگزینی رژیم بعثی عراق، با نیروهای مومن به انقلاب اسلامی بمثابه هدف اولیه رژیم، مدتهاست رنگ باخته و به کنار نهاده شده است. این استراتژی جنگی بعدا جای خود را به حذف سیاسی رژیم بعثی و جایگزینی آن با یک رژیم ائتلافی داده بود. تعقیب این هدف نیز بنوعی آگاهی رژیم را از محدودیت هایش در پیشبرد جنگ نشان می‌داد. اما سرانجام این هدف نیز جای خود را به این داد که عراق بعنوان متجاوز شناخته شود تا جنگ خاتمه پیدا کند. یکی از اهداف روی آوری ایران به آمریکا و فرانسه و تاحدودی شوروی عبارت بود از ایجاد فشار سیاسی برای حذف صدام (علاوه بر هدفهای رژیم بمنظور حل تنگناهای اقتصادی).

البته شکست رژیم بمعنای نبود ظرفیت ادامه جنگ و روی آوری به

عقب نشینی کامل نبوده بلکه فقط بمعنای شکست در استراتژی تهاجمی نظامی اولیه اش می باشد. انتقال صحنه نبرد به بخشهای شمالی و مرکزی جبهه که به عملیات پراکنده ای محدود میشود از خصوصیات بارز جنگ در تمام سال ۵۶ بوده و این علامت دیگری از بن بست جنگ و ناتوانی رژیم جمهوری اسلامی برای "یکسره کردن" کار بوده است. در چنین اوضاعی رژیم جمهوری اسلامی، حتی در پشت الفاظ و شعارهای توخالی "جنگ، جنگ، تا پیروزی" و مجادلات لفاظانه اش با امپریالیسم آمریکا نوعی سرخوردگی، بی هدفی و یأس را نشان می داده است. (۵۰)

بن بست جنگ به ایجاد روحیه نامتعادلی می انجامیده که رژیمهای ایران و عراق را به یکسری عملیات کنترل نشده و مایوسانه رانده است. همانطوریکه رژیم عراق سالهاست برای گسترش جنگ به کل منطقه تلاش می کند تا از این طریق متحدان نظامی جدیدی پیدا کرده و توازن قوا را بنفع خویش دگرگون کند و ایران نیز با تهدید و ارعاب رژیمهای جنوبی خلیج فارس سعی می کرده است رابطه فعال بین عراق و این رژیمها را ضعیف نماید و نیز از طریق سازماندهی و بسیج باندهای حزب اللهی دست به ارعاب و ترور بزند. این شرایط منجر به خطراتی شد که یک درگیری منطقه ای وسیع (بیرخلاف میل ایران) را ایجاد میکند. درگیری منطقه ای وسیع اگرچه هنوز بوقوع نپیوسته بود ولی با "ناامنی" سیاسی و تزلزلات شدیدی که در منطقه ایجاد شده بود (و رژیم عراق نیز جنبه های از آنرا، با حملاتش بر کشتیهای نفتکش، عملی میساخت) تقریباً در همه جا سایه انداخته بود. درگیری منطقه ای نه تنها منابع استخراج و تولید نفت را از نظر منافع غرب دچار مخاطره جدی می نمود بلکه راههای انتقال نفت را کاملاً مسدود میساخت یعنی عملاً گلوگاه اقتصادی غرب بسته می شد. علاوه بر آن خطرات جنگ در این منطقه یک خطر درگیری بین المللی را بین بلوکهای شرق و غرب نیز ایجاد می کرد و غیره. ضمناً ادامه بیشتر جنگ، خطرات انفجاری مابعد جنگ را در خود این جوامع جنگ زده بیشتر می کند و چه بسا به رشد انقلاب و جنبش چپ بیانجامد.

(۵۱). بنا بر چنین محاسباتی بود که یک توافق رقابت آمیز بین المللی برای ایجاد آتش بس و خاتمه جنگ بین ایران و عراق بوجود آمد.

۵- رابطه ایران و آمریکا و رسوائی ایران - گیت

بحران اقتصادی و شکست اهداف اولیه رژیم جمهوری اسلامی ایران به منظور حذف نظامی رژیم بعثی و برقراری رژیم جمهوری اسلامی در عراق، رژیم ایران را بسوی ایجاد ارتباط با آمریکا راند. اگرچه چنین ارتباطی مورد توافق بعضی دیگر از جناحهای رژیم جمهوری اسلامی ایران نبود ولی بطور یقین از جانب جناح مسلط، برهبری هاشمی رفسنجانی (و شاید بتوان گفت قطعا با اطلاع خمینی) برنامه ریزی شده بود. برای این اساس یک هیئت عالی رتبه آمریکائی، بریاست مکفارلن در اواخر ماه مه ۱۹۸۶، در تهران با آنها بمذاکره پرداخت، (۵۲) از این طریق ایران بدنبال ایجاد زمینه - های ارتباط فعالی بود که هم به یاری اقتصادی و "خرید اسلحه بیشتر" تعادل نیروی خود را در جبهه جنگ تا حدودی حفظ کند و هم اینکه از طریق ارتباط بین المللی و فشار آمریکا به هدف "حذف سیاسی" صدام حسین برسد. البته ایران، با چنین اهدافی، زمینه بهبود مناسبات خود را با فرانسه و شوروی نیز فراهم نمود و تا حدودی هم به موفقیت‌های سی دست یافت.

اما رابطه با آمریکا از اینجهت هم برای ایران و هم آمریکا خطر - ناک بود که آنها از همدیگر، در تبلیغات روزانه، چنان تصاویری ارائه میکردند که هرگونه مذاکره و ارتباطی بین آنها خیانت تلقی میشد. یکی می گفت با تروریسم سازش هرگز و دیگری می گفت با "شیطان بزرگ" آشتی هرگز.

کشمکشهای درونی رژیم جمهوری اسلامی برسر مسائل مختلفی، از جمله سیاست خارجی و طبعا پان اسلامیسیم سیاسی در برخورد به سیاست خارجی، پس از مدتها سکوت و ارتباط و معاملات پنهانی، موجب گردید که موضوع مذاکرات پشت پرده ایران و آمریکا در نشریه عربی الشراع (بادبان) در تا -

ریخ ۳/نوامبر/۱۹۸۶ در لبنان برملا گردد. ناگهان هم جناح مسلط رژیم جمهوری اسلامی برهبری هاشمی رفسنجانی و هم دستگاه اجرائی آمریکا برهبری ریگان، حتی با شدت بسیار بیشتری، در مقابل نكوهش و سؤالات متعدد قرار گرفتند. جناح مسلط رژیم جمهوری اسلامی از طریق نطق خمینی مخالفان را خفه کرد و مهدی هاشمی، مسئول جنبشهای اسلامی در خارج کشور، را دستگیر نمود و حتی بعدا به جوخه اعدام سپرد. در آمریکا مو-ضوع به این سادگی نبود و به رسوائی عظیم "ایران گیت" منجر شد. در مجموع، این وقایع یکی از عوامل زمینه ساز برای کشمکشهای بعدی و حضور نیروهای آمریکا در خلیج فارس گردید چرا که:

۱- در ایران، اگرچه مخالفان درونی رژیم وادار به سکوت شدند ولی برای استفاده از این موقعیت در تلاش بودند این خیمه شب بازیها و تناقضات آشکار را سکوی تصفیه حسابهای جدیدی بنمایند. بسیاری از افراد رژیم نسبت به جناح مسلط دچار تردید شدند ولی ناگزیر به مخفی کردن عقایدشان گشتند. با آگاهی به چنین جوی، سردمداران مسلط رژیم خواهان تحت الشعاع قرار دادن این اوضاع با قیافه گیریهای "ضدامپر-یالیستی" بیشتری شدند چون این اوضاع حسابهای رژیم را حتی در بهبود روابطش با شوروی و تحکیم روابطش با سوریه و لیبی دچار بی ثباتی ساخت.

۲- دستگاه اجرائی کاخ سفید برهبری ریگان موجب بی اعتمادی شدیدی در میان متحدان اروپائی و عربش گردید. متحدان عرب آمریکا بشدت از این رابطه نگران شدند و اوضاع را بر علیه "ثبات" خویش قلمداد نمودند. این فضا موجب نزدیکی بیشتری بسوی شوروی گردید. از اینجا تقویت نفوذ شوروی در خاورمیانه بطوری جدی درمیان آمریکا و متحدان اروپائیش مطرح گشت و ملک حسین خطاب به مقامات آمریکائی اعلام کرد که:

"ایران دشمن شماست و شما به آن اسلحه فروختید و من دوست شما هستم و شما بمن اسلحه نمی فروشید". (۵۳)

از طرف دیگر فشار بر حزب جمهوریخواه، (با توجه به نگرانی و نارضایتی بسیاری از مقامات خود این حزب) از جانب حزب دموکرات، در خود آمر-یکا افزایش یافت و در میان مردم موقعیت ریگان بشدت آسیب دید و ریگان را به موقعیتی راند که این اوضاع را بنحوی تحت الشعاع قرار دهد. (۵۴)

۶- عوامل منطقه‌ای (خاورمیانه‌ای)

علاوه بر عوامل منطقه‌ای که قبلاً نام برده‌ایم، از جمله مسئله افغان-نستان، مسائل ملی در پاکستان و نیز مسئله کردستان، عوامل بسیار مهم دیگری نیز وجود دارند که بررسی آنها در زنجیره حوادث منطقه‌ای که به نحوی در تکوین وضعیت کنونی خلیج اثر گذاشته و می‌گذارند ضروریست بررسی آنها در این زنجیره فقط از نقطه نظر ارتباط جغرافیائی آنها نیست بلکه از نقطه نظر ارتباط فرهنگی و نژادی نیز می‌باشد. علاوه بر وقایع سالهای اخیر، مانند درگیریهای شاخ آفریقا بین سومالی و اتیوپی (جنگ اوگادن) و نیز کشمکشهای یمن جنوبی و یمن شمالی مسئله لبنان و مسئله فلسطین (اعراب و اسرائیل) همچنان در مرکز مجموعه حوادث قرار داشته است. مجموعه این حوادث بر موقعیت حضور قدرتهای بزرگ در جنوب غربی آسیا مستقیماً اثر داشته است. از نظر غرب و طبعاً شرق، برقراری تعادل در منطقه در صورتی به بهترین شکل ممکن است که "نا-امنی" و خطر "بی ثباتی" در مهمترین حلقه‌های ژئوپولیتیکی منطقه تحت کنترل در آیند. مسئله فلسطین و مسئله خلیج مهمترین این حلقه‌ها را تشکیل میدهند. این دو حلقه با همدیگر روابط تنگاتنگی نیز دارند چراکه عوامل دخیل در آنها بهمدیگر مربوطند. اعراب ازیکسو با ایران و از سوی دیگر با اسرائیل اختلاف دارند. مسئله فلسطین از نقطه نظر غرب مستقیماً دارای سه عامل "بی ثباتی" است اولاً با حضور نسبتاً سازمان یافته فلسطینی‌ها در کشورهای عربی یک فرهنگ قویتر و روحیات مبارزه جویانه رشد یافته و جنبشهای توده‌ای رادیکال نیز تقو -

یت میشوند ثانیاً تاثیر مسئله فلسطین بر توده های عرب بنحوی است که ارتباط رژیمهای عربی را با آمریکا با مشکلاتی روبرو میسازد مگر اینکــه آمریکا دست از حمایت اسرائیل بردارد که فعلاً غیر ممکن است. ثالثاً از نظر غرب مسئله فلسطین از مهمترین مسائلی است که دروازه نفوذ را برای حضور شوروی باز میگذارد". (۵۵)

آمریکا پس از در هم شکستن پایه شماره یک خود، یعنی رژیم شاه، به پایه دوم خود یعنی عربستان سعودی در منطقه تکیه نمود ولی غرب آگاه است که عربستان سعودی از نقطه نظر ژئوپولیتیکی و امکانات انسانی.... هرگز در شرایطی نخواهد بود که جای ایران را بگیرد. در ضمن فشار به عربستان از جانب افکار عمومی حساس نسبت به مسئله فلسطین از یکسو و فشار اسرائیل بر آمریکا از سوی دیگر، توانائی لازم را از این ستون می گیرد. آمریکا برای آنکه به تحکیم بیشتر این ستون پردازد نیازمند این است که به تعدیل موضع اسرائیل پردازد و حتی در مواردی به آن فشار وارد کند تا سازش رژیمهای عربی با اسرائیل را در سطح بسیار وسیعی جامه عمل بپوشاند. برای غرب حفظ و تقویت مناسبات با رژیم های عربی از کانال چنین سازشی میگذرد. سازش همه جانبه، جنبش فلسطین را در محاصره و سرکوب همه جانبه این رژیمها قرار میدهد و کو-چکترین سنگر مادی مبارزه فعال را از آنها میگیرد و با پراکنده سازی و کنترل شدیدتر آنها را به فرقه های سیاسی بی اهمیتی استحاله میکند. همه اینها در صورتی امکان دارد که یک جنبش انقلابی نیرومند در منطقه شکل نگیرد و این امکانات را از دست رژیمهای موجود خارج نسازد. طبیعاً شیوه های رفرمیستی و قطع ارتباط با جنبشهای انقلابی و توده ای منطقه، از جانب نیروهای جنبش فلسطین، عملی شدن این سیاست های توطئه-گرانه و ارتجاعی را سرعت می بخشد.

با توجه به اهمیت مسئله خلیج و مسئله فلسطین است که ریگان و تاجر برای رهبری اقدامات جدید غرب برای "ایجاد صلح در خاورمیانه توافق کرده اند"، توافق آنها برای اینست که اولاً از "فعالیت های شو-

رای امنیت برای "پایان جنگ ایران و عراق و کاهش تنشج در خلیج" دفاع کنند و ثانیاً "ایجاد یک کنفرانس بین المللی را درباره درگیری اعراب و اسرائیل، با پشتیبانی ملک حسین مورد ارزیابی قرار دهند". (۵۷) از اینجا کاملاً آشکار میشود که دنیای غرب بمنظور حفظ و توسعه نفوذ خود در خاورمیانه، میخواهد ابتکار عمل را از دست روسها خارج سازد و عوامل "بی ثباتی" مورد نظر خود را خنثی کرده و یابه حداقل ممکن کاهش بدهد.

۷- نفوذ شوروی

اگر چه برژنف زمانی گفته بود که متعرض نفت منطقه خاورمیانه و خطوط مواصلاتی نمیشود ولی اعلام کرده بود که "شوروی نمیتواند رویدادهای منطقه نزدیک بمرزهای خود را نادیده بگیرد". (۵۸) عبارت "نادیده گرفتن" رویدادهای منطقه نزدیک بمرزها را، میتوان به مقاصد سلطه گرانه شوروی تعبیر نمود ولی آنچه رقابت شوروی را، با غرب، بمنظور تحکیم و توسعه نفوذش نشان میدهد نه این عبارت بلکه جایگاه و شیوه عملی شوروی نه تنها در سطح جهان بلکه در منطقه خاور میانه است. توطئه های کودتا گرانه، زدن بندهای پنهانی، تملق و چاپلوسی، تهدید و ارباب همه شیوه هایی بوده اند که شوروی نیز چون رقبای غربی خود در این زمینه بکار گرفته است. شیوه های عملی شوروی تا حدود زیادهای با برنامه های رفرمیستی تدارک دیده شده همراه بوده است در حالی که پراگماتیسم آمریکائی از چنین خصوصیتی برخوردار نبوده است. اما شوروی که با دوراندیشی و برنامه ریزی دقیقتری به مقابله پرداخته است بسرعت ناتوانی خود را در اجرای برنامه های رفرمیستی در منطقه تحت نفوذ خود به نمایش گذاشته است. فقر و فلاکت طولانی از یکسو و خشونت و سرکوب فاشیستی از سوی دیگر همه حوزه های تحت نفوذ شوروی را نیز خصلت نما ساخته است. شوروی هرگز نتوانسته است مناطق کلیدی خاورمیانه را در قلمرو نفوذ خود حفظ و تحکیم نماید. مهمترین حوزه نفوذی

شوروی در مصر ناصری بود که به اخراج روسها و روی آوردن مصر به آمریکا انجامید. شوروی با از دست دادن شمالی حوزه دیگری را هم از دست داد اگرچه در شاخ آفریقا رژیم کودتای اتیوپی بطور همه جانبه تری به شوروی پیوست. شوروی اکنون در منطقه خاورمیانه دارای پایگاههایی در اتیوپی، یمن جنوبی و افغانستان است (سکوترا در یمن جنوبی، دهلکو و... در اتیوپی و شینبدان در افغانستان و...). در سوریه و لیبی نیز نفوذ وسیعی دارد اما با وجود این، در خاور میانه، دارای یک موقعیت برتر، نسبت به امپریالیسم غرب نیست. با سیاستهای جدید گورباچف در زمینه خلع سلاح و تهاجم سیاسی در مناطق بحرانی، غرب تحت فشار قرار گرفته است. با شکستن پایه استراتژیکی آمریکا در خاور-میانه و خلیج یعنی رژیم شاه، تزلزل و عدم اطمینان ناشی از عواقب انقلاب ایران همه رژیمهای منطقه را فرا گرفت. چه این وضعیت عمومی و چه مسئله ایران - گیت و... آنها را به موقعیتی کشاند که در صد ارتباط وسیعتر با شوروی برآمدند. نه تنها کویت ارتباط سیاسی خود را با شوروی توسعه بخشید بلکه عربستان سعودی، امارات متحده و عمان نیز در این جهت گام نهادند و حتی ملک حسین از شوروی دیدار دوستانه بعمل آورد.

شوروی بمنظور بدست گرفتن ابتکار سازش دهی اعراب و اسرائیل و با-صطلاح حل مسئله فلسطین، در جهت بهبودی روابط دیپلماتیک خود با اسرائیل نیز گام نهاد. از یکسو موضع حساب شده تر شوروی در زمینه خلع-سلاح، ابتکار عمل را در اروپا بدست شوروی داد (۵۹) و نیروهای وسیعی را به پشتیبانی از آن واداشت و از سوی دیگر شرایط منطقه خلیج و جو بی اعتمادی نسبت به امپریالیسم آمریکا (حتی در مصر اظهار نگرانیهایی نسبت به آمریکا شده است) (۶۰) امکان نفوذ بیشتری برای شوروی به وجود آورد. از چنین تحلیلی بود که غرب، برهبری آمریکا، برای بدست گرفتن ابتکار عمل و بستن راههای نفوذ شوروی به تلاش افتاد تا عامل "بی شباتی" را از میان بردارد. موقعیت خلیج فارس و جنگ ایران و

عراق کلیدی ترین مسئله‌ای بود که غرب برای این کار انتخاب نمود.
امپریالیسم غرب، برهبری آمریکا، بوضوح این جنبه از اهداف خود را
بیان کرده، بطوریکه ریگان گفته است:

"وابستگی متحدین ما به جریان نفت در آن منطقه
اصلاً سرّی نیست... استفاده از خطوط حیاتی دریائی
خلیج فارس از جانب ایرانیان دیکته نخواهد شد و اجازه
داده نمیشود این خطوط تحت کنترل شوروی در آید". (۶۱)
واشنگتن پست نیز موضوع را به اینصورت مطرح می‌کند که مسئله مرکزی
برای حضور آمریکا ایمن است که:

"اجازه دادن به کرملین جهت استقرار بی-
درد سر در خلیج، یک گرفتاری سیاسی و بلای ژئوپولتیکی
خواهد بود". (۶۲)

و ابزرور هم میگوید یکی از اهداف آمریکا در خلیج اینست که این حرکت
"از نفوذ رو به افزایش شوروی در منطقه جلوگیری
خواهد نمود". (۶۳)

ساندی تایمز هم در همین رابطه اظهار داشته است که ریگان موافقت
نموده است که:

"بمسئله خاورمیانه در سیاست خارجی خود اهمیت
خاصی بدهد و آنچه را که بگفته تاچر خلاء قدرت در منطقه،
از ۱۹۸۲ به بعد [؟] محسوب میشود بپرکند". (۶۴)

۴- تغییرات بین المللی و استراتژی آمریکا

تا کنون نقش مجموعه‌ای از تغییرات محلی و منطقه‌ای را در تکوین
شرایط کنونی خلیج فارس دنبال نموده‌ایم. پاره‌ای از این عوامل با عوامل
بین المللی دیگر و همینطور تغییرات درونی جامعه آمریکا گره خورده و بصورت مو-

شری آخرین استراتژی آمریکا را فرمولبندی نموده‌اند ولی پاره ای دیگر عمدتاً دارای اهمیت سیاسی - تاکتیکی بوده و بمثابة زمینه ساز اجرای این استراتژی عمل نموده‌اند.

با آگاهی از فرمولبندیهای استراتژیکی آمریکا، علت حضور کنونی آن و متحدان غربیش در خلیج فارس کاملاً آشکار میشود. از اینجا روشن می شود که یورش این نیروها تنها ناشی از یک موقعیت اضطراری و از روی سردرگمی (۶۵) و ندانم کاری نبوده بلکه تا حدود زیادی بیان عملی و مشخص استراتژی آنها میباشد. بطور کلی استراتژی آنها در شمال غربی اقیانوس هند مشخص است. بنابراین قبل از بیان پروسه تدارک عملی تحقق این استراتژی و زمینه های اجرائی آن به توضیح پروسه شکلگیری آخرین استراتژی آمریکا میپردازیم.

در سال ۱۹۶۸ بریتانیا تصمیم گرفت تا نیروهایش را از خلیج فارس و اقیانوس هند فرا بخواند و تا اواخر سال ۱۹۷۱ اینکار را نیز کرد. بریتانیا در شمال غربی اقیانوس هند ۱۳۹۰۰۰ نیروی استقرار یافته داشت که ۸۵۰۰ نفر آنها در خلیج فارس مستقر بودند ولی بریتانیا تحت فشار جنبشهای استقلال طلبانه (در یمن جنوبی و ...) و نیز بعلت ضعف و فرسودگی اش بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست خروج از منطقه را دنبال کرد ولی این بدین معنا نبود که بریتانیا از اهداف خود چشم پوشیده بود بلکه آنها را بشیوه دیگری تعقیب می کرد. در همین رابطه بود که در سال ۱۹۷۲، نخست وزیر انگلیس، ادوارد هیث، در اجلاسیه وزیران سنتو مطرح نمود که:

"بیرون رفتن سپاهیان ما بدان معنا نیست که دیگر توجهی به این منطقه بسیار مهم نداریم. ما تنها مناسبات خود را با زمامداران و دولتهای عرب، امروزی تر کرده ایم". (۶۶)

این تصمیم انگلیس از جانب بسیاری از ایدئولوگهای غربی و بویژه آمریکا "شتاب آمیز و ناسنجیده" توصیف میشد که پیامدهای ناگواری بصورت "بی نظمی"، "اعتشاش"، "سردرگمی" و "هرج و مرج" و "دزدی دریایی" ببار می آورد. (۶۷) قبلا ر. سالیوان استادیار دانشگاه نیویورک گفته بود:

"ایده آل، آن سیستم امنیتی است که در آن انگلستان نقش ژاندارم اصلی را بازی کند و ایالات متحده آمریکا ذخیره نامرئی نسبی نیروهای مسلح را در اقیانوس هند تامین و از این رهگذر حضور محلی انگلستان را از دیدگاه نظامی حیاتی کند. اما اگر نتوان به چنین همکاری [بین انگلیس و آمریکا] امید بست آنگاه باید بخاطر مصالح مهم حیاتی غرب و آمریکا، خود ایالات متحده خلاء را پر کند". (۶۸)

بهر حال، انگلیسیها چنین نقشی را رها کردند و تجربه ویتنام، آمریکارانیز به جهتی سوق داد که مستقیما این نقش ژاندارمی را خودش بعهده نگیرد. سرانجام "پر کردن خلاء" بشیوه ای انجام شد که حضور مرئی و مستقیم جای خود را به یک حضور نامرئی و غیر مستقیم بدهد. فرمولبندی این استراتژی در کنفرانس مطبوعاتی جزیره گوام، در سال ۱۹۶۹، اعلام گشت و اکنون به "دکترین نیکسون" یا "دکترین گوام" معروف است.

تحقق این "دکترین" به پیدایش سیاست "دوپایای" در منطقه خلیج فارس منجر گشت یعنی آمریکا حفظ منافع امپریالیسم غرب را از طریق دو ژاندارم منطقه ای خود یعنی رژیم شاه در ایران و رژیم عربستان سعودی دنبال میکرد. تعقیب چنین سیاستی، در یک منطقه ثروتمند، منافعی وسیعی برای امپریالیسم غرب داشت. اولاً از حساسیت حضور مستقیم نیروهای بیگانه که عواقبش در ویتنام آشکار شده بود کاسته میشد، ثانياً از نظر اقتصادی مخارج بسیار کمی بدوش خود امپریالیستها می گذارد، ثالثاً مسئولیت هرگونه فشار و سرکوب بدوش خود رژیمهای محلی می

افتاد و امکان ما نور بیشتری برای امپریا لیستها ایجاد میکرد. تا به محافظت از منافع استراتژیکی خود بپردازند. و همینطور از تلفات وسیع انسانی جلوگیری نموده و آنرا در عرصه داخلی کشور خود، در میان مردم بحداقل رسانند. قرارداد ن عربستان سعودی بعنوان یکی از پایه های این استراتژی اولاناشی از نقش روبه افزایشی بود که مناطق نفت خیز پیدا میکردند و ثانیا در جهت کند کردن اختلافت رژیم شاه و بسیاری از رژیمهای کشورهای عربی بود و ثالثا در صورت شکستن و تضعیف پایه دیگر از "خلاء" کامل در منطقه جلوگیری می نمود و در عین حال می خواست نفوذ و تاثیر بر سایر کشورهای عربی را از این طریق بهتر توسعه بدهد. ویلیام راجرز در مورد دکترین نیکسون چنین اظهار نظر می کند:

"سیاست جدید آمریکا به آن معنی نیست که ما از آسیا قطع علاقه میکنیم، بلکه هدف اینست که نقش خود را در قاره آسیا بر مبنای اصولی که به واقع بینی نزدیکتر باشد پی ریزی و یفانما - تیم. ما قدرت بزرگ اقیانوس آرام با قی خواهیم ماند و ما یلیم که حضور ما در آسیا با تحولات حاصله از اوضاع و احوال این منطقه تطبیق کند و دیپلماسی ما از نرمش و قابلیت انعطاف بیشتری برخوردار شود. قرارداد های امنیتی ما را به ۴۲ ملیت در اروپا، خاور میانه و منطقه اقیانوس آرام مربوط میسازند. این قراردادها با وجود تحولات شگرفی که از زمان انعقاد آنها تا کنون در جهان حاصل شده، حافظ منافع ما و دوستان ما بشمار میروند. از مهمترین تحولات مزبور اینست که قدرت دفاعی اغلب متحدان ما به نحو قابل توجهی افزایش یافته است. دول مزبور با استفاده از حمایت نظامی و کمکهای اقتصادی ایالات متحده در راه تقویت و توسعه عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود گام های بلندی برداشته و اتکاء به نفس بیشتری یافته اند و اکنون قادر و مایل به مشارکت دسته جمعی در راه حفظ صلح و امنیت هستند. بنابراین مراتب فوق، آمریکا هم اکنون میتواند در تمام زمینه ها، بجزد

مورد مسائل هسته‌ای، مسئولیت حفظ صلح جهانی را با این دولت‌ها تقسیم کند". (۶۹)

و کیسینجر نیز مطرح کرد که :

"آمریکا نمیتواند مسئولیت حفظ امنیت همه نقاط جهان را بر عهده بگیرد. وقتی کشورهای دوست مانند ایران خود حاضر به قبول مسئولیت دفاع از صلح و امنیت در منطقه خود هستند باید آنها را تقویت و حمایت کرد. (۷۰)

انقلاب ایران مهمترین پایه استراتژیکی آمریکا را در خلیج فارس به شدت تضعیف ساخت و آنرا از صورت یک حلقه موثر در استراتژی دفاعی امپریالیسم غرب خارج نمود. ایران که برای امپریالیسم غرب از جهات تامین " ثبات " تولید و جریان نفت و راههای عبور آن و همینطور تامین اطلاعات اهمیت زیادی داشت دیگر نه تنها یک عامل " ثبات " نبود بلکه انقلاب، آنرا بصورت یک منبع " بی ثباتی " و خطرات عظیم برای کل منافع امپریالیسم در منطقه درآورد. اگرچه با سرکوب انقلاب و جنایات بیشمار جمهوری اسلامی این خطر از یک حالت استراتژیکی و بالفعل خارج گشت ولی ساخت سیاسی این رژیم حامل " بی ثباتیهای " دیگری بود که قبلا توضیح دادیم .

با انقلاب ایران، تا حدودی کارآیی دکترین نیکسون مورد سؤال قرار گرفت. برای امپریالیسم آمریکا " پایه‌ها، " ضامن " حفظ و ثبات " منطقه بودند ولی استحکام درونی این " پایه‌ها " را که بر استثمار بسیار خشن و سرکوب و خفقان زایدالوصفی استوار بودند چه نیروئی تضمین میکرد ؟ انقلاب ایران امپریالیسم آمریکا را در مقابل دو مسئله قرارداد اولاً باز-نگری استراتژی قبلی آمریکا و فرمولبندی یک استراتژی " پویاتر "، ثانیاً چگونگی تحقق این استراتژی در منطقه شمال غربی اقیانوس هند بمنظور برگرداندن توازن به قوایش.

این دوران بازنگری و شکلگیری آخرین استراتژی آمریکا اگرچه از اواخر

دوران حکومت کارتر شروع گشت ولی بدلیل سرعت وقایع بین المللی مهم دیگری منجمله وقایع نیکاراگوئه، لبنان، کره جنوبی، هائیتی، فیلیپین و غیره که در حوزه نفوذ امپریالیسم غرب برهبری آمریکا رخ داده کماکان فرمولبندی نهایی را دچار تزلزل و ناهمگونی ساخته است.

دکترین کارتر - برژینسکی سرآغاز فرمولبندی جدیدی برای استراتژی آمریکا بود. کارتر در سال ۱۹۸۰ گفت که :

"اگر لازم باشد ایالات متحده برای دفع حمله از خلیج، نیروی نظامی بکار خواهد گرفت". (۷۱)

اینها عبارات تازه‌ای نبودند. همین عبارات بنحوی دیگر در ژانویه سال ۱۹۷۵ از زبان کیسینجر نیز شنیده شده بود. کیسینجر در پاسخ به خبر-نگار "بیزنس ویک" که درباره عملیات جنگی برسر بهای نفت سؤال کرده بود، گفته بود:

"خط مشی بسیار خطرناکی است، تجربه ویتنام باید بما بیاموزد که گام نهادن به جنگ، آسانتر از بیرون رفتن از آنست. نمیخواهم بگویم حال و روزی نمیتواند پیش آید که ما در آن شرایط بزور متوسل نگردیم، اما به کاربردن زور هنگام مناقشه برسر نرخ، نکته‌ای است وتوسل به آن، هنگامی که جهان صنعتی برآستی در حال خفه شدن است نکته‌ای دیگر". (۷۲)

گذشته از تفاوتی که ممکن است در رابطه با نوع "حمله به خلیج" بین کارتر و کیسینجر وجود داشته، تفاوت عمده بین آنها در وسائلی است که آنها بصورت استراتژیکی در پاسخ به "حمله به خلیج" سازما-ندهی می کنند.

برای دکترین نیکسون حضور امپریالیسم آمریکا عمدتاً از طریق قدرت و نیروی "پایه" بیان میشد. پایه چنان محکم و مطمئن بحساب می آید که همه وظایف را خود بدوش می کشید. "پایه"، نماینده مطلق العنان و قدرتمند امپریالیسم بحساب می آمد و از همین زاویه بود که کارتر حتی

در ژانویه ۷۸ ایران را "جزیره ثبات" قلمداد کرده بود. در مطالعات استراتژیکی بعدی آمریکا که در سایه تجربه انقلاب ایران انجام گرفت تلقی از "پایه" و یا "جزیره ثبات" بنحو دیگری در-آمد. "پایه" در اصل کارتر حفظ شد و حتی تقویت هم گردید ولی برای "حفظ ثبات" منطقه، خود دیگر نیروی "قائم بذات" نبود.

دکترین کارتر "پایه" باقیمانده، یعنی عربستان سعودی را، علیرغم مخالفتها و موانعی که وجود داشت تقویت نمود و آنرا به سیستمهای هشدار دهنده (آواکس) مجهز نمود (۷۳) ولی عربستان چه از نظر موانعی که مسئله فلسطین ایجاد کرده بود (اختلافات اعراب - اسرائیل) و چه از نظر توانائی های انسانی و سوق الجیشی اش، نه به تنهایی و نه در اتحاد با کشورهای کوچک منطقه خلیج، قادر نبود جای ایران را بگیرد و در ضمن "پایه سازی" بشیوه نیکسون زیانهای خود را هم آشکار ساخته بود. بنابراین چه راه حل دیگری وجود داشت؟ پاسخ دکترین کارتر - برژینسکی این بود که "پایه" باضافه حضور وسیع نیروی نظامی آمریکا در شمال غربی اقیانوس هند. ایجاد نیروهای واکنش سریع (۷۴) در این منطقه و تقویت و ایجاد پایگاههای متعددی در کنیا، مصر، عمان و دیکوگاریسیا بعنوان پایگاه اصلی بر نیروی "پایه" اضافه گشتند. تا از این طریق "خلائی" را که در منطقه ایجاد شده و به اختلال در توازن قوا انجامیده بود جبران نمایند. (۷۵) نیروهای واکنش سریع نیروی "تکیه بخود" آمر-یکا در منطقه بودند و از همین جهت زائده ی "پایه" ثابت آمریکا به-حساب نمی آمدند بلکه با آن در هماهنگی قرار می گرفتند و حتی نقش اساسی را بعهد می گرفتند.

دکترین کارتر - برژینسکی بوسیله ریگان دنبال شد که بگفته پاره ای از ایدئولوژیهای آمریکائی با ماجراجوئی خاص باقی مانده از دوران فاستر - دالس ترکیب گشت. این دکترین در تلاش است سپر حفاظتی نیرومندی ایجاد کند که ترکیه، مصر، سومالی، کنیا، عمان، و عربستان و پاکستان را دربر می گیرد.

آمریکا در تلاش بوده است تا پای اروپا را هم در برنامه تقویت نیروی نظامی در شمال غربی اقیانوس هند بمیان بکشد و از این طریق حوزه عملیاتی ناتو را فراتر از مرزهای اروپا ببرد. برای اینکار هماهنگی با نیروهای موجود فرانسه (با پایگاه ثابت خود در جیبوتی) و امکا- نات انگلیس و استرالیا را در منطقه شمال غربی اقیانوس هند لازم دیده است. برای تقویت پاکستان کمکهای نظامی وسیعی به آن کرده است و در نظر دارد دست به ایجاد پایگاههای بندری وسیعی در بخش ساحلی منطقه بلوچستان بزند و در آینده از پایگاههایی در کراچی و جا- های دیگر استفاده نماید. اگرچه در فرمولبندی ریگان از این استراتژی، نقش عملیات ماجراجویانه نظامی بالا گرفته و میلیتاریزه شدن دامنه بیشتری یافته است اما برخورد هیات حاکمه آمریکا به مسئله فیلیپین، کره جنوبی و هائیتی نشانگر این واقعیت نیز هست که آنها درسهای انقلاب ایران را از دیدگاههای وانس، سولیوان نیز فرا گرفته اند. یعنی انعطاف سیاسی پیش از "قوت وقت" را نیز در استراتژی خویش گنجا نده اند اما هنوز نمیتوان گفت که آیا بمثابة یک استراتژی و یا صرفاً یک تاکتیک؟

ضرورت حفظ و توسعه "منافع" امپریالیسم آمریکا بطور کلی و در خلیج فارس بطور ویژه، از جانب همایدئولوگهای آن مورد تاکید قرار گرفته است ولی آنها بنابر برداشتشان از نوع خطرات و کارآیی راه حلهای متفاوت برسرو سائل و شیوه های عمل با یکدیگر اختلافاتی دارند. این نوع اختلافات نه تنها در سطح طبقه حاکمه یک کشور، بلکه در میان طبقه حاکمه جهانی با وسعت بیشتری وجود دارد و از اینجهت اختلافات موجود برسر راه حلهایی که در برخورد به مسئله خلیج وجود دارد صرفاً از این زاویه مورد ارزیابی است.

حضور امپریالیسم آمریکا در نفس خود، مورد اعتراض فراکسیونهای مختلف امپریالیستی نیست بلکه بخاطر شیوه حضور و یا زمان حضور و یا حداکثر بخاطر عدم کارآیی اش در حفظ منافع امپریالیسم مورد انتقاد و

مخالفت است. حضور امپریالیسم آمریکا در خلیج بیان عملی همان استرا-
تژی است که جوانب متفاوتش در دوران نیکسون و سپس کارتر و اکنون
ریگان فرمولبندی شده‌اند. اگر کیسینجر و بعداً کارتر از "حمله نظامی" به
منطقه خلیج سخن گفته بودند و در استراتژی آمریکا مسئله اشغال مناطق
تولیدی نفت و یا حفاظت از مسیر حمل و نقل آن کاملاً پیش بینی شده و
در مطالعات استراتژیک هیچکدام نادیده گرفته نشده‌اند اکنون که حضور
در خلیج فارس انجام گرفته است چه پیچیدگی خاصی وجود دارد؟ اگر
در این رابطه پیچیدگی باشد نه در رابطه با حضور آمریکا بلکه در رابطه
با تشخیص موقعیتی است که این حضور انجام گرفته است و نیز در رابطه
با اهداف دقیق و روشنی است که آمریکا از نظر سیاسی و حتی استراتژ-
یکی در این عمل مشخص دنبال می‌کند و ما قبلاً جوانب متفاوتی از عوامل
زمینه ساز این حضور را بررسی کردیم برژینسکی که قبلاً:

"پیش بینی عملیات وسیع نظامی برای حفظ منابع حیاتی
نفت در جنوب غربی ایران، در صورتیکه در خطر سقوط و تجزیه قرار
بگیرد" سخن گفته بود، (۷۶) با آغاز جنگ ایران و عراق مطرح کرد
که "تهدید امنیت خلیج فارس فرصت منحصر بفردی در اختیار ما
قرار میدهد تا موقعیت نظامی خود را در این منطقه تقویت کنیم". (۷۷)
بنا بر این روشن است که مجموعه شرایط بنحوی عمل کرده است که آمریکا استرا-
تژی خود را عملاً در خلیج دنبال کند و نیروهای واکنش سریع را نیز در یک عرصه وسیع به
آزمایش بطلبد. ریگان نیز بر روی با زنگهداشتن خلیج و جلوگیری از "اختلال اقتصادی"
و آشفتگی در تامین نفت آمریکا و سایر کشورهای غربی تاکید کرده و "طرح توسعه حضور
آمریکا در منطقه" را نیز تایید کرده است. (۷۸) اولین سؤال مهم اینست که "توسعه
حضور آمریکا در منطقه" به معنای چیست؟ آیا آمریکا میخواهد حضور دائمی خود را در خلیج
فارس تأمین کند؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا این حضور
با ایجاد پایگاههای وسیعی در کشورهای ساحلی جنوب-
بی خلیج فارس همراه خواهد بود؟ اگر نه، این
حضور به چه نحوی و تا چه زمانی در دریا میتواند دوام بیاورد؟ و بیادر

آنصورت این توسعه حضور، چه اشکالی بخود میگیرد؟

یک گرایش وجود دارد که بشدت تلاش می کند شرایطی ایجاد نماید تا حضور آمریکا را در خلیج دائمی کند چراکه از نظر آنها کارآیی نیرو - های واکنش سریع بدون چنین حضوری چندان موثر نخواهد بود. آنها ایجاد چنین شرایطی را با دادن زدن به جو "نا امنی" و نشان دادن آسیب پذیری و ضعف کشورهای جنوبی خلیج فارس دنبال می کنند تا مقابله های را که در خود این کشورها بر علیه حضور مستقیم نیروهای آمریکائی وجود دارد از میان بردارند. (۷۹) ولی گرایش نیرومندتری هست که حساسیت های مردم منطقه و نیز حساس بودن خود خلیج فارس را برای حضور مستقیم نامناسب می بیند و فقط ایجاد امکانات و تسهیلات وسیعتر قابل دست رسی در این کشورها را مورد تاکید قرار میدهد. این تسهیلات و امکانات شامل توسعه انبارها، بنادر و فرودگاهها و آمادگی آنها برای حضور نیروهای آمریکائی در شرایط اضطراری میباشد.

گرایشهای دیگری هستند که اصولاً چنین حضورهایی را خطرناک - سیف کرده و قرار گرفتن در "پشت جبهه" و توسعه راه حل های سیاسی را در مد نظر دارند و حتی کارآیی پیمانهای دو جانبه و چند جانبه را با توجه به ناهمگونی و اختلافات وسیع منطقه ای نامؤثر می بینند و عوامل اصلی "بی ثباتی" را عمدتاً نه در تلاشهای شوروی بلکه در اختلافات و جنگهای منطقه ای ارزیابی می کند. (۸۰)

بهر حال اکنون آمریکا بگفته مورفی به خلیج آمده است تا "امنیت و ثبات جریان نفت" را تامین کند و به "حمایت از کشورهای عرب میانه رو" دست بزند و از گسترش نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری نماید (۸۱). اینکه شرایط کشمکشهای درونی آمریکا و برخورد دولتهای عرب منطقه خلیج و رقابتهای بین المللی و از همه بالاتر پیدایش احتمالی جنبشهای انقلابی نیرومندی در منطقه، حضور آمریکا را به چه نحوی حل خواهد کرد به چگونگی خط سیر جریانات در آینده بستگی خواهد داشت؟ ولی خط سیر رویدادها طوری است که با احتمال کمتر به آمریکا اجازه ایجاد

پایگاههای مستقیم در جنوب خلیج را خواهد داد، هر چند که تسهیلات و امکانات بسیار وسیعتری بدست بیاورد. حال قبل از آنکه خط سیر بعدی رویدادها را بتوانیم دنبال کنیم از مجموعه اهداف و وسائل و شیوه‌های آمریکا یک جمع‌بندی ارائه می‌کنیم و سپس به آنها خواهیم پرداخت:

در طرح استراتژی آمریکا آمده است:

"ما کوشش براین داریم که رژیمهای میانه‌رو و طرفدار آمریکا در منطقه داشته باشیم و تکیه بیش از حد به شوروی را تشویق نکنیم. در مورد اختلاف اعراب و اسراییل میل داریم که صلح پایدار در منطقه برقرار شود. پایداری رژیمها را خواستاریم و راه حل‌های مسالمت‌آمیز برای حل و فصل کشمکشها را پشتیبانی می‌کنیم، در عین حال خواهان برقراری روابط بین‌المللی استوار در منطقه می‌باشیم. در جهت برقراری امنیت دسته جمعی منطقه در برابر تجاوز خارجی و انقلابهای داخلی اقدام کرده‌ایم. روشن است که در گسترش روابط بازرگانی آمریکا با منطقه کوشا هستیم و مایلیم که بازارهای وسیع منطقه در برابر کالاهای آمریکائی باز شود و دلارهای نفتی گردش داشته باشد یعنی باید آمریکان نقش مسلط در تولید نفت را بعهده بگیرد. (۸۲)

و از اینجا واضح میشود که مفهوم ایجاد "ثبات و صلح" برای آمریکاییست و اکنون نیز برای همین اهداف در خلیج حضور یافته است که آنها را تحت عنوان "آزادی کشتیرانی"، "تامین ارسال نفت به غرب" و... مطرح می‌نماید.

آمریکا میخواهد از طریق حمایت از کویت بمثابة یک کشور تولیدکننده نفت و دارنده ذخایر وسیع، قدرت خود را برای دستیابی و "تامین امنیت و ثبات کشورهای تولیدکننده نفت" و نیز "تامین امنیت

تسهيلات و حوزه های نفتی " و " تامین امنیت ترمینالهای بارگیری نفت " و " محافظت از خطوط ارتباطی دریائی " (۸۳) بنمایش بگذارد و از همین جهت دامنه عملیات " حفاظتی " آمریکا میتواند بسیار گسترده تر از پشتیبا - نی کشتیهای زیرپرچم آمریکا باشد. دامنه عملیات بجائی میتواند برسد که هرگونه حمله ای به کشورهای جنوبی خلیج را حمله بخود تلقی نماید.

آمریکا میخواهد از اینطریق، اعتماد متحدان عرب خود را که پس از انقلاب ایران و بالاخره باواقعہ ایران - گیت تضعیف شده بود دوباره بازگرداند و زمینه های توسعه ارتباط آنان باشوروی را تضعیف سازد و با حضور فعال خود، ایران را مرعوب قدرت خویش نموده و به او " درس " بدهد تا از تبلیغات ضد آمریکائی خود بکاهد و زمینه سازش را از طریق تضعیف پان اسلامیسم سیاسی خود فراهم نماید. بدین طریق، ابتکار عمل را در رابطه با جنگ ایران و عراق از روسها بگیرد و آنرا با مصالحه بین اعراب و اسرائیل ارتباط دهد و در عین حال تا حدی ضعفهایش در زمینه کاهش سلاحهای اتمی را جبران کند. همچنین از گسترش جنگ به تمام منطقه بویژه کشورهای جنوبی خلیج جلوگیری نماید و با این عمل نتایج و فضای ناگوار ناشی از ایران - گیت را تحت الشعاع قرار بدهد، زمینه ایجاد بلوکهای نظامی طرفدار غرب را در منطقه بیشتر کند (هما - طوریکه عربستان از هم اکنون در تلاش است تا به آن جامه عمل بپوشاند). (۸۶) و مهمتر از هر چیز می خواهد امکانات وسیعتری برای نیروهای واکنش سریع در منطقه بوجود بیاورد. ایجاد پایگاههای مستقیم برای آمریکا ایدآل است ولی اگر چنین امکانی نباشد حداقل بنحو غیرمستقیم امتیازات وسیعی بدست میآورد.

البته مجموعه این اهداف با موانع زیادی روبروست و طبعاً در کشمکش بین این خواستها و آن موانع است که نتیجه این کشمکشها روشن خواهد شد ولی آنچه روشن است این میباشد که جنگ ایران و عراق دیگر یک موضوع جداگانه نیست بلکه با مجموع و قایع خلیج گره خورده است (۸۷) و مجموع وقایع دیگر تا اندازه ای ناشی از ادامه همان جنگ اند و یا از آن

آنطریق زمینه سازی شده اند.

۵- بسوی اسلام دریک کشور!

همه قدرتها ی بزرگ با این محاسبه بمیدان آمده اند که هرکس به جنگ ایران و عراق خاتمه بدهد برد با اوست. (۸۸) توافق همه اعضای دائمی شورای امنیت و درراس آنها شوروی و آمریکا برای پایان دادن به جنگ، ازاینجانشی میشود. این توافق با اظهارات قبلی آنها ازاینجهت تفاوت داشت که آنها شیوه های پایان دادن به جنگ و حتی وسائل آنرا هم پیش بینی نمودند، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ازاین جهت اهمیت ویژه ای داشت.

با توجه به محدودیت هایی که رژیم جمهوری اسلامی درآن قرارداد داشت و نیز نیروی پشت سر قطعنامه، این قطعنامه دارای کارآیی ای است که اجرای آن به این یا آن شیوه، ابزار مهم رقابت بین دوا بر قدرت نیز شده است. رژیم جمهوری به آخرین موضع خویش رانده شده است که با وجود اختلافات وسیع درونشی، قدرت عمل و تصمیم از او تقریباً سلب گشته است. (۸۹) رژیم مایوسانه بدنبال راه چلهایی است که "باخت" خود را در پوششهای فریبنده ای پنهان کند. رژیم جمهوری اسلامی تحت فشارتها جم سیاسی شوروی (۹۰) ازیکسو و تنها جم سیاسی - نظامی آمریکا برای برقراری مصالحه با عراق ازسوی دیگر، قرار گرفته است. ایران در ماههای اخیر برای بهبود روابطش با شوروی نیز بسیار جلو رفته (۹۱) و بگفته هاشمی در حل مسئله، زبان آنها را که شیوه دیپلماتیک است برگزیده است (۹۲) حتی برای این نزدیکی خود جناحهای تندرو "صدور انقلاب" را به محاکمه کشیده یعنی در واقعیت امر بسوی یک تصفیه به پیش رفته است تا خصلت پان اسلامیس را محدود سازد. علیرغم همه هایهوهایش از انتقام گیری در مورد عربستان سعودی هم باز ایستاده و اکنون در دریای بلوفها و هایهوهای قبلی اش گم شده است و شاید تنها راه نجات خود را در مصالحه های می

ببیند که با اندکی پوشش دیپلماتیک، تبلیغاتی یک "پیروزی بزرگ" را بصدا درآورد. رژیم جمهوری اسلامی (منظور جناح مسلط تست) در عرصه عملی بسوی تحکیم ناسیونالیزم اسلامی و یا "اسلام دریک کشور" رفته است و این امر مستلزم تصفیه حسابهای بازهم جدیدتر بین طرفداران "اسلام دریک کشور" و پان اسلامیستهای سیاسی است. اولین قدم این تصفیه حساب با اعدام مهدی هاشمی آغاز شد. واقعه مکه برای سیاست پان اسلامیسم نیز شکست وسیعتری را پی ریزی کرد. نزدیکی به هریک از قدرتهای شرق یا غرب مستلزم تصفیه حسابهای بازهم جدیدتر و وسیعتری در این رابطه است.

اگرچه در درون رژیم جمهوری اسلامی درقبال پایان جنگ مواضع متضادی وجود دارد ولی از نظر عملی و در سطح بین المللی موضع هاشمی-رفسنجانی برد بیشتری دارد. (۹۴) این موضع به قبول راه حل های دیپلماتیک شوروی برای مصالحه با عراق گرایش دارد و این گرایش با فشارهای آمریکا در خلیج تقویت میگردد. برای این اساس میتوان چشمانداز یک مصالحه را در جنگ ایران و عراق دید مگر اینکه قبل از انجام چنین مصالحه ای پرده توافقات دیپلماتیک دو قدرت پاره شده و رقابتها به سطحی چنان حاد کشیده شود که توافق برای پایان جنگ، خود بخود در عرصه رقابتها منتفی گردد. دولت ریگان علیرغم تبلیغات وسیعی که می شود قصد ندارد وارد یک جنگ تمام عیار با ایران بشود و بنا بگفته و این برگر تجربه لیبی جهت "درس دادن" به چنین رژیمهایی، برای منافع آمریکا شمر بخش است. (۹۵) در صحنه رقابت، نزدیک شدن به ایران هدف بسیار مهم دو بلوک است ولی قدرت شرق، این نزدیک شدن را بشیوه دیپلماتیک (بویژه در شرایط کنونی) دنبال میکند و آمریکا آنرا عملاً بشیوه قدرت نمائی و ضربت نظامی.

۶- خط سیر بعدی مجموعه وقایع خلیج

چنانچه در منطقه یک جنبش توده‌ای - انقلابی نیرومند ایجاد نشود خط سیر بعدی بشدت کشمکشها و رقابتها و یا مصالحه قدرتها ی بزرگ امپریالیستی بستگی خواهد داشت. در پشت توافقات و اظهارات مصالحه جویانه و دیپلما- تیک قدرتها ی بزرگ رقابتها و کشمکشهای شدیدی دیده میشود. اکنون این رقابتها هدف نزدیکی خود را در برقراری مصالحه بین ایران و عراق نشان میدهد. شوروی و آمریکا هر دو هدف پایان جنگ را مطرح کردند و در ابتدا هر دو، توسل بزور را برسمیت شناختند ولی پس از واکنشهای لفاظانه و تند رژیم ایران و حضور همه جانبه آمریکا در خلیج، شوروی راه حل دیپلما تیک را برای پایان مصالحه بر-گزید. آمریکا تلاش کرده بود تا شوروی و کلا جهان غرب و نیز چین را در جنگ خلیج درگیر نماید و خود با توجه به امکانات وسیع نظامی اش ابتکار عمل را بدست داشته باشد. این شیوه عمل، راه نفوذ و نزدیکی هر یک از قدرتها ی بزرگ بویژه شوروی را با ایران می بست و در نتیجه خود برنده نهایی می گشت اما چه شوروی و چه پاره‌ای از متحدین آمریکا همچون فرانسه و آلمان و نیز چین کاملاً بدام چنین حرکتی نیفتادند و فقط انگلیسیها پس از اندکی تردید به آمریکا پیوستند. (۹۶)

اکنون شوروی به دوست نزدیک رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده و گویا بین آنها برسر مسئله افغانستان و عراق نیز توافقاتی حاصل شده است. آنها روابط اقتصادی و سیاسی خود را نیز بنحو بیسابقه‌ای توسعه داده‌اند و سیاست شوروی از جانب جمهوری اسلامی ضد امپریالیستی - قلمداد شده و مورد ستایش قرار گرفته است. شوروی برای توسعه نفوذ خود در میان کشورهای عربی، بویژه در ناحیه خلیج فارس، نیاز به ایجاد یک مصالحه بین ایران و عراق دارد. اگرچه حالا شوروی مورد نکوهش و انتقاد عراق و کویت قرار گرفته است ولی چنانچه از نفوذ سیاسی خود برای پایان جنگ استفاده کند حیثیت بزرگی بین رژیمهای منطقه بدست

می‌آورد. دولت آمریکا از طریق ضربات پراکنده، ایران را نرم‌تر نموده و معتقد است که فقط این ضربات و قدرتمندیها میتواند ایران را به پای مصالحه در جنگ بکشانند. اما آمریکا با سیاستهای بعدی شوروی که نزدیکی به ایران را در حد بیش از انتظاری پیشه کرده است برای تو-سعه دامنه عملیات و شیوه‌های کار خود با احتیاط بیشتری رفتار میکند و حتی در مورد تحریم اسلحه از جانب شورای امنیت اصرار ویژه‌ای نداشته بلکه آنرا موکول به یک توافق عمومی نموده است. با توجه به رونندی که وقایع خلیج طی می‌کنند این سؤالات مطرح است که آیا یک درگیری مستقیم رویارویی بین قدرتها بزرگ ممکن است؟ آیا این رقابت ها- به یک درگیری منطقه‌ای وسیع منجر خواهد شد و یا اینکه با تقسیم‌نا- فع بین شوروی و آمریکا یک مصالحه بوجود خواهد آمد که فعلا به درگیری مستقیم دوا بر قدرت یا یک درگیری منطقه‌ای نخواهد کشید.

اهمیت بیش از حد این منطقه، همه قدرتها را بخود جلب کرده است. همه شیوه‌های برخورد مسالمت آمیز و قهری و یا ترکیبی از آن دوبمنظور حفظ و توسعه نفوذشان در این منطقه میباشند. رقابت برای چنگ اندا- زی به این منطقه وارد حساسترین دوران خویش شده است و از همین- جهت نمیتوان یک درگیری مستقیم را در مرحله‌ای از رشد رقابتهای دو بلوک از یکسو و رقابتهای درونی بلوکها بویژه در غرب بین با زار مشترک اروپا و ژاپن و آمریکا از سوی دیگر کاملاً غیر محتمل دید. ولی با توجه به حساسیت بیش از حد منطقه و تمایل آنها به حل مسالمت آمیز کشمکش- هایشان در این منطقه و نیز خطر یک جنگ جهانی، احتیاط کاریها به- حدی است که شقوق دیگری را بیشتر امکان‌بروز میدهد. در استراتژی آمریکا حساسیت این منطقه بنحوی بررسی شده است که وقوع درگیریهای مستقیم بین آمریکا و شوروی و یا آمریکا و کشورهای تولیدکننده نفت پیش‌بینی شده است بطوریکه در کتاب " طرح استراتژی " آمده است:

" قطع طولانی نفت حتی اگر علتش مشکلات داخلی

ایران باشد نیاز به دخالت شدید آمریکا و همپیمانان غر-

بی او دارد و بازهم احتمال برخورد مسلحانه آمریکا و -
روی مطرح میشود"،

و در همان کتاب در زمینه خطرات درگیری با کشورهای تولید کننده گفته
میشود:

"چنانچه بافت ظریف اتکاء متقابل که ما را به کشور-
های خلیج پیوند میدهد دچار ضایعه شود آنگاه جنگ
جهانی بخاطر مواد خام بین کشورهای تولید کننده نفت
و کشورهای مصرف کننده آن بوقوع خواهد پیوست". (۹۸)
همه این اظهارات بیانگر اهمیت این منطقه است تا آنجا که آنها
امکان جنگ بین دو ابر قدرت و یا یک جنگ جهانی را بر سر آن درمحا-
سبات خود دارند.

اینکه رقابتها به ایجاد یک درگیری وسیع منطقه‌ای بکشد شق دیگری
است ولی به این دلیل که جنگ وسیع منطقه‌ای در این منطقه حساس، کل
جریان نفت را کاملاً بخطر می اندازد و درواقع سریعاً به یک جنگ جهانی
تبدیل میشود، بسا احتیاط نگریسته میشود. کانونهای شروع و توسعه
چنین جنگی در منطقه میتواند در شاخ آفریقا و نیز بین اسرائیل و لبنان
و سوریه و همینطور یمن جنوبی - شمالی، ایران - عربستان و پاکستان -
افغانستان رخ بدهد که بدلیل حساسیت و قطب بندی بین دو ابر قدرت
سریعاً شعله ور میشود. حساسترین کانون این منطقه خود خلیج فارس
است و چنانچه کشورهای جنوبی خلیج فارس را دربرگیرد خود بخود به
همان اندازه پراهمیت تلقی میشود. این شق از اینجهت چندان محتمل
نیست که یکی از دلایل مهم دخالتها و رقابت‌های قدرتهای بزرگ بمنظور
پایان دادن به جنگ ایران و عراق، بدلیل خطرات منطقه‌ای شدن این
جنگ و مورد تهدید قرار گرفتن کشورهای جنوبی خلیج فارس انجام گرفته است
اما شق مصالحه برسر این منطقه بیش از شقوق دیگر احتمال دارد. تمایل
محافظه کارانه کشورهای کوچک منطقه و نیز تمایل اساسی در کشورهای
بازار مشترک اروپا و ژاپن از یکسو و بخشهایی از هیئت حاکمه آمریکا از

سوی دیگر نیز چنین شقی را تقویت می کند بویژه وقتیکه تز " همزیستی مسالمت آمیز " روسها هم با آن در توافق قرار بگیرد و رژیم ایران هم در یک موقعیت ضعف و ناتوانی قرار داشته باشد.

در مطالعات استراتژیکی آمریکا نیز یک گرایش نیرومند برای مصالحه با شوروی، بویژه بر سر مناطق حساسی همچون خلیج فارس، وجود دارد. در " طرح استراتژی " آمده است:

" همانطور که سپر بازدارنده ای اتمی آمریکا در ایران نتیجه معکوس خواهد داد و بجای عمل بازدارندگی باعث حرکت و تحریک شوروی خواهد شد و احتمال زیاد خواهد داشت که آمریکا و شوروی را به یک درگیری بزرگ جهانی که تاکنون بعد از جنگ جهانی دوم هیچ بحرانی آنرا بوجود نیاورده بکشاند (به استثناء بحران برلن) و به این علت و نه بعلاصا، منطقه ای تراست که آمریکا و شوروی برای اهداف دراز مدت خود در خلیج فارس، از راه همکاری صمیمانه با کشورهای مشتری عمل کنند و نه از راه تعهد-پذیری نسبت به آنان". (۹۹)

پس مصالحه و تقسیم منافع در این منطقه حساس حتی تا جائی پیش-بینی شده است که " تعهد پذیری " را نفی می کند. اگرچه این تز به خود جمهوریخواهان تعلق دارد ولی در شرایط حاضر با تحقق آن فاصله زیادی وجود دارد. نگرانی اروپا از یک درگیری جهانی در این منطقه حساس بحدی است که ریچارلوس گفته بود:

" آنچه ما بدقت فراوان مواظب آن هستیم اینست که از نزاع شرق و غرب در آن منطقه جلوگیری کنیم. چنین بر خوردی بسود هیچکس تمام نمیشود. البته بهترین راه برای جلوگیری از چنین برخوردی، کار مداوم برای حفظ ثبات منطقه و موازنه قوا است" (۱۰۰)

و در اعتراض به این وضعیت بود که ابزرور نوشت:

"خلیج جایی برای پلیس بازی ابرقدرتها نیست. جا -
ئی است که درگیری به یک فاجعه منجر میشود". (۱۰۱)
با آگاهی به چنین حساسیتها و نیز خطراتی بوده است که اقدامات
اخیر در خلیج تقریباً با یک توافق عمومی - در این مرحله - بین شوروی
و آمریکا آغاز شد ولی بسرعت جوانبی از چهره رقابت آمیز تلاشهای آنها
بر ملا گردید. ولی این نیز روشن است که مسکو و واشنگتن قبلاً بر سر این
موضوع به توافقاتی دست یافته بودند و واشنگتن پست نوشت:

"در یک فضای همکاری واشنگتن و مسکو برای ماهها
منافع متقابل خود را در خلیج بحث گذاشته و راههای
پایان دادن به جنگ را بررسی نموده اند و امید است مذا-
کره دیگری که شامل این مسئله میشود در این ماه در اروپا
برگزار شود". (۱۰۲)

ولی در همان حال ریگان، نامه ۲۱ جولای گورباچف را که "مذاکره مستقیم
بین دو کشور بر سر کشتریانی در خلیج" (۱۰۳) را مطرح کرده بود رد کرد
و مجله روسی عصر جدید ۷ سپتامبر نوشت که:
"این جسارتهای نظامی میتواند منجر به نتایج خطر-
ناک و غیر قابل پیش بینی شود".

ا. ح. عارف

اواخر اکتبر ۱۹۸۷

منابع و توضیحات:

- ۱- کیهان هوائی شنبه ۱۷ مرداد ۶۶
- ۲- کیهان هوایی ۱۱ شهریور ۶۶
- ۳- کیهان هوایی ۶ خرداد ۶۶. ریچارد لوس یکی از مقامات وزارت امور خارجه دولت محافظه کار انگلیس نیز می گوید:
"برهیچکس پوشیده نیست که مسئله بازبودن آبراه خلیج فارس و جریان نفت به دنیای آزاد، برای ما بسیار اهمیت دارد. به اینترتیب این آرام نگهداشتن منطقه و کوشش در فرونشاندن اغتشاشات و از میان بردن تروریسم در منطقه، از اهم برنامه های ماست. حفظ موازنه و ایستا - دگی در برابر آنها که میخواهند با ایجاد اغتشاش و برهم زدن تعادل بسود خود بهره برداری کنند، از علائق حیاتی ما در خلیج فارس است". (کیهان لندن، ۲۸ شهریور ۶۴)
- ۴- "Middle East Contemporary Survey", Edited by Colin Legum, Halim Shaked, Daniel Dishon, Holmes and Mier publications inc.
- ۵- لوموند، ۲۰ اوت ۱۹۸۷، ترجمه شده در کیهان هوایی، ۲۲ مهر (۱۴ اکتبر) ۱۳۶۶.
- ۶- همانجا.
- ۷- Gattrel, Alvin-J, and Moodie Michael
"Agenda paper, National Strategy Information: The

United States and Persian Gulf, past mistakes-present needs".

- ۸- لوموند، ۲۰ اوت، ترجمه شده در کیهان هوایی، ۲۲ مهر.
- ۹- "مشعلهای خلیج فارس" آلکس واسیلیف، ترجمه سیروس ایزدی- تهران ۱۳۵۸، انتشارات کتابهای جیبی، ص ۳۵.
- علاوه بر این حفظ منطقه از نقطه نظر نفت، مسئله ای گرهی جهت حفا- ظت مجموعه منافع دیگر میباشد و از همین نقطه نظر جان دوک آنتونی رئیس شورای ملی روابط آمریکا- اعراب درواشنگتن مینویسد:
- " منافع اقتصادی آمریکا در خود منطقه، همانقدر که متنوع هستند، دارای یک جنبه مشترک اساسی میباشد: نیاز به حفظ نفت خلیج. این مسئله، مجوزی برای تلاشهای گوناگون آمریکا بوده که امنیت خلیج را توسعه بدهد و همچنان دلیل اصلی آرایش قوا و اختلافات بر روی چیزهایی نظیر نیروی واکنش سریع (RDF)، "ستاره درخشان" Jade tiger و "دقت" تمرینات نظامی و ایجاد فرماندهی مرکزی واحد ایالات متحده آمریکا در ژانویه ۱۹۸۳ (CENTCOM) میباشد.

به این دلیل است که ایالات متحده آمریکا هر نوع سلاحی را که میتواند به عربستان سعودی میفروشد (فقط ۲/۵ میلیارد دلار برای ۶۰ فانتوم اف-۱۵)، و باز بهمین دلیل است که شاه ایران مشتری محبوب نیکسون - کیسینجر برای خرید تقریباً هر نوع سلاحی بود که از آمریکا میخواست. تا ۱۹۷۴ ایالات متحده تقریباً نیمی از سلاح جهانی خود را به ایران (۴/۳ میلیارد دلار تنها در همان سال) می فروخت."

نویسنده سپس منافع اقتصادی دیگری را که گاه در خلیج برای ایالات متحده بصورت کلیدی در می آمده بصورت زیر جمع بندی میکند:

"- حفظ ثبات قیمت‌ها و نیازهای نفتی،

- حفظ امنیت میدانهای نفتی، پالایشگاه‌ها و ترمینال‌های نفتی،

- افزایش همکاری بین کشورهای مصرف‌کننده و تولید

کننده بطوری که دومی نقش مهمتری در تصفیه، جریان

یابی و بازاریابی نفت بعهدہ بگیرد،

- کاهش وابستگی ایالات متحده و مصرف‌کنند-

گان بزرگ به نفت خلیج،

اینها بخش بزرگی از محور چرخ عظیم منافع آمریکا در

خلیج را تشکیل میدهند. از این محور علائق مالی، سیاسی

ژئوپولیتیکی و نظامی متنوعی همچون تامین دیدار نیروی

دریائی یا حقداشتن پایگاه درجا‌هایی مانند دیگوگارسیا در

اقیانوس هند و سیاست ملی جایگزینی برای نفت آمریکا

در قوسهای (dome) نمکی در زیر زمین بگردش در می‌آید."

B. R. Pridham [Ed] "The Arab Gulf and the west"

PP 131-132

۱۰- کیهان لندن، ۲۸ شهریور ۶۴

۱۱- منبع ذکر شده در توضیح شماره ۹، ص ۱۳۲

۱۲- به "MERIP REPORTS" درباره مسابقه تسلیحاتی در خاور میانه

شماره ۱۱۲، فوریه ۱۹۸۳ مراجعه شود.

۱۳- همانجا

۱۴- رجوع شود به "نقش اتحاد شوروی در فروش

تجهیزات نظامی به جهان سوم" از لوموند دیپلماتیک، شماره ۳۶۱، آو-

ریل ۱۹۸۴.

۱۵- منبع ۱۲.

۱۶- همانجا

۱۷- همانجا

۱۸- به ص ۸۹، منبع شماره ۹ مراجعه شود.

۱۹- همان منبع، ص ۱۳۵.

۲۰- لوموند، (منبع ۴)

۲۱- منبع ۹، ص ۱۳۲

۲۲- سایروس وانس: "انتخاب‌های دشوار"، ترجمه شده در "توطئه

در ایران"، ترجمه محمود شرقی بزبان فارسی.

۲۳- "طرح استراتژیک آمریکا درباره ایران و خاورمیانه". یک سند تحقیقاتی از

"موسسه تحقیقات استراتژیک آمریکا، ترجمه محمد علی نجفی، لندن ۱۹۸۷.

۲۴- همانجا

۲۵- مقاله لوموند، ۱۲۰ اوت ۱۹۸۷، ترجمه شده در کیهان هوائی،

۲۴ اکتبر تحت عنوان "تنگه هرمز: کلید داران بارهای نفت جهان".

۲۶- رژیم ایران بارها برای بستن تنگه هرمز دست به تهدید زده است

بطوریکه در ابتدای گفت در صورت استفاده از "سوپر اتانداردها تنگه

هرمز را خواهد بست و بعدا هاشمی رفسنجانی میگفت:

"یا خلیج برای همه امن خواهد بود یا برای هیچکس".

در مقابل این تهدیدها ریگان گفت که:

"من تصور نمی کنم که جهان آزاد بتواند تحمل کند و

به کسی اجازه بدهد که تنگه هرمز و خلیج فارس را برای

حمل نفت از طریق آن آبراهها ببندد".

بنابه نوشته ساندی تایمز ۴ مارس ۱۹۸۴:

"روسها با احتیاط به آمریکائیان گفته اند که آنها با

یک دخالت نظامی بمنظور بازنگداشتن تنگه هرمز، در

صورت لزوم، مخالفتی ندارند". بنقل از منبع ۹، صفحات

۱۶۵ و ۱۶۷.

۲۷- مقدمه خاطرات ژنرال هایزر "ماموریت در تهران"، بقلم ژنرال

الکساندر هیگ، ترجمه ع- رشیدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۵.

درواقع آنچه بعنوان تضاد بین "مدرنیزاسیون" و "سنتها" مطرح می

شود اینست که وقتی ساخت اقتصادی بسرعت دگرگون میشود ولی ساخت سیاسی و فرهنگی همچنان در چنگ " سنتها " و یا روابط اجتماعی کهنه باقی میماند خطر فرو پاشی و انقلاب را برای آنها ایجاد می کند ولی آنها از ذکر تبلورات طبقاتی این تضاد سرباز میزنند. برای همــــ مارکسیستها تضاد بین ساخت اقتصادی و ساخت سیاسی و فرهنگی (روینا و زیر بنا) منشاء اصلی انقلابات است. یعنی همان چیزی که برای نظام سرمایه داری فلاکت بار است ولی برای توده های زحمتکش میتواند منشاء نجات و رهایی از این نظم سرمایه داری باشد.

۲۸- طرح استراتژیک آمریکا درباره خاورمیانه " یکسند تحقیقاتی از موسسه تحقیقات استراتژیک آمریکا "، ترجمه دکتر محمد علی نجفی، لندن ۱۹۸۷.

J.E.PETERSON [ed]

۲۹-

"The politics of the Middle Eastern oil"

۳۰- " مشعل های خلیج فارس "، آکس و اسلیف، ترجمه سیروس، ایزدی تهران ۱۳۵۸.

۳۱- همانجا، ص ۱۴۸

۳۲- همانجا، ص ۱۴۳ و ۱۴۴

۳۳- سایروس وانس: " انتخاب های دشوار " در کتاب " توطئه در ایران "، ص ۱۱.

۳۴- تمام مطالب داخل گیومه ها از منبع سابق، ص ۹ و ۱۰ میباشند.

۳۵- " کارتر و سقوط شاه " روایت دست اول، مایکل لدین و ویلیام

لوئیس، ترجمه به فارسی ناصرابرانی، انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۱.

۳۶- S. Harrison, "In Afghanistan Shadow: Nationalism in Baluchistan". Carnegi pub.

۳۷- برژینسکی، " قدرت و اصول اخلاقی "، در " توطئه ... "، ترجمه محمود شرقی.

۳۸- برژینسکی از همین نقطه نظر مطرح نمود که :

" تجاوز شوروی به افغانستان، بر اهمیت تجهیز مقاومت

کشورهای اسلامی در برابر شوروی افزود و ما را از دست -
زدن به اقداماتی که موجب تجزیه و پراکندگی در جهان
اسلام میشد، برحذر میداشت."

او این عبارات را در رابطه بالغو طرح مقابله نظامی برای آزادی گرو-
گانه‌های سفارت آمریکا در ایران مطرح نمود. (ص ۱۸۵، "توطئه در ایران!")
همینطور استفاده از اسلام برای آمریکا بقدری اهمیت داشت که شلرینگر
(وزیر دفاع اسبق و رئیس اسبق سیا و وزیر انرژی کارتر) در مجلس تو-
دیع خود مطرح کرده بود:

"بهترین راه برای تامین منافع آمریکا در خاورمیانه
حمایت از الله است". (بنقل از پیکار شماره ۸۰۴۰، بهمن
۱۳۵۸)

۳۹- به شماره ۲۹ مراجعه شود، ص ۴۳۸.

۴۰- علاوه بر اینها هجوم شوروی از اینجهت نیز یک عامل "بی شبا-
تی" برای غرب تلقی میشد که آنها این هجوم را قدم اولیه‌ای برای نز-
دیکی شوروی به آبهای گرم اقیانوس هند و طبعا دستیابی به مناطق
نفتخیز خلیج فارس تلقی نمودند. از همین جهت نویسندگان "کارتر و
سقوط شاه" نوشتند:

"از دست رفتن ایران بعنوان یک متحد قابل اعتماد
غرب، بی شبهه به اتحاد شوروی، در آنگام که ضررهای
احتمالی تجاوز به افغانستان را می سنجید، جسا رت
بخشید. ایالات متحده ناگهان وادار شد وضع استراتژیک
خود را در خلیج فارس مورد تجدید نظر قرار دهد".

۴۱- "کارتر و سقوط شاه"

۴۲- عبارات داخل گیومه اول از سایروس وانس از کتاب "توطئه در
ایران" و عبارت درون گیومه دوم از تلگرام کاخ سفید برای نظامیان
ایران از طریق هایزر. از ص ۱۳۶-۱۳۵ همان کتاب.

۴۳- مصاحبه خمینی درباره جنبشهای انقلاب اسلامی، بنقل از کتاب

"ریشه‌های درگیری ایران و عراق (به انگلیسی)، نوشته طارقی. اسماعیل ص ۳۱.

۴۴- کیهان اینترناشنال، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۱، بنقل از همان منبع.

۴۵- کیهان لندن، ۲۸ شهریور ۱۳۶۴.

۴۶- بیهوده نیست که علیرغم پاره‌ای از اختلافات سیاسی، فاشیست-های دارو دسته "جبهه ملی" برهبری لوپن در فرانسه، از حمایت مالی رژیم جمهوری اسلامی از طریق گرجی برخوردار میشوند و امکان دیدار آنها از ایران فراهم میگردد و بعضی از فاشیست‌ها در ایتالیا به اسلام می‌گروند و در رهبری سازمان‌های اسلامی وابسته به رژیم در اروپا دست به فعالیت می‌زنند. مقاله لوموند تحت عنوان "روابط عجیب دست راستی-های فرانسه با اسلام"، ۱۳ اوت ۱۹۸۷. در ضمن در کنفرانسی که در سال ۱۹۸۲ در اسرائیل تشکیل شده بود، فواید رژیم جمهوری اسلامی بـسـرای اسرائیل چنین جمع‌بندی شده است:

"انقلاب اسلامی با وجود اختلافات موقتی که در خاور-میانه بوجود آورده است یکی از موثرترین حربه‌ها برای سرکوب ناسیونالیسم عرب و در عین حال به مبارزه طلبیدن کمونیسم است".

سپس چهار فائده باینصورت بر شمره است:

"نخستین فائده این انقلاب اینست که مسئله تشکیل

حکومت براساس دین را با قاطعیت مطرح میکند. بدین ترتیب، اسرائیل دیگر تنها کشوری نیست که پایه صرفاً دینی دارد.

فائده دوم اینست که از تکوین جنبش‌های ملی جلو-گیری میکند و مانع از آن میشود که ملتها بعنوان تما-میتهای مشخص برای تامین و حفظ منافع خود اقدام کنند.

فائده سوم از بین بردن ذوق مترقی و علاقه به بهبود زندگی مادی در میان مسلمانان است. بدین ترتیب منابع

طبیعی کشورهای مسلمان را بهتر و ارزانتر میتوان بدست آورد. نهضت اسلامی باتکیه بر ضرورت "بازگشت به کشاورزی" عملاً ملتهای مسلمان را بیرون از عصر صنایع و تکنولوژی نگاه خواهد داشت.

فایده چهارم اینست که رژیم اسلامی مانند حکومت آیت‌الله در تهران، جرات بیشتری در ریشخند کردن گروههای مارکسیستی چریکی و تروریستی چپ دارد و در این زمینه هر چقدر لازم باشد میکشد و زندانی میکند". و از همین جهت "انقلاب اسلامی در ایران در صورتیکه دیگر کشورهای مسلمان نشین را در برگیرد میتواند بصورت حربه موثری در اجرای سیاستهای اسرائیل و ایالات متحده درآید".

لازم بتذکر است که کیهان لندن، مورخه ۱۵ آذر ۱۳۶۳ این مطلب را آورده است اما بجز عبارات اول داخل گیومه که خود در گیومه گذاشته است بقیه مطالب را داخل گیومه نیاورده است ولی آنها را از روی مقالات کتاب "شوروی و جهان اسلام" بصورت غیر مستقیم نقل کرده است. بنا - براین نقل آنها فقط بمعنی آوردن بعضی نکات صحیحی است که در این نتیجه گیری آمده است.

۴۷- بگفته سایروس وانس، تامین "حیثیت و شرف ملی" یکی از اصول اساسی آمریکاست. نقل از "توطئه در ایران".

۴۸- برژینسکی، "توطئه در ایران".

۴۹- اگرچه بخاطر فشار افکار عمومی، بسیاری از رژیمها فروش اسلحه را به رژیم ایران تحریم نموده بودند ولی شرکتهای متعدد تولید و فروش اسلحه آن کشورها دست به معاملات سودآوری میزدند که در موارد متعددی با آگاهی خود مقامات عالیرتبه آن دولتها بوده است. برای مثال دولت انگلیس معامله اسلحه را منع کرده بود ولی دفتر معاملاتی رژیم را در لندن اجازه فعالیت میداد، بطوریکه بنابه نوشته روزنامه ایندپندنت، ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۷، ۸۰٪ معاملات اسلحه ایران با کشورهای

عربی از طریق این دفتر انجام گرفته است. پس از بستن این دفتر در سپتامبر ۸۷ قرار است این دفتر به آلمان غربی، فرانکفورت یا هامبورگ، انتقال بیابد، یعنی به کشوری که بازهم مدعیست به کشورهای درگیر جنگ (ایران و عراق) اسلحه نمیفروشد. بنا به نوشته نیواستیشمن، ۲۴ جولای ۱۹۸۷، ۳۳ کشور به ایران و عراق اسلحه فروخته‌اند یعنی به این بزرگ‌ترین بازار اسلحه جهانی در تمام طول تاریخ. همین منبع از قول کارل اریک اشمیتز دلال بزرگ معاملات اسلحه، نقل می‌کند که، ایران و عراق دو مشتری بزرگ اسلحه جهان هستند که بخشی از اسلحه آنها از طریق یک مرکز بین‌المللی شامل ۱۳ شرکت بصورت مخفی انجام گرفته است. اسلحه معمولاً به ۱۰ برابر قیمت آزاد فروخته می‌شده است و در این میان فرانسه و انگلیس حداکثر استفاده را برده‌اند.

۵۰- البته فراموش نشود که خصلت شدیداً تناقض آمیز رژیم جمهوری اسلامی، تعقیب دیدگاه اصلی و مسلط رژیم را بسیار مشکل می‌سازد. دیده شده است که در یک روز دو مقام بالای رژیم دو موضع متفاوت اتخاذ می‌کنند و یا حتی در ظرف ۲۴ ساعت نظر قبلی خود را تحت فشار رقبا-یشان عوض می‌کنند. ماسعی کردیم دیدگاهی را معیار قرار دهیم گه پس از کشمکشهای متعدد بصورت دیدگاه رسمی در سیاست خارجی در می‌آمده است. معمولاً رفسنجانی نماینده چنین سیاستهای رسمی و نسبتاً با-دوامتر رژیم بوده است. اگرچه حرف‌نهایی را همیشه خمینی زده است ولی رفسنجانی آنها را از غربال سیاسی گذرانده و بصورت حتی کاملاً متفاوتی جنبه اجرایی داده است.

۵۱- ریچارد لوس مطرح می‌کند که :

"جنگ خلیج جریان آزاد نفت را تهدید می‌کند و در این میان "تمامیت ارضی چند کشور خلیج به خطرات فزاینده" و "آرامش" منطقه را بهم می‌زند و مسئله مهمتر ثبات دراز مدت ایران و عراق پس از جنگ است. هر قدر جنگ بیشتر طول بکشد امکان برقراری این ثبات ضعیف‌تر می‌شود

... اکنون مسئله مهم بررسی میزان تزلزلی است که این جنگ در ثبات وضع دو کشور پس از پایان مخاصمه بوجود می آورد". کیهان لندن، ۲۸ شهریور ۱۳۶۴.

ایندنپدنت، ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۷ نیز نوشت که :

"یک گروه از ملتها، شرکتها و افراد بشیوه‌های مختلفی از این جنگ خلیج سود برده‌اند. آشکارترین ذینفع‌های آنها که شامل ۵ عضو دائمی شورای امنیت هم می‌شوند، آنهایی بوده‌اند که مستقیم و غیر مستقیم کشورهای متخاصم و متحدین آنها را مسخ کرده‌اند تا جنگ را برای چنین مدت طولانی‌ای ادامه بدهند نه تنها ایران و عراق آماده بوده‌اند قیمتهای کلانی برای اسلحه خود بپردازند بلکه کشورهای نگران خلیج، میلیاردها پترو-دلار برای دریافت سلاح پیشرفته موجود سرمایه گذاری کرده‌اند تا در صورت گسترش جنگ از خود دفاع کنند اما حالا قدرتهای بزرگ و نه چندان بزرگ تصمیم گرفته‌اند که دیگر بس. بس است چرا؟ به این علت که منافع آنها مورد تهدید قرار گرفته است، کشتیهای آنها بطور فزاینده‌ای در جنگ تانکرها درگیر شده‌اند".

گاردین هفتگی در مقاله‌ای از واشنگتن پست (۹ اوت ۸۷) از قول یک دیپلمات غربی نوشته است که :

"در اینجا اعراب یک رویارویی با ایران و یا یک ایران منزوی نمیخواهند. آنها دقیقاً خواهان پایان جنگ هستند چرا که اکنون دارد برای آنان بشدت خطرناک می‌شود و آنها نمی‌خواهند کل خلیج منفجر شود".

۵۲- وقتی خبرنگار ای. بی. سی آمریکا از خامنه‌ای سؤال کرد چطور امکان داشت که "شما"، مقامات شناخته شده آمریکا چون مک فارلین و سرهنگ نورث را با دلالتان اسلحه اشتباه بگیرید" حجت الاسلام خامنه‌ای

با تبسمی اظهارداشت:

"طرف معامله مک فارلن و نورث نبودند. دلالت اسلحه

با همتهای ایرانی خود صحبت میکردند". (بنقل از مصا-

حبه خامنه‌ای در ۶ مهر، کیهان هوائی ۱۵ مهر.

وقتی جار و جنجال در ایران بالا گرفت وعده‌ای از مجلسیان رژیم خوا-
هان مورد سؤال قرار دادن وزیر امور خارجه شدند، خمینی بمیدان آمد
و خطاب به آنها گفت:

"لحن شما در آنچیزی که به مجلس دادید از لحن

اسرائیل تندتر است. از لحن کاخ نشینان آنجا تندتر

است. شما را چه شده است؟ شما که اینطور نبودید. بعضی

تان را میشناسم. شما اینطور نبودید. من امیدوارم که

شما باز توجه کنید به مسائل. توجه کنید به دنیا، توجه

کنید به خودتان".

پس از این حمله خمینی، آن نمایندگان هم نامه‌ای نوشتند و "اظهار

پیروی کامل از رهنمودهای حکیمانه مقام رهبری" کرده و "طرح سؤال از

وزیر امور خارجه را "به این خاطر که" به مصلحت انقلاب و در خط

رضای امام "نیست پس گرفتند. (ص ۱۳، رهائی دوره سوم، شماره ۱۱۵)

(۱۳۶۵)

۵۳- در مقاله "شولتز بدرون خلیج سقوط می کند".

"New Statesman", London, July 1987.

۵۴- واشنگتن پست در مقاله‌ای نوشت که:

"در حقیقت مسئله ایران - کنتر دولت امریکا را

آماده ساخته بود تا شانس بعدی را برای نشان دادن

حسن اعتماد خود به اعراب نشان بدهد. و کویت از طریق

رفتن بسوی مسکو بخاطر حفاظت کشتیرانی، آمریکا را

تحت فشار قرار داد". مقاله واشنگتن پست مندرج در گاردین

هفتگی، ۹ اوت ۱۹۸۷.

همین موضوع را ابزرور ۶ سپتامبر ۱۹۸۷ به اینصورت نوشته است:
"منظور آمریکا" اثبات ضدایرانی بودن" است که بعد از
مسئله ایران - گیت صدمه دید".

۵۵- این گفته زکی یمانی که :

"اسرائیل دروازه‌ای است که روسیه از طریق آن به

درون جهان عرب می‌خزد"، (منبع ۲۹، ص ۴۳۲)

معمولا مورد قبول اکثر ایدئولوگهای غربی است. کریستوفر وان هلن در
همین منبع مینویسد که علاوه بر این، مسئله فلسطین، "شریک موثر جریان‌ات
سیاسی را دی‌کال در سراسر خاورمیانه است" (ص ۴۳۷). پس از افزایش
اهمیت اقتصادی کشورهای عربی و توسعه دامنه مبارزات توده‌ای، از دسا -
مبر ۱۹۶۹ ببعد طرح راجرز برای ایجاد سازش بین اعراب و اسرائیل
دنبال گردید و از سال ۱۹۷۳ ببعد اهمیت بیشتری یافت.

۵۶- نویسندگان کتاب "کارتر و سقوط شاه" مینویسند که آمریکا به
شاه گفته بود که بمنظور تحت فشار گذاشتن اسرائیل و راغب کردن آن
برای نزدیکی بیشتر با اعراب، از اسلحه نفت استفاده کند.

۵۷- ساندی تایمز، ۱۹ جولای ۱۹۸۷

۵۸- کیهان هوائی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۶

۵۹- ساندی تایمز، ۱۹ جولای ۱۹۸۷، از قول خانم تاچر مینویسد که :

"طرح صلح جدید (منظور، صلح در خلیج فارس) زمانی

مطرح میشود که امید به یک تجمع ابرقدرتها برای کاهش

سلاحهای اتمی رو به سردی است".

این نشان میدهد که غرب میخواهد پیشنهادات گورباچف را تحت‌الشعاع
قرار بدهد و به "سردی" با آنها برخورد کند.

۶۰- شوروی برای نزدیک کردن بغداد و سوریه دست به تلاشهایی

زده است و گورباچف طی نامه‌ای به حسنی مبارک پیشنهاد کمک نموده

است. در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۶ هشام ناظر، وزیر نفت عربستان سعودی از

شوروی دیدار کرد. شوروی نسبت به فروش موشکهای سام ۷ به عربستان

سعودی نیز توافق کرده است.

۶۱- مقاله‌ای از واشنگتن پست درگاردین هفتگی ۷ ژوئن ۱۹۸۷

۶۲- مقاله‌ای از واشنگتن پست در گاردین هفتگی ۹ اوت ۱۹۸۷

۶۳- ابزرور، ۶ سپتامبر ۱۹۸۷

۶۴- ساندی تایمز، ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۷

۶۵- علیرغم اینکه برخی از روزنامه‌های معتبر آمریکا همچون واشنگتن پست از وجود ابهام و ندانم کاری و "ناتوانی ریگان در توضیح سیاستهای خود" سخن بمیان آورده‌اند، اما روشن است که این اظهار نظرات به جناح مخالف ریگان تعلق دارند. (مقاله واشنگتن پست در گاردین هفتگی ۹ اوت ۱۹۸۷).

۶۶- آلکسی واسیلیف: مشعل‌های خلیج فارس، ترجمه سیروس ایزدی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۳۳.

۶۷- همانجا (گیومه‌ها از خود کتاب)

۶۸- همانجا، ص ۳۴

۶۹- کیهان هوائی، ویژه "هفت سال دفاع مقدس"، شهریور ۱۳۶۶.

۷۰- همانجا

۷۱- به منبع شماره ۲۹، ص ۴۲۵ مراجعه شود.

۷۲- مشعل‌های خلیج فارس

۷۳- برای حفاظت و تقویت عربستان سعودی کارتر گفته بود که "ما اجازه نمیدهیم عربستان سعودی ایران دیگری بشود". در سال ۸۱ هم فروش ۸/۵ میلیارد دلار اسلحه که شامل ۵ سیستم کنترل کننده و هشدار دهنده (آواکس) بود از جانب ریگان بتصویب رسید. (منبع ۷۱)

۷۴- ایجاد نیروی واکنش سریع در سال ۱۹۷۷ بمنظور پاسخ بهرگونه بحرانی خارج از ناتو و کره، بویژه در جنوب غربی آسیا، مطرح بود که با اشغال افغانستان و انقلاب ایران وسعت و دامنه آن افزایش یافت و در دکترین کارتر فرمولبندی شد. اقداماتی برای اعزام بسیار سریع نیرو به مناطق بحرانی و ایجاد یک ستاد فرماندهی و تامین دسترسی به امکانات

نظامی در پیرامون منطقه خلیج انجام گرفت که هدفشان پاسخ به تهدید- های اضطراری منافع ایالات متحده در هر کجای جهان بود. نیروی آن شامل ۲۳۰ هزار سرباز و تعدادی ناو هواپیمابر و... می باشد. علاوه بر استفاده از تسهیلاتی در مصر و اسرائیل و پایگاه ثابت دیالگوگاریا در اقیانوس هند، برای استفاده از تاسیسات فرودگاهی سه کشور کنیا، عمان و سومالی نیز قراردادهائی امضاء شده است. در کنیا از بندر مومباسا و فرودگاه های نایروبی و نانیوکی و در عمان از بندر مسقط و فرودگاه های المسیره، سلاله، السیب و ثمریت و در سومالی هم از دو فرودگاه و بندر بربره و مگادیشو قرار است استفاده کنند. (به نقشه ۱ مراجعه شود.)

۷۵- نویسندگان کتاب "کارتر و سقوط شاه" مینویسند که پس از تحولات منطقه، بویژه انقلاب ایران و دخالت شوروی در افغانستان، ایالات متحده ناگهان وادار شد که وضع استراتژیک خود را در خلیج فارس مورد تجدید نظر قرار دهد و اکنون باید بسرعت بکوشد تا فقدان نیروی ایران را با نیروی نظامی آمریکا در منطقه جبران کند.

۷۶- برژینسکی، توطئه در ایران، ص ۱۸۱.

۷۷- همانجا، ص ۲۱۵.

۷۸- مقاله ای از واشنگتن پست در گاردین هفتگی، ۷ ژوئیه ۱۹۸۷.

۷۹- بنا بگفته نویسندگان "ایالات متحده و خلیج فارس" در مرکز

اطلاعاتی استراتژی ملی، عربستان سعودی اجازه تاسیس پایگاه مستقیم به آمریکا نداده است و کشورهای ساحل خلیج فارس همه در کنفرانسهای اسلامی سخن از عدم تعهد می گویند ولی عربستان پذیرفته است که ۱۰۰۰ نفر از نیروهای آمریکائی را اجازه دهد که در خاک این کشور بمانند. در میدل ایست اینترناشنال، ۲۵ جولای ۱۹۸۷، هم آمده است که نخست - وزیر کویت در مورد پایگاه برای آمریکا گفته است: "نه پایگاه دائمی...

اما در صورت نیاز، این مسئله بحث خواهد شد". همه کشورهای خلیج به آمریکائیان گفته اند که "هواپیماها و ناوهای هواپیمابر آنان نمیتوانند بطور منظم از فرودگاه ها و بنادر خلیج استفاده کنند... مگر بصورت

اضطراری". علت این امر ترس از عقاید عمومی و انتقادات شدید و استفاده ایران از این وضع و همینطور ایجاد زمینه کشمکش دائمی بین آمریکا و شوروی در منطقه، یعنی چیزی که محافظه کاری این کشورها از آن بشدت بیم دارد.

۸۰- برای مثال آلوین ج. گوتزل و میشل مودی (در منبع شماره ۷)

توسعه همه جانبه این حضور را از طریق تقویت نیروهای نظامی واکنش سریع در منطقه جنوبی اقیانوس هند و دسترسی به امکانات و تسهیلات در منطقه خلیج می بینند ولی حضور مستقیم نیروهای آمریکا را در پایگاه- های کشورهای خلیج فارس از زاویه حساسیت های سیاسی و غیره نا- درست ارزیابی میکنند. هارولد براون نیز در مقاله "سیاست امنیتی- آمریکا در جنوب غربی آسیا" (منبع شماره ۲۹) حضور مستقیم را خطر- ناک می بیند، اکنون درسای آمریکا حتی مخالفت های وسیعی برسر حضور همه جانبه آمریکا در اقیانوس هند وجود دارد تا جائیکه برای تصویب لایحه- ای تلاش میشود که نیروهای آمریکا در ظرف ۹۰ روز از خلیج خارج شوند. از سوی دیگر بنظر میرسد واین برگر و مورفی با پشتیبانی ریگان از دیدگاه ایجاد پایگاه مستقیم در خلیج، دفاع میکنند. بطوریکه ابرور ۱۶ سپتامبر ۸۷ مینویسد که پس از حمله به استارک، اوضاع موجود تمایل آمریکارا دایر بر ایجاد پایگاه های نظامی در خود خلیج شتاب داد تا واین برگر آن را دنبال کند. مجله "عصر جدید" چاپ مسکو، در شماره ۲۷ جولای ۱۹۸۷ خود هم مینویسد:

"این یک رویای قدیمی پنتاگون برای بدست آوردن ح- ق استفاده از پایگاه های هوایی عربستان در طهران، برای هواپیما های آمریکائی است".

پروفسور رابرت توکر هم از این زاویه می نگرد که "جانشین قابل اتکائی برای غرب در خلیج وجود ندارد" و بایستی نیروهای واکنش سریع "پایگاه های دائمی برای نیروی هوایی و زمینی" در خود خلیج و یا در مرحله دوم

بعنوان "بهترین آلتوناتیو بعدی" در صحرای سینا باشند که "در برابر کودتای ضدآمریکایی تجاوزات درون منطقه‌ای یا یک هجوم روسی" دفاع نمایند.

دیدگاه دیگری هست که ویلیام نیوسام و همینطور کریستوفر وان هلن از آن دفاع می‌کنند و آن اینست که این راه حلها کارآئی ندارند و با-یستی حرکت نظامی در پشت قرار بگیرد و نه در جلو. (مراجعه شود به صفحات ۴۲۷ و ۴۲۸ منبع ۲۹).

درضمن گرایشاتی از حزب دموکرات، مسابقه تسلیحاتی در اقیانوس هند را موجب ایجاد خطرات درگیری با شوروی دانسته و آنرا ناصحیح ارزیابی میکنند. آنهاحتی‌درمورد ایجاد پایگاه‌های دیگوارسیاهم مخالفت می‌کردند.

۸۱- "همچنین از نقطه نظر ایالات متحده در صورتی که جنگ ادامه بیابد، یک تهدید آشکار از دخالت بیشتر شوروی در خلیج وجود دارد. پس از همه اینها، پس از این که کویت، تامین کننده بزرگ مالی عراق، در اوایل امسال برای بین‌المللی کردن جنگ خواهان کمک شوروی شد، آمریکاییها وارد درگیری شدند. ناگهان نیاز به تحریم اسلحه ازجانب سازمان ملل احساس شد". (ایندنپندت، ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۷)

۸۲- "طرح استراتژیک"، ص ۵۸.

۸۳- منبع شماره ۸۰

۸۴- لازم به تذکر است که آمریکا بمنظور رسیدن به اهدافش (و با-صطلاح ایجاد ثبات)، آمادگی جهت توسعه عملیات خود را بمراتب بیش از این دارد (همانطوریکه در زمان کارتر، عملیات وسیع "محکوم کردن، تهدید کردن، قطع رابطه، مین گذاری بنادر، بمباران آبادان، محاصره کامل" در نظر گرفته شده بود) و چنانچه منافعش ایجاب کند و موانع مهمی در پیش پایش قرار نگیرد، این امکان هست که عملیات خود را در خلیج به بمباران پاره‌ای مناطق حساس نفتی و یا اشغال آنها، تصرف مناطق سوق الجیشی و یا مین گذاری... توسعه بدهد.

۸۵- واین برگر گفته است که نیروهای کثورش به "دادن درس" (به ایران) ادامه خواهند داد در صورتیکه، ماموریت آنها بتواند آبهای بین-المللی خلیج را برای تجارت بازنگهدارد. دیلی تلگراف، ۱۰ اکتبر ۱۹۸۷

۸۶- "عصر جدید" که یک نشریه روسی به زبان انگلیسی است در شماره ۷۵، سپتامبر ۱۹۸۷ خود مسافرت سنا توره‌های آمریکایی، جان وارنر و جان گلن را به منطقه خلیج بمنظور ایجاد چنین بلوکی ارزیابی مینماید. از آنجا که همه کشورهای جنوبی خلیج فارس کوچک و کم جمعیت و در عین-حال فاقد کارآیی فنی هستند و به تنهایی فاقد توان مقابله با تهدید - های نظامی ایران و عراق میباشند آمریکا تلاش می کند از این فرصت استفاده کرده و اتحاد نظامی را بین آنها توسعه بدهد. با آغاز جنگ ایران و عراق یک فرصت طلایی برای غرب بوجود آمد تا بسرکردگی عربستان، شورای همکاری خلیج فارس که شامل شش کشور کویت، قطر، امارات متحده عربی، عمان، بحرین و عربستان سعودی است در ۲۵ مه ۱۹۸۱ با مضاء برسد.

۸۷- با وجود این، ایران و شوروی بر جدا کردن مسئله جنگ خلیج و جنگ ایران و عراق از یکدیگر اصرار میورزند و فقط از همین نقطه نظر خروج نیروهای خارجی را از خلیج فارس مطرح می کنند تا زمینه آرام و مسا - لمت آمیزی برای مذاکره بمنظور پایان دادن بجنگ بوجود آید.

۸۸- واشنگتن پست در طی مقاله‌ای که در گاردین هفتگی ۳ مه ۱۹۸۷ آمده است مینویسد:

" رقابت بین ابرقدرت‌های هسته‌ای برای نفوذ در منطقه استراتژیکی خلیج فارس، (پشتوانه نجات نفت جهان و محل بیشترین ذخایر شناخته شده نفتی) در میان فاکتورهای مرکزی در پشت توافقات غیر معمول برای نصب پرچم آمریکا بر ۱۱ تانکر کویتی است.

۸۹- در کیهان هوایی ۲۲ مهر از قول مفسر بی بی سی آمده است که:

" با فشارهایی که آمریکا وارد می کند ایران قدرت انتخاب کمی دارد" و

ایندپندنت از قول یک مقام مطلع در ایران نوشته است که پس از حمله اول آمریکا به کشتی ایران - اجر " تعجب آنقدر زیاد بود که ۱۲ ساعت پس از حمله، آنها نتوانستند تصمیم بگیرند که چگونه واکنش نشان دهند " در چنین موقعیتهای حساس که در نماز جمعه، معمولاً هاشمی رفسنجانی ظاهر میشد او حضور نیافت و اردبیلی نماز را برگزار نمود.

رژیم جمهوری اسلامی که در ۲۱ جولای ۱۹۸۷ اعلام کرده بود که " اگر عراق به هر کشتی ای حمله کند او با حمله به کشتیهای آمریکائی انتقام می گیرد " (میدل ایست اینترنشنال، ۲۵ جولای ۱۹۸۷) و یا حتی مدتها پیش از بستن تنگه هرمز در صورت بکارگیری موشکهای اگزوست و بعد از حمله به بنادر کشورهای جنوب خلیج در صورت پیاده شدن نیروهای آمریکائی سخن گفته بود و موسوی اردبیلی در نماز جمعه (کیهان هوا - یی ۳۰ اردیبهشت ۶۶) گفته بود:

" مورفی گفته است ایران بداند کشتی آمریکا کشتی کویت نیست که به این آسانی مورد هجوم قرار گیرد. من امروز در این مکان به مورفی اخطار می کنم که اگر رزمندگان و نظامیان مادر زدن کشتی کویت تردید بخود راه بندند در زدن کشتی آمریکا هیچ تردید به خود راه نخواهند داد " .

همه این تهدیدها به اینجا کشید که " قایقهای سریع " بانیهوهای حزب - اللهی طالب شهادت که با " نیروهای ناشناخته " برای غرب، بمیدان می آیند خلیج را برای امپریالیسم آمریکا جهنم میکنند ولی حالا گفته میشود که کشورهای متخاصم در همان نقطه با امپریالیسم آمریکا روبرو میشوند اشتباه است و سران رژیم جمهوری اسلامی اعلام می کنند که آنها در جا - های دیگری بالاخره انتقام خواهند گرفت. بلوف های پرهیا هو هم به اینجا می کشد که رفسنجانی در دیدار با سفیر بلژیک در ۱۶ مهر می گوید:

"اگر بردباری مان بود این فاجعه (فاجعه در خلیج فارس) شاید تاکنون اتفاق افتاده بود" (کیهان هوایی ۲۲ مهر) و ادامه میدهد که "ما همه تلاش خود را خواهیم کرد تا آنجائی که از دست ما ساخته است فاجعه‌ای در منطقه بروز نکند"،

و موسوی اردبیلی که آنطور تهدید می‌کرد میگوید که برای مصالح صلح "جمهوری اسلامی از مقابله به مثل خودداری کرد و هشدار داد که این منطقه بین المللی نباید آلوده شود" (کیهان هوایی اول مهر) و خامنه‌ای هم با زبان عجز میگوید:

"تلاش ما در ماجرای خلیج فارس اینست که آغاز کننده نباشیم و این از روی ضعف نیست. قدرت ذاتی و بنیه سیاسی-اجتماعی ما از همه قویتر است و این نکته تنها به دلیل اینست که میل به تشنج نداریم و این سیاست اسلام است". (کیهان هوایی ۲۵ شهریور ۶۶)

در مجموعه اینها زبان عجز و لابه و موضع ضعف عقب نشینی کاملاً روشن است.

۹۰- پتروفسکی معاون وزیر امور خارجه شوروی مطرح می‌کند که:

"مسکو پیش از آن‌که از هرگونه تحریمی علیه تهران حمایت کند، ترجیح میدهد از کلیه امکانات دیپلماتیک برای خاتمه جنگ در خلیج فارس استفاده کند." او "بر استفاده از تلاشهای دیپلماتیک" تاکید می‌کند. (کیهان هوایی ۲۲ مهر).

بقول کیهان هوایی ۲۹ مهر، واشنگتن تایمز نوشته است که:

"پایان دادن به جنگ ایران و عراق در حال حاضر در صدر اولویتهای شوروی در خاورمیانه قرار دارد" و بنابر همان منبع از قول روزنامه کویتی "الرای العالم" ۶۶/۳/۲۷ آمده است که "اتحاد شوروی هم اکنون میانجیگری گسترده‌ای

را میان عراق و ایران جهت پایان بخشیدن به جنگ خلیج انجام میدهد". شوروی در آخرین موضع خود "دخا-لت نیروهای سازمان ملل را در برقراری آتش بس درجنگ نفتکشها و خروج نیروهای نظامی بیگانه از این منطقه" مطرح مینماید. (همانجا)

۹۱- در رابطه با بهبود هرچه بیشتر مناسبات با شوروی، ایران قرار داد صدور نفت را از طریق لوله قدیمی گاز در سفرهای متعدد به بحث گذاشته است و ناصر نوبری در ۱۲ مهر (کیهان ۲۲ مهر) سخن از "بهبود روابط ایران و شوروی" نمود و آنرا "روابط طبیعی" دوهمسایه که "منحصر به مقاطع خاصی نیست" میدانند و میگوید:

"در حال حاضر دیدگاههای نزدیکی بین دوطرف پیرامون مسئله مربوط به شورای امنیت وجود دارد".

قائم مقام وزارت خارجه شوروی هم می گوید:

"همانطوری که کلیه رهبران کشورش تصریح کرده اند اتحاد شوروی طرفدار جدی روابط دوستانه و نیکو با جمهوری اسلامی ایران است و در این راه در کلیه زمینه های سیاسی، اقتصادی و بین المللی آمادگی همکاری وسیع دارد". (کیهان هوایی ۲۵ شهریور ۶۶)

محمد لاریجانی معاون وزارت خارجه هم میگوید:

"ایران نیز طرفدار توسعه و تعمیق مناسبات با اتحاد شوروی با توجه به همسایگی و همسویی های ضد امپریالیستی و مشترکات دو کشور است". (همانجا)

ومحمد علی بشارتی هم از رابطه "بسیار خوب" با شوروی سخن گفته و می گوید:

"در بحران خلیج شورویهاروش عاقلانه و دقیقی را در پیش گرفته اند و این از دیدگاه جمهوری اسلامی مثبت است. روابط ما با شوروی تاکتیکی نیست و بر مبنای یک-

سری اصول است که مورد احترام هر دو کشور است" (هما -
نجا)

و اردبیلی هم از شوروی در نماز جمعه ستایش کرد و گفت:
"من لازم میدانم از موضع شوروی در قبال مسئله
منطقه خلیج فارس تقدیر کنم". (کیهان هوایی ۲۲ مهر)
سفیر شوروی هم در ۱۳ مهر طی ملاقاتی با موسوی "از موضع ضد امپریا-
لیستی جمهوری اسلامی ایران اظهار قدردانی کرد". (کیهان ۲۲ مهر)
در ماههای اخیر لحن ایران در برخورد به آمریکا نیز ملایمتر شده
است و روزنامه‌های انگلیسی در چند مورد سخن از ملاقات بعضی از مقا-
مات رژیم جمهوری اسلامی با مقامات آمریکایی و اسرائیلی در اروپا نموده
بودند. هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با روزنامه انگلیسی‌زبان ایران تایمز
(کیهان هوایی ۱۸ شهریور) سخن از دریافت دو پیغام از جانب آمریکا
می‌کند و می‌گوید:

"فکر میکنم که اگر آمریکا آنها صادق باشند و صادقانه
برخورد کنند اینطور نیست که یخهایی که بین ماست قا-
بل آب شدن نباشد.... الان اینطور است که هر روز وضع
تیره‌تر میشود چون خصومت برقرار است. آنها حرف می
زنند و ما حرف می‌زنیم. آنها کار میکنند و ما طبعاً مجبور
میشویم کاری بکنیم که هیچکس قدمی در راه تحسین روابط
برنمیدارد نوعاً روابط به طرف تیره شدن است. آمریکائیا
که شروع کننده خصومت و مسئول تیرگی روابط هستند دست
از خصومت بردارند، البته منحصر به خود ما هم نیست و
آمریکا باید سیاست خودش را در منطقه عوض کند....".
خامنه‌ای هم در مصاحبه با تلویزیون ای.بی.سی (کیهان هوایی ۱۵ مهر)
می‌گوید:

"ما تمایلی به درگیری با آمریکا نداریم اما می‌گوییم
که آمریکا با حضور نظامی‌اش در منطقه ما را به چنین

مرحله‌ای میکشاند. دولت آمریکا میتواند کاری کند که

اعتماد جلب شود و بسیاری از مشکلات حل میشد"

و تهران تایمز در مصاحبه‌ای با نماینده آمریکا در سازمان ملل روند روابط آمریکا را با این خواست ایران که گفته است:

"اگر آمریکا از دشمنی با ایران دست بردارد و در جنگ ایران و عراق بی طرف بماند و داراییهای ایران را مسترد کند ایران نیز از دشمنی با آمریکا دست خواهد کشید"

جویا میشود که نماینده آمریکا آنرا به تحقیق بیشتر واگذار میکند.

۹۲- هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه (بنقل از کیهان هوایی ۱۵ مهر)

گفته است:

"وقتی گفتند جمهوری اسلامی یک دنده است، متعصب و لجوج است و حاضر نیست بنشیند روی حرف حسابی بحث بکنیم. البته همیشه دروغ میگفتند. ما حرفمان را همیشه صریحتر میزدیم. الان یک مقدرای مشی دیپلماسی را انتخاب کردیم که از طریقی که آنها میخواستند وارد شویم"

۹۳- در سخنرانیهای مقامات رژیم بفراوانی سخن از "وظیفه مقدس حرا-

ست از آب و خاک جمهوری اسلامی" و "دفاع از حیثیت و تمامیت ارضی انقلاب اسلامی" بعمل می آید. (کیهان هوایی ۲۲ مهر)

۹۴- آخرین موضعی که رفسنجانی اتخاذ می کند اینست که:

"پس از آنکه عراق بعنوان متجاوز معرفی شود ما تشکیل یک دادگاه مورد رضایت دو طرف را قبول داریم و طبیعی است که اگر این دادگاه بوجود آید حکم آنرا هر چه باشد میپذیریم". (مصاحبه با تلویزیون آی.تی.ان انگلیس به نقل از کیهان هوایی ۱۵ مهر).

در دیدار با دبیر کل سازمان ملل هاشمی رفسنجانی تنها کلید حل مسائل

را " معرفی متجاوز و آغازگر جنگ " می شمارد و هیچ سخنی از تنبیه او
بمیان نمی آورد ولی خامنه‌ای در دیدار با دکویلار میگوید:

" ما می‌گوئیم که تنبیه متجاوز مسئله شناخته شده و
مورد تایید دنیاست.... تنها فرمولی که میتواند مورد
قبول ملت ایران قرار گیرد چیز است که در آن تنبیه متجاوز
پیش بینی شده باشد". (۲۳ شهریور، کیهان هوایی اول
مهر)

ولی در ۹ شهریور در حالیکه رفسنجانی بسوی موضع " معرفی متجاوز " و
خودداری از درگیری در خلیج به پیش میرفت و موضعش را جامی انداخت،
رفیق دوست وزیر سپاه گفت:

" ما متجاوز را تا سقوط صدام و ایجاد حکومت مردمی
اسلامی در عراق تعقیب می کنیم و اعلام میداریم که محاکمه
کمه متجاوز جز با نابودی صدام از نظر ما هیچ مفهومی
ندارد " و " باید حرکت کنیم و زمان را از دست دشمن
بگیریم و دشمن را در خلیج فارس مورد هجوم قرار بدهیم ".
(کیهان هوایی ۱۸ شهریور)

قبلا در مصاحبه‌ای با مجله انگلیسی میدل ایست ولایتی گفته بود:
" ایران خواهان تنبیه متجاوز است و تنبیه متجاوز
برکناری صدام با یک انتخابات آزاد و تحت نظر یک
سازمان بین المللی است ". (کیهان شنبه ۱۰ مرداد ۶۶)
همه اینها نشان دهنده درهم برهمی و اغتشاش و اختلافات وسیع در
درون رژیم جمهوری اسلامی است، در حالیکه هاشمی رفسنجانی فقط معر-
فی متجاوز را شرط میدانند بعضی همچون خامنه‌ای از تنبیه متجاوز نیز
سخن میگویند و بعضی هم هنوز در اندیشه ایجاد "جمهوری اسلامی عراق"
میباشند.

۹۵- دلیلی تلگراف، ۱۰ اکتبر ۱۹۸۷.

۹۶- در ابتدا انگلیس از فرستادن کشتی مین روب خودداری کرد و بر

راه حل دیپلماتیک از طریق سازمان ملل پافشاری مینمود بطوریکه روزنامه ساندی تایمز ۹ اوت نوشته است که :

"نخست وزیر (انگلیس) نگران سیاست آمریکا بود که بصورت یک موشک هدایت نشده در آمده و بنظر میرسید هیچکس در واشنگتن قادر به کنترل آن نبود".

سپس درهمین روز می آید که :

"بصراحت بهتر بود که ما از اینجا شروع نمیکردیم . احمقانه و غیر ضروری بود که آمریکا به عراق نزدیک شود و چنین رویارویی حادی را در خلیج بپذیرد . حالا که چنین شده است نقطه برگشتی وجود ندارد که بدون تسلیم به فشار ایرانیان باشد . اما بهتر است که بعنوان بخشی از تلاش غرب متحد و هماهنگ برای بازنگهداشتن خلیج مورد تاکید قرار بگیرد".

۹۷- در مصاحبه ای که موسوی، نخست وزیر با مجله اسپانیا ئی "اینترویو" انجام داد ، در کیهان هوایی ۲۹ مهر (۲۱ اکتبر ۸۷) آمده است ، چنین می خوانیم :

"سؤال: آیا واقعیت دارد که روسها به شما پیشنهاد کردند که در ازاء قطع کمک آنها به عراق شما نیز از حمایت مبارزین افغان دست بردارید . جواب: مذاکرات با روسها در مورد افغانستان و عراق مداوم و پایدار است . اما این مذاکرات را ما به عنوان دو موضوع جدا از یکدیگر در نظر میگیریم . ما خواهان یک افغانستان غیرمتعهد که دارای روابط خوبی با همسایگانش از جمله شوروی باشد هستیم . (تاکید از ما) این راه حل به درگیریهای افغانستان خاتمه خواهد داد . مداخله روسها از سویی به خود آنها شدیداً از نظر نظامی و سیاسی صدمه وارد می سازد و از سوی دیگر ما باور داریم که حضور روسها در افغا-

نستان بعنوان بهانه‌ای برای حضور آمریکا در منطقه بکار گرفته شده است".

این پاسخ نشان دهنده نوعی توافقات پشت پرده می‌باشد و با لحــن نسبتاً ملایمی نسبت به منافع شوروی همراه است.

اسرائیل هم سالیانه ۵۰۰ میلیون دلار اسلحه به ایران می‌فروخته است. سوئد و سوئیس نیز علاوه بر اکثر کشورهای ناتو به ایران اسلحه می‌فروخته‌اند. در سال ۱۹۸۳ وزیر دفاع ایران با کارل اریک اشمیتز که ۳۰ سال بارژیم شاه معامله اسلحه داشت تماس گرفت و او هم یک معامله ۶۰۰ میلیون دلاری از پایگاه خود در جنوب سوئد با ایران انجام داد. او در رابطه با فروش اسلحه به یک‌خبرنگار گفته است:

"کارخانه‌های اسلحه بایستی به کار خود ادامه دهند در غیر اینصورت کارگران چه خواهند کرد".

شرکتی بنام EASSP که در سال ۱۹۷۵ در بروکسل تاسیس شده پوشش خوبی برای معاملات اسلحه با ایران بوده است. این کارتل در هسته مرکزی خود ۱۳ کمپانی اروپایی اسلحه را منجمله "نوبل‌کمی سوئد" PRB بلژیک، SNPE فرانسه، نوبل اکیلوسیو اسکاتلند، مویدن کمی هلند، فور - ستیو کمیرای فنلاند، ماریوتینو و سنا BDP ایتالیا، وینس سوئیس و واس آلمان غربی. معاملات این کارتل از نوامبر ۸۴ در اثر درگیری گمرکی سوئد با شرکت نوبل متوقف شد ولی در دسامبر ۱۹۸۵ باز هم معامله دیگری از جانب سوئدی نوبل کمی "کشف گردید.

رویال ارتدانس که یک کمپانی مهمات سازی انگلیسی است به ایران کمک نموده است تا یک کارخانه راکت سازی، جهت تولید خمپاره و مهمات بمیزان وسیعی، ایجاد نماید.

رسوایی در حدی بوده است که در ۱۵ ژانویه ۸۷ کارل فردریک آلجر-تون کارمند وزارت امور خارجه سوئد بصورت مرموزی به قتل رسید. گفته میشود که او دارای اطلاعات دست اول در رابطه با این نوع معاملات بوده و قرار بوده است آنها را در دادگاه مطرح نماید. شیخ مهدی کردبی در

۸ ژوئیه ۱۹۸۵ در هامبورگ با مدیر کل وزارت امور خارجه اسرائیل - داوید کیم چه، یعقوب نمودی دلال اسلحه و والشویمر تاجر اسلحه ملاقات نمود و اظهار داشت چنین ملاقاتی با اسرائیلی ها با خطر همراه است اما من معتقدم که برای برگزاری چنین ملاقاتی به کشورم خدمت می کنم. کروی می پرسد که آیا شما برای ملایم کردن رژیم مذهبی موجود تلاش می کنید یا برای سرنگونی آن؟ کیم چه پاسخ میدهد که آنها (اسرائیل و غرب) در گذشته اشتباهاتی کرده اند ولی این نشست نشانه آنست که میخواهند این اشتباهات را جبران کنند. کربی هم از گرایشات مختلف و جهتگیریهای مبهم سیاسی شان در ایران و همینطور عدم اطمینان - نی که نسبت به حمایت خارجی دارند صحبت میکند و بالاخره اینکه آنها نمیدانند که چه کسی از ایشان حمایت میکند و چگونه.

شایان ذکر است که شرکتهای تولید و معامله اسلحه علیرغم خواست دولتهایشان دست به این معامله زده اند نیز اختلاف اساسی نیست بلکه اختلاف به این دلیل است که از نظر عملی بین منافع آنی و ملموس سر - مایه دار و منافع کلی و ناملموس اش که بوسیله دولت نمایندگی میشود تضاد ایجاد شده است و این تضاد تقریباً همیشه وجود دارد.

۹۸- همه عبارات داخل گیومه ها از " طرح استراتژی... "، ص ۵۸ نقل شده است.

۹۹- همانجا، ص ۶۷

۱۰۰- کیهان لندن، ۲۸ شهریور ۶۴

۱۰۱- ابزرور، ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۷

۱۰۲- مقاله واشنگتن پست در گاردین هفتگی ۷ جولای

۱۰۳- میدل ایست اینترناشنال، ۲۵ جولای ۱۹۸۷

جدول شماره ۱ - بر نقل از "مجله خاور میانه" در اکتبر ۱۹۸۷ شماره ۱۵۶ (انگلیسی)

سهم تولید نفت جهان به درصد

ملاحظات	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۰	
	۷/۱	۸/۷	۵/۶	۷/۲	۱۵/۷	عربستان سعودی
	۳/۹	۳/۲	۳/۹	۳/۶	۲/۳	ایران
	۲/۱	۲/۴	۱/۷	۲/۱	۲/۶	کویت
	۳/۱	۲/۹	۲/۵	۲/۲	۴/۲	عراق
	۲/۱	۲/۴	۲/۱	۱/۹	۲/۷	امارات متحده
	۱۸/۳	۱۹/۶	۱۵/۸	۱۲	۲۷/۵	مجموع خلیج
	۱/۷	۱/۸	۱/۸	۱/۷	۲/۹	لیبی
	۱/۱	۱/-	۱/۲	۱/۲	۱/۶	الجزایر
	۲/۲	۲/۵	۲/۶	۲/۴	۳/۳	بنجریه
	۳	۳	۳	۳	۳/۴	دزدوئا
	۲/۲	۲/۳	۲/۱	۲/۳	۲/۵	اندونزی
با توجه به اینکه تعدادی از کشورها در جدول آورده نشده است.	۲۹/۵	۳۱/۷	۲۷/۷	۲۸/۹	۴۲/۷	جمع اروپا
	۱۵/۷	۱۷/۸	۱۸/۷	۱۸/۳	۱۶/۱	ایالات متحده آمریکا
	۲/۷	۳/۱	۳/۲	۳/۱	۲/۸	کانادا
	۴/۴	۴/۷	۵/۳	۵/۳	۲/۴	مکزیک
	۴/۸	۴/۵	۴/۶	۴/۵	۲/۶	بریتانیا
	۱/۹	۱/۶	۱/۴	۱/۳	۰/۸	نروژ
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	مجموع (کل جهان)

جدول شماره ۴ : واردات و صادرات کشورهای شورای همکاری خلیج (ش. ه. خ.)

(عربستان سعودی، قطر، عمان، کویت، امارات متحده عربی، بحرین)

بمنزل از: "اطلاعات اروپائی روابط خارجی" بازار مشترک اروپا اکتبر ۱۹۸۵ (به انگلیسی)

توضیحات	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۷۳	
مجموع صادرات کشورهای ش. ه. خ.	۹۱۹۳۳	۱۱۷۸۲۹	۱۳۹۳۲	بمیلیون دلار
سهم بازار مشترک (به درصد)	۱۸/۸	۲۴/۳	۴۴/۲	
سهم ژاپن "	۲۸/۶	۲۵/۷	۱۷/۷	
سهم ایالات متحده "	۵	۶/۹	۳/۹	
مجموع درصد	۵۲/۴	۵۶/۹	۶۵/۸	
کشورهای صادرکننده نفت	۴/۵	۴/۷	۱/۸	
مجموع واردات کشورهای ش. ه. خ.	۶۳۶۷۰	۶۸۴۶۵	۴۷۰۰	بمیلیون دلار
سهم بازار مشترک (به درصد)	۳۳/۴ (۳۱/۲۶)	۳۳/۷	۲۷/۱	
سهم ژاپن "	۱۹/۶ (۱۲/۴۷)	۱۸/۲	۱۵/۴	
سهم ایالات متحده "	۱۵/۸ (۱۰/۰۵)	۱۷/۳	۱۵/۵	
مجموع درصد	۶۸/۸	۶۹/۲	۵۸	
کشورهای صادرکننده نفت	۵/۱	۵/۷	۱۱	

جدول شماره 7 - کشورهای اصلی صادرکننده به ایران
بقتل از: Middle east Economic Hand book

کشور	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	%	توضیحات
آلمان غربی	۱۷۲۶	۱۵۳۶	۳۳۱۰	درد	
ژاپن	۱۶۲۹	۱۰۳۳	۳۱۰۲	۱۷	
بریتانیا	۸۸۸	۶۳۵	۱۰۴۷	۵/۷	
ایتالیا	۸۲۹	۷۹۶	۹۹۴	۵/۴	
ترکیه	۲۵۷	۸۷۰	۹۷۸	۵/۳	
شوروی	۷۱۲	۶۷۹	۶۰۸	۳/۳	
پاکستان	۱۶۹	۱۰۷	۵۳۹	۳	
هند	۴۳۰	۲۹۸	۴۷۰	۱/۱	
سوئد	۲۱۵	۲۲۶	۴۶۴	۲/۵	
اسپانیا	۳۷۱	۳۶۱	۴۵۲	۲/۴	
کشور EEC			۶۲۵۶/۲	۳۴/۴	

جدول شماره ۵ - کشورهای اصلی صادرکننده به عراق
بقتل از: Middle east Economic Hand book

کشور	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	درد	بیشترین دلار	درد	بیشترین دلار	درد
آلمان غربی	۳۱۷۹	۲۴۵۲	۱۶/۲	۱۱۸	۱۳/۵	۱۱۸	۱۳/۵	درد
فرانسه	۱۶۰۱	۱۵۸۸	۷/۵	۸۹۴	۷/۵	۸۹۴	۷/۵	درد
ایتالیا	۱۴۷۵	۱۸۲۷	۸/۶	۸۷۸	۷/۳	۸۷۸	۷/۳	درد
رومانی	۱۰۷۰	۹۰۳	۴/۲	۸۱۳	۶/۸	۸۱۳	۶/۸	درد
یوگسلاوی	۶۳۷	۷۹۲	۳/۷	۸۱۳	۵/۹	۸۱۳	۵/۹	درد
ژاپن	۳۳۲۴	۲۰۱۹	۱۴/۲	۶۹۵	۵/۸	۶۹۵	۵/۸	درد
بریتانیا	۱۳۸۲	۱۱۷۸	۷/۹	۶۶۹	۵/۱	۶۶۹	۵/۱	درد
ایالات متحده	۱۰۰۵	۹۳۱	۴/۴	۵۶۳	۴/۷	۵۶۳	۴/۷	درد
کشور EEC	۳۶/۶		۴۰/۱		۳۳/۹		۳۳/۹	درد
ایالات متحده	۴/۶		۴/۱		۴/۷		۴/۷	درد
ژاپن	۱۵/۹		۱۴/۲		۵/۸		۵/۸	درد
جمع	۵/۱		۵/۷		۴۴/۴		۴۴/۴	درد

جدول شماره ۷ - میزان ارزش اسلحه صادراتی به خلیج فارس بین سالهای ۸۳-۱۹۷۹

کشور	کل	ایالات متحده	شوروی	فرانس	انگلیس	آلمان غربی	ایتالیا	اردن و شری	بقیه	توضیحات
بحرین	۱۲۰	۱۰	—	۴۰	—	۴۰	۱۰	—	۲۰	
ایران	۵۴۶۵	۴۲۰۰	۹۷۵	۲۰	۱۴۰	۵	۱۵۰	۴۵	۲۸۳۰	
عراق	۱۷۶۲۰	—	۷۲۰۰	۳۸۰۰	۲۸۰	۱۴۰	۴۱۰	۱۲۹۰	۵۴۰۰	
کویت	۴۵۰	۱۸۰	۲۰	—	۵۰	۷۰	۱۱۰	—	۱۰	
عمان	۵۶۵	۸۰	—	۲۰	۴۲۰	—	۱۰	—	۲۵	
قطر	۷۶۵	۱۰	—	۴۴۰	۳۱۰	—	—	—	۵	
عربستان سعودی	۱۲۱۲۵	۵۱۰۰	—	۲۵۰۰	۱۹۰۰	۵۲۵	۲۰۰	—	۱۹۰۰	
ایالات متحده عربی	۶۲۰	۲۰	—	۲۵۰	۹۰	۱۱۰	۲۰	—	۲۰	
جمع کل	۲۷۱۳۰									

جدول شماره ۱ - هزینه‌های نظامی کشورهای خلیج فارس (بیرین دلار)

منبع: گزارش Security and Stability of the Gulf گزارش آکادمی صلح بین‌المللی - گزارش شماره ۳۲

کشور	۱۹۷۴	۷۶	۷۸	۸۰	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	توضیحات
بحرین	۴۷	۴۳	۵۱	۱۱۵ ^ط	۲۲۳/۶۷	۲۵۳/۱۹	-	-	ا: بیشتر برپای سال ۱۹۷۹ ط: بیشتر برپای سال ۱۹۸۱
ایران	۷۶۶۱۴	۱,۵۵۷	۶۴۲۴	۴۰۴۰	-	-	-	-	نظر:
عراق	۲۰۱۶	۲۰۱۱	۱۹۸۸	۲۴۴۰ ^ا	-	-	-	-	
کویت	۷۲۴	۱۰۶۴	۱۰۷۶	۹۳۱	۱۱۴۷ (۸۳/۸۴) (۸۳/۸۳)	۱۳۶۰ (۸۳/۸۴)	-	-	۸۹۶ بیرین دلار (۸۱-۸۳) " " ۱۶۵/۹۸ (۸۳-۸۴)
عمان	۴۴۲	۷۸۵	۷۶۷	۱۰۷۹ ^ط	-	۱۷۷۲	۱۹۶۰	-	
عربستان سعودی	۴۱۱۱	۸۴۳۳	۱۱۳۷۹	۲۲۳۵۸ ^ط	-	۲۱۹۵۲ (۸۳/۸۴) (۸۴/۸۵)	۲۲۷۳۱	-	
امارات متحده عربی	۲۱	۸۱	۶۸۹	۱۱۶۲	-	۲۴۲۲	۱۸۶۷	-	
جمع	۱۴۹۳۵	۲۲۹۶۴	۲۵۳۷۴	۲۲۰۲۵					

جدول شماره ۹ - درآمد کشورهای منطقه خلیج فارس از صدور نفت

[illegible]

جدول شماره ۱۱ - تجمع نیروهای نظامی در خلیج فارس
بقتل از: کمرین بنی ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۷

کشور	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ
ایالات متحده	۳	۱	۱۳	۱۱	۸	-	۴۲
فرانسه	۱	-	۳	۳	۳	-	۱۴
بریتانیا	-	-	۱	۲	۴	-	۱۰
ایتالیا	-	-	-	۲	۲	-	۹
پرتغال	-	-	-	-	۲	-	۲
هلند	-	-	-	-	۲	-	۲
شوروی	-	-	۱	۱	۴	-	۶
ایران	-	-	۳	۴	-	-	۱۷
کل	۴	۱	۲۱	۲۴	۲۶	۲	۸

جدول شماره ۱۲ - تخمین خناتر از خارجی
کشورهای خلیج بدون ایران و عراق در
پایان سال ۱۹۸۴ بقتل از:
«The Arab Gulf and the West»
(Edited by B.R. Pridham)

کشور	تاریخ
بحرین	۱/۵
کویت	۷/۵
عمان	۳/۵
عربستان سعودی	۱۳/۵
قطر	۱۰
ایالات متحده عربی	۳۰
جمع	۲۵۵



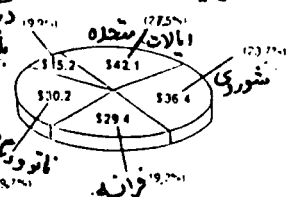
به نقل از :
MERIP شماره ۱۴۴

فروش اسلحه به خاور میانه
بنا به درصد کل فروشهای جهان

1978-81	1982-85
79.6 (82.7)	76.9 (81.8)
80.5 (72.0)	88.8 (87.9)
80.2 (71.5)	85.5 (77.6)
46.3 (63.7)	48.8 (35.7)
69.8 (57.0)	73.8 (55.7)
68.6 (69.8)	67.0 (65.6)

Source: Richard Gummel, "Trends in Conventional Arms Transfers to the Third World by Major Supplier, 1978-1985," Congressional Research Service, May 1986.

توافقات فروش سلاح خاور میانه
بر پایه فروشندگان بزرگ ۱۹۷۳-۸۴
(به میلیارد دلار)



Source: Calculated from World Military Expenditures and Arms Transfers 1985 Arms Control and Disarmament Agency. Does not include Turkey, Pakistan, Afghanistan or North Africa except for Egypt.

دارد بزرگترین کسب و کار تسلیحاتی ۱۹۶۵-۸۴ (به میلیارد دلار)

فروز نظامی شوروی

و ایالات متحده در خاور میانه
با کمک های ایالات متحده
سلاح و کمک ایالات متحده
با کمک های شوروی
سلاح و کمک شوروی
سلاح اتحی

خاور میانه
آسیای جنوبی
آفریقا

Source: SIPRI Yearbook 1985, Figure 1.1, p. 121

1965

1970

1975

1980

(در گرامیداشت هفتاد و نهم سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتبر)

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ می آید
اکتبر سرخ کارگران
اکتبر سرخ سربازان
اکتبر سرخ بزرگان گرسنه
اکتبر سرخ می آید:

عظیم

انبوه

مهاجم

و زمین پیر در زیر گامهای جوانش

بخویش می لرزد.

آنچه به دیده می آید

گویی که جنگلی ست

هزار هزار شاخه آشوبگر مشت

بر افراشته

گویی که دریایی ست

از بستر بزرگ خویش

بها خاسته

گویی که خود

روح بر تلاطم زندگی ست

زیباترین غریو شادمانه خویش را

در موج — موج بیدارش

انباشته

آه این سیلاب مردم است
که در کوچه‌های مصمم پتروگراد
مشت می‌کوبد

بر دیوارهای حکومت سازش

این

این دهان باز گرسنگی‌ست

که با بانگ رعد آسا

در خیابانهای شعله‌ور مسکو

پیروزی پرولتاریا را

فریاد می‌زنند

این شلیک توپهای طاغی‌ست

که درهای بسته انبارهای نان را

باز می‌کند

این صف بی‌پایان پرچم سوخ است

در اهتزاز

بر دوش مردان بسته به زنجیر بردگی

که کارخانه

به کارخانه می‌جوشد

و در میله‌دین پوشیده از برف زبانه می‌کشد

تا بسوزاند

بندهای عصری پایان گرفته را

این

این انبوه سربازان بازگشته از جبهه نبردی ناعادلانه است

زخم بر زخم

درهم کوفته

پای خونین

که باره — باره می کنند ورقه های اعتمادشان را
به ژنرالها
و پشت می کنند به سنگرهایی که گورشان بود و
بود گودالهای مرکبار فریبشان
و می آیند

می آیند
می آیند
تا گوش فرا دهند
به فرمانی برای آخرین نبرد
فرمانی برای صلح

* * *

کارگران!
پیش بسوی اسمولنی
سربازان!
پیش بسوی اسمولنی
دهقانان!
پیش بسوی اسمولنی
اسمولنی:
بستر توفان
اسمولنی:
ستاد جنگی پرولتاریا
اسمولنی:

آنجا که کفشهای گل آلود
می کوید مهر مردم را
بر چهره تالارهای فتح شده سرمایه

آنجا که همه‌ها

فریادها

و هلهله‌ها

خفه می‌کند زوزه‌های سازش را

آنجا که نه دیر

و نه زود

متفجر می‌شود فرمان

پیش بسوی قدرت

x+x+x+

ای کارگران

کارگران!

بکجا سرریز می‌کنید

با ارتش شکست‌ناپذیرتان

این چنین شتابان

شتابان؟

— ما می‌رویم تا در هم کوبیم کاخهای قدرستان را

— ما می‌رویم تا بازستانیم تخت حاکمیت‌مان را

ای سربازان

سربازان!

بکجا بیورش می‌برید

با صفوف پر صلابت‌تان

این چنین سرودخوان

سرودخوان؟

— ما می‌رویم تا پایان دهیم به سرنوشت شوم

— ما می‌رویم تا بنا نهیم ارتش سرخ رهایی‌مان را

ای دهقانان

دهقانان!

بکجا راه می سپرید

با کولبارهای خالی تان

این چنین در کف نهاده جان

در کف نهاده جان؟

— ما می رویم تا درو کنیم حاصل رنجهایمان را

— ما می رویم تا بها کنیم کشتگاههای مشترکمان را

+ + +

آه

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ

اکتبر سرخ شعله می کشد

از زیر خاکستر روزهای گذشته

و خاطرات دور شلیک می شود

بر سینه زمان

* * *

این پرچم بخاک افتاده آیا

آن بیرق خونین دیروز نیست؟

این طنین کم آیا

آن سرود غریبناک فاتح دیروز نیست؟

این چهره شکسته به رنج آیا

آن قامت جوان بهاخاسته دیروز نیست؟

بر تو چه رفته است

ای لحظه های سرخ پیروزی

کاینگونه خائنین بر گرده های تو گام می نشینند

کاینگونه یله داده بر تخت دیکتاتوری پرولتاریا
سرفرو برده در آخور خیانت‌ها
جام بر حام می‌سایند

* * *

آی... آی
ای اکتبر سرخ
ای دفتر بازگوشده فتح
ای طلایه‌دار روزهای نو
ای دروازی خونین سوسیالیسم
به چه هنگام
به چه هنگام
دیگر بار در سپیده‌دمان
تقویم سرخ تو ورق خواهد خورد
و بار دیگر توپهای تو شلیک خواهد شد
و سقوط خواهند کرد
از شانه‌های تو
این دلقکان پیر عقیم؟

* آبان ۵۸ *

* از "پیکارگران پای در زنجیر" سروده سرتسوک

قوقولی قو ! خروس می خواند .
 از درون نهفت خلوت ده ،
 از نشیب رهی که چون رگ خشك
 در تن مردگان دواند خون !
 می تند بر جدار سرد سحر
 می تراود بهر سوی هامون .
 با نوایش ، از اوره آمده پر
 مزده می آورد بگوش ، آزاد
 می نماید رهش به آبادان
 کاروان راه در این خراب آباد .
 نرم می آید
 گرم می خواند
 بال می کوبد
 پرمی افشانند
 گوش برزنگ کاروان صداش
 دل بر آوای نغز او بسته است ،
 قوقولی قو ! بر این ره تاریك ،
 کیست کاو مانده ؟ کیست کاو خسته است !
 گرم شد از دم نواگراو ،
 سردی آور شب زمستانی
 کرد افشای رازهای مگو
 روشن آرای صبح نورانی .
 با تن خاک بوسه می شکند
 صبح نازنده ، صبح دیر سفر :
 تا وی این نغمه از جگر بگشود
 وز ره سوز جان کشید بدر ،
 قوقولی قو ! ز خطه پیدا
 می گریزد سوی نهان ، شب کور
 چون پلیدی در جگر در صبح
 به نواهای روزگرد دور .
 می شتابد به راه مرد سوار
 گرچه اش در سیاهی اسب رمید
 عطسه صبح در دماغش بست
 نقشه دلگشای روز سپید .
 این زمانش بچشم
 همچنانش که روز
 رهبر او روشن ،
 شادی آورده است
 اسب می راند .
 قوقولی قو ! گشاده شد دل وهوش
 صبح آمد ، خروس می خواند
 همچو زندانی شب چون گور
 مرغ از تنگی قفس ، جسته ست .
 در بیابان و راه دورود راز
 کیست کاو مانده ؟ کیست کاو خسته ست ؟